

اسطوره‌ی آفرینش بابلی

دکتر شروین وکیلی

(به همراه متن انومالیش)

ترجمهٔ آزاده دهقانی





اسطوره‌ی آفرینش بابلی

دکتر شروین وکیلی

(به همراه برگردانِ متن انوما المیش)

آزاده دهقانی

انتشارات علم

اسطوره آفرینش بابلی

دکتر شروین وکیلی و آزاده دهقانی

ناشر: علم

صفحه آرا: لیلا حائری

لیتوگرافی: باختر

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۳

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

شابک:

نشانی: خیابان انقلاب - خ ۱۲ فروردین - خ شهدای ژاندارمری -

کوچه گرانفر - پلاک ۳

انتشارات علم

تلفن: ۶۶۴۱۲۳۵۸

فهرست

۶.....	دیباچه‌ای بر انوما الیش.....
۱۰.....	بخش اول: انوما الیش (آزاده دهقانی).....
۱۲.....	پیشگفتار مترجم.....
۲۲.....	ایزدان اصلی میانرودان.....
۲۴.....	انوما الیش.....
۲۵.....	فصل اول.....
۳۵.....	فصل دوم.....
۴۵.....	فصل سوم.....
۵۴.....	فصل چهارم.....
۶۳.....	فصل پنجم.....
۷۰.....	فصل ششم.....
۸۰.....	فصل هفتم (سرود پنجاه نام مردوک).....
۱۰۸.....	بخش دوم: زند انوما الیش (دکتر شروین وکیلی).....
۱۱۰.....	فصل اول: درباره‌ی متون.....
۱۱۰.....	گفتار اول: بافت ادبی انوما الیش.....
۱۳۷.....	گفتار دوم: نسخه‌ی کنعانی نبرد آغازین.....
۱۵۸.....	گفتار سوم: سفر پیدایش تورات.....

- گفتار چهارم: نسخه‌ی یونانی نبرد آغازین ۱۶۸
- گفتار پنجم: مرده‌نامِ شمعون ۱۷۰
- فصل دوم: ایزدان سودمند و زیانکار ۱۷۲
- گفتار اول: آشوبِ تیامت ۱۷۲
- گفتار دوم: نظمِ مردوک ۱۸۸
- کتابنامه‌ی بخش اول ۲۳۰
- کتابنامه‌ی بخش دوم ۲۳۱

دباجه‌ای بر انوما الیش

غنا و پیچیدگی هر تمدنی را با واریاسی اساطیر آن تمدن می‌توان ارزیابی کرد، و اساطیر آفرینش، روایتهایی هستند که جهان‌بینی عمومی جاری در یک فرهنگ را بازنمایی می‌کند و به پیچیده‌ترین پرسشهای مردمش پاسخ می‌دهند. مردمان برای تفسیر آنچه که هست، توجیه آنچه که می‌کنند و تشخیص آنچه که باید باشد، به دامن اسطوره پناه می‌برند. این قاعده‌ایست که در همه گاه و همه جای غالب است. فرقی نمی‌کند که مردمان خاستگاه خود و سرزمین‌شان را به ظهور تپه‌ای آغازین از دل نیل منسوب کنند، یا نبردی آغازین را سرچشمه‌ی پیدایش گیتی و مینو بدانند. تمام اینها روایتهایی هستند که پیچیده‌ترین و غایی‌ترین پرسشهای طرح شدنی در یک تمدن را پاسخ می‌دهند. نظریه‌ی دقیق و تجربیِ مهبانگ در کیهانشناسی امروز، و داستانهای زاده شدن ایزدان پیاپی از دل مادر زندگان و پدر بزرگی در روایتهای مانوی، همگی تلاشهایی نظری و ارزشمند برای پاسخگویی به چالشی دیرپا و ژرف هستند. چالشی که «از کجا آمدن و به کجا رفتن» بن‌مایه‌ی اصلی آن است.

انوماالیش، یکی از این روایتهاست. نسخه‌ای که در بیشتر منابع مورد ارجاع واقع می‌شود، همان است که سر هنری لایارد در ۱۸۴۹م در کاخ آشور بانیپال یافت. هفت فصلی که در کتابخانه‌ی کاخ این شاه آشوری یافت شد، بیش از هزار سطر نوشته را در بر می‌گرفت و به جز فصل پنجم آن که ناخوانا شده بود، بقیه‌ی متن دقیق و روشن و معنادار می‌نمود. پژوهشهای بعدی نشان داد که این متن بر

منابع سومری و اکدی کهنتری استوار شده است و یکی از کهنترین روایتهای آفرینش هستی را به دست می‌دهد. آنگاه که بخشهایی از این روایتهای کهنتر نیز یافته شد، - و جای خالی آن فصل پنجم نیز پر شد- متنی به نسبت کامل و بی‌نقص به دست آمد که آن را با دو واژه‌ی آغازینش انومالیش خواندند، یعنی «زمانی که در بالا...»

متن امروزی انومالیش همچنان بر همان روایت بابلی استوار است که کاخ آشوربانیپال یافته شد. یعنی به ثبتي از این اسطوره مربوط می‌شود که در میانه‌ی قرن هفتم پ.م، حدود صد سال پیش از ورود کوروش بزرگ به بابل، نوشته شده است. با این وجود ساختار آن و اسناد پراکنده‌ی دیگر نشان می‌دهد که شکل اولیه‌ی آن در فاصله‌ای بین دوران حمورابی (قرن هفدهم پ.م) تا زمان ورود کاسی‌ها به بابل (قرن یازدهم پ.م) در بابل نوشته شده است. این تاریخ تدوین این متن به زبان اکدی است و به احتمال زیاد بخشهایی از آن پیشتر در روایتهای سومری وجود داشته است.

در مورد انومالیش چند نکته‌ی مهم وجود دارد. نخست آن که از نظر زمانی، این کهنترین روایت کلان درباره‌ی تاریخ هستی است که در ایران زمین یافت شده است. بخش عمده‌ی منابع نوشتاری باز مانده از از شبکه‌ی تمدنهای باستانی گوشه‌ی جنوب غربی ایران زمین (ایلام- گوتیوم/ ماد- آشور- بابل)، به زبان اکدی و در شهر بابل نوشته شده‌اند، از آن رو که بیشترین کاوشها در این شهر و منطقه انجام پذیرفته‌اند. بنابراین در اینجا با یکی از کهنترین متون این حوزه‌ی فرهنگی روبرو هستیم که روایتی کامل و فراگیر از پیدایش هستی را به دست می‌دهد.

تأثیر این متن بر منابع دینی جهان باستان- به ویژه تورات- جای بحث ندارد و این مسیری است که اساطیر یاد شده از مجرایش راه خود را به روایتهای مسیحی جدیدتر نیز گشوده‌اند. بنابراین انومالیش متنی مهم و کلیدی است، از آن رو که

بخش مهمی از روایتهای مربوط به آفرینش، بدون خواندن و تفسیر کردنش، ناخوانا و نامفهوم باقی می ماند.

دومین نکته‌ی جالب در مورد انوما الیش آن است که می دانیم سراسر آن را در جشن نوروز بابلیان (آکیتو) می خوانده اند و نمایشی عمومی از نبرد آغازین ایزدان را در این روزها اجرا می کرده اند. وقتی کوروش به بابل وارد شد و فرمان داد اجرای این مراسم بعد از وقفه‌ای ده ساله از سر گرفته شود، به روایت کتیبه‌ی حقوق بشر، «مردم بابل شادمان شدند» و «چهره‌هایشان درخشان شد». احتمالاً از آن رو که بار دیگر امکان بازخوانی عمومی این متن را در مراسم نوروزی به دست آورده بودند. بنابراین در انوما الیش، ما کهنترین متن آیینی مربوط به نوروز را هم می یابیم، و این خود یکی از کهنترین مراسم هنوز زنده در جهان، و مهمترین جشن مردم ایران زمین محسوب می شود.

انوما الیش اگر از دید اسطوره‌شناختی بررسی شود، از جنبه‌های دیگری نیز مهم است. یکی از کهنترین توجیه‌ها برای برکشیده شدن یک ایزد تازه وارد به مرتبه‌ی خدای خدایان را در این متن می بینیم. به همین ترتیب در این روایت است که با یکی از قدیمی‌ترین شرح‌های نبرد آغازین خدایان و چیرگی نهایی نظم (مردوک) بر آشوب (تیامت) روبرو می شویم. ساختار روایی آن نیز قابل توجه است و برخی از گزاره‌ها و توصیف‌های رنگینش خبر از استعداد و نبوغ سرایندگانش می دهد.

برگردان این متن به فارسی را شادباش می گوئیم، بدان امید که
«در آینده انسان، چون روزها می گذرند،

باشد که این، همواره شنیده شود،

باشد که برای همیشه گفته شود!» (میان‌ه‌ی فصل هفتم)

شروین وکیلی

بخش اول انوما الیش

(آزاده دهقانی)

پیشگفتار مترجم

اسطوره‌ها پس از هزاران سال همچنان زنده و زایا می‌نمایند. در تعریف اسطوره، شاید بتوان گفت روایتی از آفرینش است که انسان به گمان خود به وسیله‌ی آن به راز هستی، پیدایش و نظم جهان دست می‌یابد. اسطوره‌ها نشانگر فرهنگ و نماد اندیشه‌ی انسان‌های آن عصرند و با واری‌ریشه‌های آن می‌توان بسیاری از زوایای تاریک زندگی‌شان را روشن ساخت. به نظر می‌رسد که با پیچیده‌تر شدن زندگی انسان‌ها، اسطوره‌ها نیز شاخ و برگ بیشتری پیدا کردند. زمانی انسان‌ها با اسطوره‌ها می‌زیستند و آنها به زندگی‌شان معنا می‌بخشیدند. آیا امروزه نیز اسطوره‌ها در زندگی ما نقش دارند یا تنها روایاتی هستند که مانند نوشته‌های دیگر تنها می‌توان آنها را در کتابها دید و خواند؟ شاید برای دیدن ردپای دستکم بخشی از آنها در زندگی امروزیمان باید بیشتر بکاویم و سنتهای برگرفته از اساطیر را به یاد آوریم. کلمات و اصطلاحات یکی از این ردپاهاست. اما آیا روایت‌های اسطوره‌ای اشاره‌ای به واقعیت‌های تاریخی ندارند؟ لوی استروس در کتاب اسطوره و معنا می‌گوید:

..... از یک طرف این تقابل ساده‌ای که ما بر حسب عادت بین تاریخ و

اسطوره قائلیم، اصلاً یک تقابل مشخص و واضح نیست و از طرف دیگر

یک سطح رابط میان اسطوره و تاریخ وجود دارد. اسطوره ایستاست و ما

همان عناصر اسطوره‌ای را در ترکیبهای گوناگون به کرات مشاهده می‌کنیم، اما آنها در یک نظام بسته جای دارند و می‌توان گفت این نظام در تضاد با تاریخ که نظامی باز به شمار می‌آید قرار دارد.

در تاریخ شیوه‌های بی‌شماری وجود دارد که بر طبق آن می‌توان هسته‌های اسطوره‌ای یا توضیحی که آنها نیز در اصل اسطوره‌ای بودند را تنظیم و بازتنظیم کرد...^۱

یکی از این نمونه‌ها انوما الیش یا حماسه‌ی آفرینش بابلی است که به سرآغاز پیدایش زمین، یعنی زمانی که همه جا پوشیده از آب بوده است، اشاره دارد..

متن انوما الیش که اینک در اختیار ماست، به زبان اکدی و خط میخی بابل کهن نگاشته شده و برگرفته از الواح و پاره الواحی که در زمان‌ها و مکان‌های مختلف به دست آمده، است. کامل‌ترین آنها به زبان کشوری متاخر یعنی آشوری است و در سال ۱۸۴۹ هنری لیارد آنرا از تکه‌های پراکنده‌ای که در کتابخانه آشوربانیپال در نینوا بدست آمده بود، گردآوری کرد. جرج اسمیت در ۱۸۴۰ به دنیا آمد و تحصیلات رسمی چندانی نداشت. وی بزودی شیفته‌ی آشورشناسی و بدل به چهره‌ی آشنایی شد که هنری راولینسون، پژوهشگر سرشناس انگلیسی، به او اجازه داد از اتاق شخصیش استفاده کند و روی کتیبه‌های گلی کار کند. وی در موزه‌ی بریتانیا قطعاتی که لیارد یافته بود را بر هم سوار کرد و در ۱۸۷۶، آنرا به چاپ رساند. این متن

^۱ کلود لوی استروس، اسطوره و معنا، ترجمه‌ی شهرام خسروی، نشر مرکز، ۱۳۷۶، ص ۵۳

در حدود هزار رج است و برهفت فصل گلی که هر یک بین ۱۱۵ تا ۱۷۰ رج دارند، نگاشته شده است. بیشتر بخش‌های فصل پنجم بسیار آسیب دیده بودند تا اینکه یک رونوشت از فصل پنجم در سلطان تپه (در ترکیه امروزی) یافته شده و بدین ترتیب متن کمابیش کامل است. نسخه‌هایی از این منظومه در کیش و اوروک و نیز در سلطان تپه یافت شده‌اند و هر چند اثری مربوط به پیش از ۱۰۰۰ پ.م بر جای نمانده است اما چنین پنداشته می‌شود که زمان واقعی تصنیف آن هزاره دوم پیش از میلاد بوده است (پژوهشگران زمان آن را بین سده ۱۸ تا ۱۲ پ.م می‌دانند).

انوما الیش و آکیتو^۱

امروزه در پی کاوش‌های ساختمان‌ها و متونی که این بناها را توصیف کرده‌اند، تقریباً مسلم است که این منظومه به منظور بزرگداشت مردوک، ایزد بزرگ شهر بابل، در شامگاه روز چهارم جشن یازده روزه‌ی سال نوی بابلی (آکیتو) در ماه نیشان (فروردین/اردیبهشت) خوانده می‌شده است. در این هنگام، کاهن بزرگ مردوک به تنهایی در *ساگیلا*، خانه‌ی بزرگ مردوک، برابر بت بزرگ ایزد می‌ایستاد و انوما الیش را می‌خواند. سرودی در بزرگداشت مردوک، فرمانروای ایزدان و او که سرنوشتها را بایسته می‌کند. مراسم ویژه‌ی دیگری که در روز پنجم برگزار می‌شده است، تجدید مشروعیت دوباره‌ی شاه برای یک سال آینده بود. تا این جا پادشاه نقشی در مراسم نداشت اما در این مرحله جامه می‌پوشید، نشانه‌های سلطنت خود یعنی شمشیر، عصا و حلقه را در دست می‌گرفت و در

^۱ Akitu

پیشگاه مردوک می ایستاد. کاهن بزرگ این نشانه‌ها را می ستاند و به محراب برده و بر اورنگی در پیشگاه ایزد می نهاد. سپس بر گونه‌ی پادشاه سیلی می زد و او را با خشونت نزد خداوند بر زمین می افکند. پادشاه با فروتنی به درگاه ایزد نماز می برد و طلب بخشایش می کرد. آنگاه کاهن، او را پشت گرمی می داد و نشانه‌های پادشاهی را به او بازمی گرداند و برای بار دوم بر گونه‌اش سیلی می نواخت تا نشانه‌ای بیابد: اگر اشک جاری می شد بدین معنی بود که خداوند خشنود گشته است و گرنه، سرنوشتی بد در انتظار شاه می بود. بدین ترتیب برای یک سال بعد نظم و ترتیب و بقای کشور تضمین می شد و پادشاه نیز مشروعیت می یافت. مراسم ازدواج مقدسی هم وجود داشت که در آن، شاه می بایست با کاهنه‌ی بزرگ مردوک، مراسم ازدواج نمادینی را برپا می کرد که نشانه‌ی ازدواج مردوک با ایزدبانوی بزرگ، ایشتار بود. این ازدواج، زمین را برکت می داد. ظاهراً وجود بت بزرگ مردوک برای انجام این مراسم لازم بوده است و به نظر می رسد زمان‌هایی که این بت از شهر ریوده می شد، مانند سال ۶۸۹ پ.م که سناخریب به بابل یورش برد و تندیس مردوک را به پایتخت آشور بردند به نشانه‌ی فتح آنجا. کوروش در ۵۳۸ پ.م، بابل را فتح کرد و پیکره‌های خدایان را به آنجا بازگردانید. نکته‌ی جالب درباره‌ی این متن این است که در شهرهای مختلف و به دلیل پرستش خدایان متفاوت، نام مردوک در این عوض می شود برای مثال، در متون آشوری به جای مردوک، این آشور، خدای بزرگ آشوریان، است که بر تیامت پیروز می شود.

بررسی مضمونی انوما الیش

میانرودان خاستگاه اسطوره‌های کهن است، سرزمینی در ایران‌زمین، جایی که بشر شهرنشینی و پیشرفت را از آن‌جا آغاز کرد، مردمان میانرودان با اساطیر زندگی می‌کردند، هر شهر برای خود خدای بزرگی داشت که معبد اصلی شهر ویژه‌ی پرستش او بود و شاه‌نماینده‌ی آن ایزد بر روی زمین انگاشته می‌شد. هر ایزد برای خود داستانی داشت و در مواقعی داستانهای کمابیش یکسانی درباره‌ی خدایان مختلف گفته می‌شد، نشان از یکی بودن آنها در گذشته داشت. برخی از این داستان‌ها، خدایان را در متن روایتها و کنش‌هایی قرار می‌داد که در نتیجه‌ی آن مثلاً فصل‌ها عوض می‌شدند مانند اسطوره‌ی دوموزی (تموز) و برخی دیگر داستانهای پیچیده‌تری داشتند مانند گیلگمش، که چندین مضمون مختلف از جمله سفر قهرمان، گشتن به دنبال جاودانگی، دوستی، عشق و انتقام را با خود دارد. اما اسطوره‌ی دیگری هم هست که درباره‌ی آغاز جهان است. "انوما الیش" که به دنبال کلمات آغازین این منظومه به این نام خوانده می‌شود را بیشتر با نام "حماسه‌ی آفرینش" بابلی می‌شناسیم. از لحاظ روایت، اسطوره‌ی نخستین است که درباره‌ی پیدایش جهان، داستانسرایی می‌کند. این اسطوره از جایی آغاز می‌شود که:

زمانی که در بالا، هنوز آسمان را نامی نبود

و زمین، در زیر آن هنوز بی‌نام بود

تنها دو خدا در جهان می‌زیند، هنوز نه آسمانی است و نه زمین. این دو خدای اولیه آب هستند، آب شور و تلخ (تیامت، مادر) و آب شیرین (آپسو، پدر)، اشاره‌ای به زمانی که سراسر زمین را آب فراگرفته و گیتی سراسر

آشوب بود. از پیوند آبهای شور و شیرین، خدایان نخستین پدید می آیند اما انگار هنوز هم جهان، بی شکل است و سیال. آپسو، پدر، از همه و غوغای فرزندان به تنگ آمده و می خواهد با از بین بردن آنها، دوباره به آرامش پیشین خود بازگردد. او میل به سکون دارد و همسرش، تیامت، طرف فرزندان را می گیرد، آپسو در نبرد با انا کشته می شود و پس از چندی، فرزندش مردوک به دنیا می آید. اینک تیامت از کشته شدن آپسو پشیمان است و برای نبرد با خدایان، لشکر می آراید، یازده هیولا می آفریند و الواح سرنوشت را به کینگو که او را به همسری برگزیده، می سپارد.

در فصل دوم، تیامت لشکر را برای نبرد آماده ساخته و کینگو را برای فرماندهی سپاهش برگزیده، انا آگاه می شود اما نمی تواند تیامت را از نبرد بازدارد. مردوک را برای جنگ با تیامت فرامی خواند.

در فصل سوم، انشار، وزیر خود، گاگا را به سوی خدایان می فرستد تا آنان را از کین خواهی تیامت و نبرد مردوک با او آگاه سازد.

در فصل چهارم، خدایان، مردوک را می آزمایشند. پس از آن مردوک، برای نبرد آماده می شود. درجنگ با تیامت، او را نابود می کند و سپاهش را درهم می شکند. مردوک، پیکر تیامت را دو نیمه می کند. از یک نیمه، آسمان را می سازد و از دیگری، زمین. و پس از آن، جایگاههایی برای خدایان بنا می کند.

در فصل پنجم، مردوک برای خدایان دیگر کاخهایی بنا می کند. او روزها و برجها و سال را برپا می دارد و سپس ماه و خورشید، دجله و فرات و کوهها را می آفریند و نیز بابل، جایگاه مقدس خدایان را می سازد.

در فصل ششم، مردوک برآن می شود تا آدم را بیافریند و برای این کار،

کینگو را می‌کشد و از پیکر او، آدم را می‌آفریند تا در خدمت خدایان باشد. پس از این، خدایان بر او آفرین می‌خوانند و به او پنجاه نام می‌دهند.

فصل هفتم، ستایش مردوک و ذکر پنجاه نام اوست.

انوما الیش، مضمون‌های مختلفی را در خود جای داده که از زوایای مختلف قابل بررسی است و نیز تکرار آن‌ها را در اساطیر سرزمین‌های دیگر به فراوانی می‌توان یافت. از جمله:

الف: پیدایش گیتی از آب: کیهان از آمیزش آب‌های نرینه و مادینه به‌وجود آمده است. بر پایه‌ی گفته‌ی هومر نیز اقیانوس و تیتیس، آب‌های نر و ماده هستند که کیهان از پیوند آنها پدید آمده است. آنچه در این مرحله رخ می‌دهد، کنشی غیر خلاق و ابتدایی است و تنها به بیرون آمدن کیهان از توده‌ای بی‌شکل اشاره دارد و برای آفرینش زمین و آسمان هنوز باید مسیر درازی پیموده شود.

ب: کشته شدن پدر به دست پسر که بعدها در ادبیات، بدل به مضمونی آشنا می‌شود از جمله در داستان اودیپ. در ادبیات پارسی هم نمونه‌ی آن ضحاک است.

پ: فرمانروایی بر سرنوشت‌ها که در دست خدای خدایان است و هر کس که این نیرو از آن او باشد، بزرگترین خدایان است و از همین روست که مردوک در برابر کشتن تیامت، از انا درخواست در دست گرفتن سرنوشت‌ها را می‌کند.

ت: مرگ کینگو و آفرینش انسان: در بیشتر فرهنگ‌ها معمولاً اشاره به آفرینش انسان از خاک می‌شود که البته تاثیر قدرتمند روایت کتاب مقدس را در آن نباید نادیده گرفت. اما در برخی از اساطیر، از جمله آتراه‌سیس اکدی،

اشاره به آفرینش انسان از ایزدی مرده به نام وی ایلا^۱ یا هسی سو^۲ می‌شود. به نظر نمی‌آید که نزد بابلی‌ها، آفرینش انسان از خداوندی شکست خورده به این معنی باشد که از زیرکی و هشیاری کمتری برخوردار بوده است. ث: آفرینش بابل به عنوان جایگاه پرستش خدایان بر روی زمین

الگوی ریختاری

انوما الیش با آشوب آغاز می‌شود و با نظم و ترتیب در کار جهان به پایان می‌رسد. از نظر ریختاری، الگوی آن چنین است:

A- پدر تصمیم به نابودی فرزندان خود می‌گیرد

B- مخالفت مادر

C- کشته شدن پدر توسط فرزندان

D- مادر به خاطر کشته شدن همسرش، تصمیم به انتقام از فرزندان می‌گیرد

E- نبرد فرزندان با مادر و شکست دادن او

F- آفرینش آسمان و زمین و جایگاه خدایان بر روی زمین (بابل)

خدایان

در آفرینش بابلی هر یک از خدایان، خصوصیتی متناسب با کارکردشان بر عهده دارند:

آپسو: پدر نخستین، خدای آب‌های شیرین و زیرزمینی که میل به آرامش

¹ We-ila

² Hasisu

و سکون دارد و می‌خواهد سر و صدای خدایان را خاموش کند و آرامش پیشین را بازستاند.

تیامت: مادر نخستین، خدای آب‌های شور که نماینده‌ی آشوب است. در تصاویر به شکل یک اژدها (بالدار یا بی‌بال) تصویر شده است.

مردوک: خدایی کوچک بود که کم‌کم، تبدیل به خدای بزرگ شهر بابل شد و مراسم ویژه‌ای برای او برپا می‌کردند. از همه‌ی خدایان جنگاورتر است و بر سرنوشت همگان فرمان می‌راند.

انکی (اِنا): در ابتدا خدای شهر اریدو بود اما کم‌کم در سراسر میانرودان به عنوان خدایی بزرگ پرستیده می‌شد. او خدای پیشه و هنر، آب دریا، آب دریاچه، خرد و آفرینش است و معمولاً به صورت ایزدی که از شانه‌هایش آب روان است، نشان داده می‌شود.

کینگو: خدایی که انسان از پیکر مرده‌ی او آفریده شد، خدایی بی‌عرضه که به دلیل ایستادن در برابر مردوک مجازات می‌شود.

آنوناکی‌ها: معمولاً خدایان مناطق پست یا زیر زمین هستند اما در جاهایی به آن‌ها، ایزدان آسمانی هم گفته می‌شود و برخی اوقات، داور نیز هستند. در آفرینش بابلی، خدایانی هستند که در ساخت بابل شرکت می‌کنند.

ای‌گی‌گی‌ها: ایزدان آسمانی که در تضاد با آنوناکی‌ها هستند اما بعضی اوقات همسران آن‌ها پنداشته می‌شوند.

اساگیلا: سرای سرنوشت، جایی که سرنوشت‌ها توسط خدایان بایسته می‌شود

درباره‌ی ترجمه

از متن آفرینش بابلی، ترجمه‌های فراوانی به زبان انگلیسی وجود دارد که در زمان‌های مختلفی منشتر شده‌اند، تا سال ۱۹۰۲، ال.دبلیو.کینگ، کامل‌ترین ترجمه را منشتر کرده بود اما پس از آن با کاوش‌ها و یافتن نسخه‌های دیگری، ترجمه‌های کامل‌تری نیز منشتر شدند که آخرین آن‌ها به قلم دبلیو.جی. لمبرت است. در برگردان این متن به فارسی، برای دقیق‌تر شدن ترجمه از نسخه‌های متعددی از جمله کینگ، سرجنت، دنیس برتچر، لمبرت و ساندرز استفاده شده است. کلمات یا عباراتی که در قلاب قرار گرفته‌اند، بدین معنی هستند که در برخی نسخه‌ها افتادگی دارند یا آسیب دیده و وجود ندارند. در این جا بایسته است که از دکتر شروین وکیلی که ترجمه‌ی این کتاب در نشست‌های من پارسی ایشان رقم خورد سپاسگذاری کنم.

آزاده دهقانی

ایزدان اصلی میانرودان

آپسو: خدای آب تازه و آرام و تجسم نیروی مردانه که خدایان از پشت او و تیامت، پدید آمده‌اند.

تیامت: همسر آپسو، ایزدبانوی آب‌های شور و تلخ و نماینده آشوب. موّمو: پسر آپسو و تیامت، خدای مهی که بر فراز هر دو گونه آب (آرام و آشفته) شناور است.

لخمو و لخامو: فرزندان تیامت.

انشار و کیشار: فرزندان تیامت و خدایانی که مرز آسمان و زمان را نشان دادند. آنو: پسر انشار و کیشار، ایزد آسمان.

ائا (نودیمود و انکی هم نامیده می‌شود): پسر آنو، خدایی خردمند و نیرومند. مردوک: خدای بزرگ بابل، ایزد بهار، زمین را از پیکر تیامت می‌سازد،

بابل را بنا می‌کند و انسان را برای خدمت کردن به خدایان می‌آفریند.

آشور: خدای بزرگ آشوری، برابر با مردوک

کینگو: همسر تیامت پس از مرگ آپسو

آداد: ایزد توفان و گردبار، ایزد هوا

بعل: سرور، خداوندگار برتر

دامکینا: ایزدبانو، همسر ائا و مادر مردوک

دوموزی (تموز): ایزد شبانی، خدای تابستان
گیبیل: ایزد آتش، پشتیبان فازکاران و آهنگران
ایشتار (عیشتر): ایزدبانوی عشق و جنگ که با اینانا یا آناهیتا نیز یکی
شمرده می‌شود
نینگال: بانوی بزرگ، مادر اینانا و همسر نانا
شمش: ایزد سامی خورشید
نرگال: خدایی نیرومند که سری انسانی دارد و بدنش شیر بالدار است،
فرزند انلیل و نینلیل

انوما الیش "حماسه‌ی آفرینش"



فصل اول

(در این بخش، داستان آفرینش آغاز می‌شود و خدایان زاده می‌شوند. سپس میان تیامت^۱ مادر و آپسو^۲ پدر که از هیاهوی آنها به تنگ آمده، جنگ درمی‌گیرد و تیامت، آپسو را می‌کشد. مردوک به دنیا می‌آید. تیامت از کشته شدن آپسو پشیمان می‌شود و هیولاهایی برای نبرد با خدایان می‌آفریند)

زمانی که در بالا، هنوز آسمان را نامی نبود

و زمین، در زیر آن هنوز بی نام بود

و آبهای کهن که آنها را پدید آورد

با آشوب [تیامت] زیرک و خلاق، زاینده‌ی هر دوی آنها [زمین و آسمان]

هر دو آبهایشان را در هم آمیختند و یکی شدند،

¹ Tiamat

² Apsû

هنوز هیچ زمینی پدیدار نشده و هیچ نیزاری آفریده نشده بود
و هنوز هیچ یک از خدایان به پدیداری فراخوانده نشده بودند،
و هیچ یک نامی بر خود نداشتند و هیچ سرنوشتی بایسته نشده بود،
در آن هنگام، خدایان در میان آسمان آفریده شدند.
لهمو و لهامو^۱ به پدیداری فراخوانده شدند
سالها گذشتند
سپس انشار و کیشار^۲ آفریده شدند و بر آنها
روزگاری دراز سپری شد و سپس آنها پیشی جستند
آنو^۳، آسمان تهی، پسر آنها، هماورد پدرش [زاده شد]:
آری، نخست‌زاده‌ی انشار، آنو، همسان او بود.
آنو، نودیمود^۴ را در پندار خود آفرید،
نودیمود (ئا)^۵ که بر پدرانش و آفریدگاران‌ش سرور بود،
سراسر خرد بود
و در زورآوری سرآمد همگان
تواناتر از نیای خود انشار،
در میان ایزدان، برادرانش، هم آوردی نداشت
و چنین بود که اینان [...بزرگترین خدایان بودند].

¹ Lahmu and Lahamu

² Anshar and Kishar

³ Anu

⁴ Nudimmud

⁵ Ea'

چون به بالا و پایین می‌خروشدند، تیامت را آشفتمند،
آری سرخوشی آنان در آسمان
تیامت را آشفتمند،
آپسو نتوانست غوغای آنان را فرونشاند
[تیامت و آپسو هنوز] سردر گم بودند...
آشفتمند و به هم ریخته.
و تیامت می‌گرید
او کوبید و [...] .
کردار آنها آزارنده بود،
راه آنها اهریمنی بود، زورگو بودند
سپس آپسو، آفریدگار خدایان بزرگ
فریاد زد، مومو^۱ وزیر خویش را خواند و به او گفت:
"ای مومو، تو که روان مرا شادی می‌بخشی،
بیا تا به پیش تیامت [شویم]!"
بدین‌گونه رفتند و نزد تیامت نشستند،
آنها برای سخن‌گویی درباره‌ی خدایان (پسرانشان)، نخست‌زادگان، به
سگالش نشستند
آپسو دهان به سخن باز کرد،
و به تیامت، آن رخشنده، درباره‌ی خدایان جوان، این [سخنان] را راند:

¹ Mummu

"[...] راه آنان مرا می‌آزارد،

در روز نمی‌توانم بیاسایم و در شب [نمی‌توانم بیارامم].

اما راه آنان را درهم خواهم کوبید، همه‌ی آنان را ویران خواهم ساخت

تا آن آرامش دوباره بازگردد و ما دوباره بیاساییم."

چون تیامت این سخنان را [شنید]

خشمناک شد و بر شوی خویش فریاد زد،

خشمگین شد و به تنهایی نالید

او [...] دردآور [...]

او نفرینی بر زبان راند و [به آپسو چنین گفت]:

"چه؟ آیا باید آنچه ساخته‌ایم را ویران کنیم؟

روش آنان بس آزارنده است اما بگذار تا کمی درنگ کنیم!"

مومو پاسخ گفت و با آپسو رای زد

و رای مومو، دشمنی با خدایان بود:

"پدر، راه یاغیگرانه‌ی آنان را در هم کوب.

آنگاه می‌توانی در روز بیاسایی و شب (در آرامش) بیارامی"

آپسو به [او گوش فرا داد] و سیمایش به روشنی گرایید،

چرا که او (مومو) نقشه‌هایی پلید در برابر خدایان، پسران او، داشت.

مومو را در آغوش کشید

بر زانوانش نشاند و او را بوسید

اکنون هرآنچه آنان پی ریختند به گوش خدایان، نخست زادگان، رسید.

چون خدایان چنین شنیدند به جنبش درآمدند،

آنها...

سوگوار در [اندوه] نشستند

آنها زمانی دراز

سکوت پیشه کردند.

سپس انا، که همه چیز را می دانست [و از همه خردمندتر بود]، سخنان

آنان را شنید.

تدبیری اندیشید و افسونی ایزدی بر زبان راند،

آنرا بلند خواند و آبها را برآشفست

آپسو چون شنید، به خواب فرو رفت

آبهای شیرین به خواب رفتند

موموی وزیر، از جنبش بازماند.

آپسو غرقه گشت

انا، کمر بند او را گسست و کلاه او را درید.

و نیرویش را از آن خود کرد.

آپسو را به غل و زنجیر کشید و او را کشت.

مومو، وزیر تاریک را در بند و زندان کرد.

انا بر هردو دشمنش چیره و پیرویش کامل شد

و آپسو را به تالارهایی بخش کرد و در آن جای گرفت.

در یکی از آنها، آسود و پرستشگاه را آپسو نام نهاد

و سپس آنجا، جایگاه مقدس او شد.

اِثا و دامکینا^۱، همسرش، در آن باشکوه و شادی زندگی کردند.

(زاده شدن مردوک^۲)

در این تالار سرنوشتها

خدایی آبتن شد، خردمندترین و تواناترین خدایان.

در دل آپسو، مردوک زاده شد.

در دل آپسوی مقدس، مردوک زاده شد.

آن‌که او را بوجود آورد اِثا بود، پدرش

و آن‌که او را زایید دامکینا بود، مادرش.

از سینه ایزدبانوان شیر نوشید

پرستاران او را با شکوه و فر پروریدند.

چشمانش می‌درخشید.

شاهانه می‌خرامید و از آغاز، فرمانروا بود.

چون اِثا او را دید،

سیمایش به روشنی گرایید و شادمان شد.

به او کمال و خدایی دوگانه داد

به مردوک بزرگی بخشیده شد

و فهم او از همگان بیشتر بود.

هر آنچه دریافتنش دشوار بود را درمی‌یافت.

چهار چشم داشت و چهار گوش:

¹ Damkina

² Marduk

چون لبه‌ایش را می‌گشود، آتش بیرون می‌ریخت.

چهار گوش بزرگ داشت

و چهار چشمش همه چیز می‌دید.

او بلندقامت‌ترین خدایان بود، از همگان بلندتر

اندامهایش غول‌آسا بود.

اِئا او را چنین می‌خواند:

"پسرم، ای خورشید! ای خورشید آسمان!"

او که با هاله‌ی ده ایزد پوشیده شده بود، بسیار بسیارزورمند بود.

آنو پیش آمد و بادهای چهارگانه را آفرید

آنها را به او سپرد، "پسرم آنها را بوزان"

او گردباد را شکل داد،

موجهای وحشی را برای آزدن تیامت.

توفان، خدایان خسته را رنجور کرد،

دلهایشان نقشه‌های اهریمنی پرورید.

دراین هنگام تیامت آشفته بود.

ایزدانی که در کنار تیامت بودند به او گفتند:

"آن‌هنگام که خدایان، همسرت را کشتند

تو هیچ نکردی، تنها نگریستی

اینک او بادهای چهارگانه‌ی وحشترا را بیافرید

تا بر اندامهای درونی تو یورش برند

و ما از درد آسوده نخواهیم شد.

آپسو را به یاد آر و
موموی درهم شکسته را.
تو تنها مانده‌ای!
...تو پریشان‌حالی،
چشمهایمان در آرزوی خواب است،
تو را به ما مهری نیست!
...بگذار در آرامش بیاساییم.
... از آنان کین ستان!
با آنان بجنگ!
و چون باد تهی‌شان کن!"
و تیامت به سخن آنان گوش داد، خشنود گشت و [گفت]:
"برویم هیولاهایی برای نبرد با آنان بسازیم
باید با خدایان بجنگیم"
خدایان به یکدیگر پیوستند و در کنار تیامت به پیش رفتند،
آنان خشمناک بودند و روز و شب نیاسودند و اندیشه‌های پلید پروریدند
خود را برای نبرد آماده ساختند، خشمناک و شورش‌گر
نیروهایشان را به هم پیوستند و جنگ را آراستند
[اومو- خوبور^۱ (تیامت)] که همه چیز را برپا کرده بود،
جنگ افزارهایی ویرانگر ساخت، هیولا- مارهایی زاید

^۱ Ummu-Hubur

با دندان‌هایی تیز و نیشهایی بی‌رحم،
و به جای خون، بدنشان را مالمال زهر کرد و
آن هیولا- مارهای درنده را از ترس بیاکند
[با شکوه] آن‌ها را بیاراست، قامتی بلند بدانها بخشید.
هر که آن‌ها را می‌دید، ترس بر او چیره می‌شد
بدنشان به بالا افراشته می‌شد و هیچ کس را در برابر [تاختشان] یارای
ایستادگی نبود.

او افعی‌ها و اژدرها و لخموی^۱ هیولا را آماده کرد،
و شیر پر هیبت را، سگ دیوانه و کژدم- مردها را
و گردبادهای توفنده و ماهی- مردها و گاو- مردها را
آنها با خود جنگ افزارهایی کشته داشتند و بی‌هراس بودند از نبرد.
فرمان‌هایش کارآمد بودند، هیچ کس را یارایی ایستادن در برابر آنان نبود
و اینچنین بود که او یازده هیولا ساخت.
از میان خدایانی که پسر او هستند، او کینگو^۲، که از همه بیشتر یاریش کرده،
را برتری داد، از میان همه او را برگزیده است تا از همه نیرومندتر باشد.
تا پیشاپیش همه نیروها گام بردارد و سپاه را راهبری کند،
تا جنگ را او بیاغازد و پیش از همگان یورش برد.
تا نبرد را راه برد و جنگ را در دست گیرد.
همه چیز را به او واگذارد، در جامه‌ای پرشکوه او را نشانند و گفت:

^۱ Lahamu

^۲ Kingu

بر تو افسون خوانده‌ام، از میان همه‌ی خدایان تو را برگزیده‌ام تا نیرو بخشم، فرمانروایی بر همه‌ی ایزدان را به تو بخشیده‌ام
 باشد که ارجمند شوی، تو ای جفت برگزیده‌ی من،
 باشد که بزرگی نامت بر همه‌ی ایشان (آنوناکی‌ها) چیره شود،
 (تیامت) الواح سرنوشت را به او داد، آنها را به سینه او بست و گفت:
 “مبادا که فرمانت دگرگونی پذیرد و بادا که هرآنچه بر زبان می‌رانی انجام شود.”
 پس از آن که کینگو، اینچنین بزرگی یافت و بر جایگاه آنو دست یافت،
 بر سرنوشت خدایان، پسران او (تیامت)، فرمان راند:
 “بگذار تا گشودن دهانتان، خدای آتش [مردوک] را خاموش کند
 باشد تا نیروی زهر، خشم را فرونشاند،
 [باشد که گرز نیرومند نیرویش را از دست دهد،]
 بگذارید آنکه در نبرد از همه برتر است، نیرویش را نشان دهد!”



فصل دوم

(تیامت لشکر را برای نبرد آماده ساخته و کینگو را برای فرماندهی سپاهش برگزیده، انا آگاه می شود اما نمی تواند تیامت را از نبرد بازدارد. مردوک را فرامی خواند تا به جنگ تیامت رود)

چون آفرینش [هیولاهای] تیامت به پایان رسید،

راهی نبرد با خدایان، فرزندانش، شد.

برای خونخواهی آپسو، تیامت نقشه‌ای اهریمنی اندیشید،

اما بر انا آشکار شد که او (تیامت) چگونه [نیروها، خدا.....] را گرد آورده است.

چون انا این را شنید

بسیار پریشان شد و در اندوه و خموشی نشست

روزها گذشتند، و خشم او فرونشست،

و به جایگاه انشار، روانه شد.

او رفت، در برابر انشار، پدرش، که او را آفرید نشست.

همه آنچه تیامت درسر داشت را بازگو کرد،
چنین گفت:

"پدرا! تیامت، مادرمان، آبستن دشمنی ای با ماست،
با همه‌ی توانش توفیده است، پر از خشم.

همه‌ی خلدایان پیش او بازگشته اند،

با همه‌ی آنان که تو آفریده ای، نزد او شده اند.

به یکدیگر پیوسته اند و در کنار تیامت به پیش می آیند:

آنها خشمناکند، در اندیشه‌ای پلیدند بی آن که روز و شب بیاسایند.

آنها برای جنگ آماده می شوند، توفنده و ژیان:

نیروهایشان را باهم آمیخته اند و برای نبرد آماده می شوند.

اوما- خوبور، که همه اینها را پرداخته،

جنگ افزارهایی شکست ناپذیر نیز ساخته است: هیولا- مارهایی زائیده،

با دندانهایی تیز و نیشهایی بی رحم،

و به جای خون، بدنشان را مالا مال زهر کرده است و آن هیولا- مارهای

درنده را از ترس بیاکنده

با شکوه آنها را بیاراسته، قامتی بلند بدانها بخشیده.

هر کس که آنها را ببیند، ترس بر او چیره می شود

بدن آنها به بالا افراشته است و هیچ کس را در برابر تاخت آنان یارای

ایستادگی نیست.

او افعی ها و اژدرها و لخاموی هیولا را آماده کرده است،

و شیر پر هیبت، سگ دیوانه و کژدم- مردها را

و گردبادهای توفنده و ماهی-مردها و گاو-مردها را
آنها با خود جنگ افزارهایی کشنده دارند و بی هراسند از نبرد.
فرمان‌هایش کارآمد هستند و هیچ کس را یارایی ایستادن در برابر آنان نیست
و اینچنین، او یازده هیولا ساخته است.
از میان خدایانی که پسر او هستند، او کینگو، که از همه بیشتر یاریش کرده،
را برتری داده، از میان همه او را برگزیده است تا از همه نیرومندتر باشد.
تا پیشاپیش همه نیروها گام بردارد و [سپاه] را راهبری کند،
تا جنگ را او بیاغازد و پیش از همگان یورش برد.
تا نبرد را راه برد و جنگ را در دست گیرد.
همه چیز را به او واگذارده است، بر او جامه‌ای پرشکوه پوشانده و می‌گوید:
بر تو افسون خوانده‌ام، از میان همه‌ی خدایان تو را برگزیده‌ام تا نیرومند باشی،
فرمانروایی بر همه‌ی خدایان را به تو بخشیده‌ام.
باشد که ارجمند شوی، تو ای جفت برگزیده من،
باشد که بزرگی نامت بر همه ایشان (آنوناکی‌ها) چیره شود.
(تیامت) فصلهای سرنوشت را به او داد، آنها را به سینه‌ی او بست و گفت:
“مبادا که فرمانت دگرگونی پذیرد و بادا که هرآنچه بر زبان می‌رانی انجام شود.”
پس از آن که کینگو، اینچنین بزرگی یافت و بر جایگاه آنو دست یافت،
در میان خدایان، پسران او (تیامت)، بر سرنوشتها فرمان راند و گفت:
“بگذارید تا گشودن دهانتان، خدای آتش [مردوک] را خاموش کند
باشد تا نیروی زهر، خشم را فرونشاند،
[باشد که گرز نیرومند نیرویش را از دست دهد،]

بگذارید آنکه در نبرد از همه برتر است، نیرویش را نشان دهد!"

انشار چون از توانایی تیامت در نبرد آگاه شد،

لبانش را گزید، [...]

اندیشه اش سراسر آشوب بود،

پس از درنگی، به تلخی با انا سخن گفت:

"قهرمان نیرومند من،

تویی آن‌که نیرویش گران است و در برابر یورشش، نمی‌توان تاب آورد!

تویی که مومو و آپسو را درهم شکسته‌ای

و بدین ترتیب تیامت را خشمگین ساختی،

برو و کینگو و همگی سپاهیان تیامت را نابود کن!"

گرد آورنده‌ی رایزنان، شاهزاده‌ی دانا،

آفریننده‌ی خرد، خداوند نودیمود،

که می‌دانست نمی‌تواند در برابر تیامت و سپاهانش تاب بیاورد

با سخنانی نرم گفت:

"ای پدر، خردمند، که سرنوشت‌ها در دستان توست

که می‌آفرینی و نابودمی‌سازی

انشار، ای خردمند، که سرنوشت‌ها در دستان توست

که می‌آفرینی و نابودمی‌سازی

می‌خواهم چیزی بگویم، آرام باش و آنی بر من درنگ کن

و بدان که در اندیشه‌ی یاری رساندن به توام.

پیش از آن‌که آپسو را نابود کنم

آیا کسی می‌توانست امروز را پیش‌بینی کند؟
پیش از آن‌که به شتاب زندگی او را پایان بخشم
همه‌چیز این‌گونه بود که اینک هست؟
تیامت، کینگو را بزرگی بخشیده، و کیست که یارای ایستادگی در برابر او
(تیامت) را داشته باشد؟"

انشار شنید، سخنانش او را خشنود ساخت.
قلبش از سخن با انا آرامش یافت
"پسرم، ای که رفتارت برازنده‌ی یک ایزد است،
تو توانایی نبرد داری، ضربات تو را برابری نتوان ... [...]
انا، ای که رفتارت برازنده‌ی یک ایزد است
تو توانایی نبرد داری، ضربات تو را برابری نتوان ... [...]
نزد تیامت شو و یورش او را فرو نشان،
.... [..] بر خشم او افسونی بخوان"
او سخنان پدرش انشار را شنید،
روان شد و به سوی تیامت راه سپرد.
او رفت و نیرنگ‌های تیامت را دریافت،
[ایستاد]، خموش ماند و بازگشت.
به پیشگاه پدر، انشار بزرگ‌جاه آمد
با پشیمانی به او گفت:
"پدر، تیامت برای من بسیار است.
نقشه‌های او را دریافتم، و افسون من با او برابر نبود.

او نیرومند است، او آکنده از بیم‌انگیزی است
او بسیار نیرومند است و کسی را یارای پیروزی بر او نیست.
فریادهای بلند او کم نشده‌اند،
من از فریادهای بلند او [ترسیدم] و بازگشتم.
[پدر]، نومید نشو و دیگر بار کسی را روانه کن.
هر چند که یک زن را نیروی بسیار باشد باز با نیروی یک مرد برابر نیست.
پیش از آن که بر ما دست یازد
پیروان او را از یکدیگر پراکنده ساز، نقشه‌هایش را بر هم زن"
انشار از خشم بسیار فریادی بلند کشید
برای یاری خواستن به سوی آنو رفت:
"پسر گرامی من، قهرمان، جنگجو،
ای آنکه نیرویت بسیار است و یورش را تاب نتوان آورد،
درهم شکستن دشمنانمان کاری است دشوار
و نمی‌توان در برابر آنان ایستاد.
به شتاب پیش تیامت شو
خشم او را فرو نشان
باشد که آرام شود و دلش بر ما مهر گیرد
اما اگر به سخن تو گوش فراندهد،
از او درخواست کن، بگو با او پیمان می‌بندیم، باشد که آرام شود."
آنو سخن پدرش، انشار را شنید
و به سوی او (تیامت) رهسپار شد.

آنو [زود رفت]،
نیرنگ‌های تیامت را دریافت،
[ایستاد]، خموش ماند و بازگشت.
به پیشگاه پدر، انشار بزرگ جاه آمد
با پشیمانی به او گفت:
"پدر، تیامت برای من بسیار است.
نقشه‌های او را دریافتم، و افسون من با او برابر نبود.
او نیرومند است، او آکنده از بیم‌انگیزی است
او بسیار نیرومند است و کسی را یارای پیروزی بر او نیست.
فریادهای بلند او کم نشده‌اند،
من از فریادهای بلند او [ترسیدم] و بازگشتم.
[پدر]، نومید نشو و دیگر بار کسی را روانه کن.
هرچند که یک زن را نیروی بسیار باشد باز با نیروی یک مرد برابر نیست.
پیش از آن‌که بر ما دست یازد
پیروان او را از یکدیگر پراکنده ساز، نقشه‌هایش را بر هم زن"
انشار چون این را شنید، افسرد.
نگاهش را به پایین دوخت
و رخسارش پریده‌رنگ شد.
به سوی ائا سر تکان داد،
همه‌ی آنوناکی‌ها و ای‌گی‌گی‌ها بدان جایگاه گرد آمدند،
لب بسته در خموشی نشستند

آنها نالیدند:

"آیا جایی خدایی نیست که

در برابر تیامت بایستد!

تیامت همه جنگاوران را نابود خواهد کرد."

خداوند انشار، پدر خدایان، هنوز خشمگین بود کسی را فرانخواند و گفت:

کین خواه ما باید یک دلاور باشد

بزرگترین جنگاوران

مردوک

قهрман!

پس ائا، مردوک را به کاخ مقدس خود فراخواند.

او آمد و

ائا به او گفت:

"ای مردوک،

به آنچه پدرت می‌گوید گوش فرا ده،

تویی پسر من، که دلم را پرمهر می‌سازی.

[...] باید که زود به نبرد شوی

باشد [انشار] تورا که می‌بیند آرامش یابد"

مردوک از سخنان پدرش شادمان شد.

زود رفت و در پیشگاه انشار ایستاد.

انشار او را نگریست و

دلش از شادمانی پر گشت.

لبان مردوک را بوسه داد و

ترسهایش فروریختند.

["پدر]، پریشان مباش، لبانت را بگشای

آرزوی تورا برآورده خواهم ساخت

کدامین مرد است که در برابر تو ایستاده است؟"

[...] او یک زن است، تیامت، که با جنگ‌افزارهایش بر تو خواهد تاخت.

[....]...شادمان باش!

باید که گردن تیامت را در زیر پایت خرد کنی.

[....]...شادمان باش!

باید که گردن تیامت را در زیر پایت خرد کنی.

انشار، مردوک را چنین پاسخ گفت:

"آه [پسر]م که سراسر خردی،

تیامت را به افسونگری فرو نشان.

زود بر اراهی توفان سوار گرد و در راه شو،

"چراکه خون تو نباید ریخته شود، باید که دوباره بازگردی."

خداوند از گفتار پدرش شاد شد،

دلش خجسته شد و با پدرش چنین گفت:

"ای خداوندگار ایزدان، مقدرساز همه خدایان بزرگ،

اگر من، کین خواه تو،

تیامت را شکست دهم و به تو زندگی بخشم،

همه را گردآور، سرنوشتی برتر از همگان برایم مقدر کن و آن را به همگان بگوی.

چون در اویشوکیناکو^۱ با یکدیگر به شادمانی نشستید،
بگذار تا از آن پس به جای تو، من بر سرنوشتها فرمان برانم.
باشد که هرآنچه می‌کنم هرگز دگرگونی نپذیرد،
مبادا که فرمانهای لبانم هرگز واژگون شود و یا آنرا ارزشی نباشد."



^۱ سرای سرنوشت، گردهمایی بزرگ خدایان در آن انجام می‌گیرد

فصل سوم

(انشار، وزیر خود، گاگا را به سوی خدایان می‌فرستد تا آنان را از کین‌خواهی تیامت و نبرد مردوک با او آگاه سازد)

انشار لبانش را گشود، و

[با گاگا^۱]، [وزیر] خویش، چنین گفت:

[ای گاگا، وزیر من] تو که روان مرا شادمانی می‌بخشی،

به سوی [لهمو و لهامو] خواهمت فرستاد.

[...] تو سخن‌آوری و می‌توانی آنرا به انجام رسانی

[...]

باید آنان را به پیش خود آوری.

[..]. بگذار تا خدایان، همگی آنان،

[جشنی بیارای]، آنها را در بزمی بنشان،

¹ Gaga

[بگذار نان بخورند]، می بیامیزند،
 [تا برای مردوک]، کین خواه آنان، سرنوشتی روا دارند،
 [برو] گاگا، پیش آنان بایست،
 [هرآنچه] با تو می گویم برای آنان واگو کن، و بگوی:
 [انشار]، فرزند شما، مرا فرستاده
 و خواسته‌ی دلش را بر من آشکار ساخته‌است،
 [سخن اوست که:]
 تیامت، مادرمان، آبستن دشمنی ای با ماست،
 [با همه‌ی] توانش توفیده است، پر از خشم.
 همه‌ی خلدایان پیش او بازگشته اند،
 با همه‌ی آنان که توآفریده ای، نزد او شده اند.
 به یکدیگر پیوسته اند و در کنار تیامت به پیش می آیند:
 آنها خشمناکند، بی آنکه روز و شب بیاسایند نقشه‌های اهریمنی می‌پرورند.
 آنها برای جنگ آماده می شوند، توفنده و ژیان:
 نیروهایشان را باهم آمیخته اند و جنگ را می آغازند.
 اوما- خوبور، که همه اینها را پرداخته،
 جنگ افزارهایی شکست ناپذیر نیز ساخته است: هیولا- مارهایی زاییده،
 با دندانهایی تیز و نیشهایی بی رحم،
 و به جای خون، بدنشان را با زهر پر کرده است
 و آن هیولا- مارهای درنده را از ترس بیاکنده
 با شکوه آنها را بیاراسته، قامتی بلند بدانها بخشیده است.

هر کس که آنها را ببیند، ترس بر او چیره می شود
بدن آنها به بالا افراشته است و هیچ کس را در برابر تاخت آنان یارای
ایستادگی نیست.

او افعی ها و اژدرها و لخموی هیولا را آماده کرده است،
و شیر پر هیبت، سگ دیوانه و کژدم- مردها را
و گردبادهای توفنده و ماهی- مردها و گاو- مردها را
آنها با خود جنگ افزارهایی کشنده دارند و بی هراسند از نبرد.
فرمان‌هایش کارآمد هستند، هیچ کس را یارایی ایستادن در برابر آنان نیست
پس از ساختن چنین بلندای بلندی، او یازده هیولا ساخته است.
از میان خدایانی که پسر او هستند، او کینگو، که از همه بیشتر یاریش کرده،
را برتری داده، از میان همه او را برگزیده است تا از همه نیرومندتر باشد.
تا پیشاپیش همه‌ی نیروها گام بردارد و [سپاه را راهبری کند]،
تا جنگ را او بی‌اغازد و پیشاپیش همه یورش برد.
تا نبرد را راه برد و جنگ را در دست گیرد.
همه چیز را به [او واگذارده است، او را در جامه‌ای پرشکوه] نشانده و می‌گوید:
بر آنها افسون خوانده‌ام، از میان همه خدایان [تو را برگزیده ام تا
نیرومند باشی]،

فرمانروایی بر همه خدایان [را به تو بخشیده‌ام].
باشد که ارجمند شوی تو ای جفت برگزیده من،
باشد که بزرگی نامت بر همه [ایشان... آنوناکی‌ها] چیره شود.
(تیامت) فصلهای سرنوشت را به او داده است، آنها را به سینه‌ی او بسته

و گفته است:

مبادا که سخنانت دگرگونی پذیرند و بادا که هرآنچه فرمان می‌دهی انجام شود. اکنون کینگو، که اینچنین بزرگی یافته، بر جایگاه آنو دست یافته است، در میان خدایان پسران او (آپسو) بر سرنوشتها فرمان می‌راند، می‌گوید: بگذارید تا گشودن دهانتان، آتش-خدا را فرونشاند

باشد تا نیروی زهر، خشم را فرونشاند،

باشد که گرز نیرومند نیرویش را از دست دهد،

بگذارید آنکه در نبرد از همه برتر است، نیرویش را نشان دهد!"

من آنو را فرستادم، اما نتوانست در برابر او (تیامت) ایستادگی کند:

نودیمود (اتا) ترسان شد و بازگشت.

اما مردوک آماده شده است، رهبر خدایان، پسر شما:

دلش، بیدرنگ او را برای نبرد با تیامت برانگیخته است.

او دهانش را "گشود و با من چنین گفت:

اگر من، کین خواه شما

تیامت را شکست دهم و به شما زندگی بخشم

همه را گردآور، سرنوشتی برتر از همگان برایم مقدر کن و آن را به

همگان بگوی.

چون در اوپشوکیناکو با یکدیگر به شادمانی نشستید،

بگذار تا به جای تو، من بر سرنوشتها فرمان برانم.

باشد که هرآنچه من می‌کنم هرگز دگرگونی نپذیرد،

مبادا که فرمانهای لبانم هرگز واژگون شود و یا آنرا ارزشی نباشد.

پس تند و به شتاب، سرنوشتی که روا می‌دارید را ارزانی کنید،
باشد که برود و با دشمن نیرومند شما بجنگد!
گاگا رفت، راهش را در پیش گرفت و
پیش لهمو و لهامو، پدران ایزدیش رسید،
در برابرشان خم شد، زمین را بوسید و گفت:
انشار، فرزندان مرا با پیغامی بدینجا فرستاده است
او خواسته‌ی دلش را بر من آشکار ساخته است
سخن اوست که:
"تیامت، مادرمان، آبستن دشمنی ای با ماست،
با همه توانش توفیده است، پر از خشم.
همه خدایان پیش او بازگشته اند،
با همه آنان که تو آفریده ای، نزد او شده اند.
به یکدیگر پیوسته اند و در کنار تیامت به پیش می آیند:
آنها خشمناکند، بی آنکه روز و شب بیاسایند نقشه‌های اهریمنی می‌پرورند.
آنها برای جنگ آماده می شوند، توفنده و ژیان:
نیروهایشان را باهم آمیخته اند و جنگ را می آغازند.
اوما- خوبور، که همه اینها را پرداخته،
جنگ افزارهایی شکست ناپذیر نیز ساخته است: هیولا- مارهایی زاییده،
با دندانهایی تیز و نیشهایی بی رحم،
و به جای خون، بدنشان را با زهر پر کرده است و آن هیولا- مار های
درنده را از ترس بیاکنده

با شکوه آنها را بیاراسته، قامتی بلند بدانها بخشیده است.
 هر کس که آنها را ببیند، ترس بر او چیره می شود
 بدن آنها به بالا افراشته است و هیچ کس را در برابر تاخت آنان یارای
 ایستادگی نیست.

او افعی ها و اژدرها و لخاموی هیولا را آماده کرده است،
 و شیر پر هیبت، سگ دیوانه و کژدم- مردها را
 و گردبادهای توفنده و ماهی- مردها و گاو-مردها را
 آنها با خود جنگ افزارهایی کشنده دارند و بی هراسند از نبرد.
 فرمانهای کارآمد هستند، هیچ کس را یارایی ایستادن در برابر آنان نیست
 پس از ساختن چنین بلندای بلندی، او یازده هیولا ساخته است.
 از میان خدایانی که پسر او هستند، او کینگو که از همه بیشتر یارایش کرده
 را برتری داده، از میان همه او را برگزیده تا از همه نیرومندتر باشد.
 تا پیشاپیش همه نیروها گام بردارد و سپاه را راهبری کند،
 تا جنگ را او بیاغازد و پیشاپیش همه یورش برد.
 تا نبرد را راه برد و جنگ را در دست گیرد.

همه چیز را به او واگذارده است، بر او جامه ای پرشکوه پوشانده و می گوید:
 بر آنها افسون خوانده‌ام، از میان همه خدایان تو را برگزیده‌ام تا نیرومند باشی،
 فرمانروایی بر همه خدایان را به تو بخشیده‌ام.
 باشد که ارجمند شوی، تو ای جفت برگزیده من،
 باشد که بزرگی نامت بر همه [ایشان... آنوناکی] چیره شود.

(تیامت) فصلهای سرنوشت را به او داده است، آنها را به سینه‌ی او بسته

و گفته است:

مبادا که فرمانت را ارزشی نباشد و بادا که هرآنچه بر زبان می‌رانی انجام پذیرد.

اکنون کینگو، که اینچنین بزرگی یافته، بر جایگاه آنو دست یافته،

در میان خدایان پسران او (آپسو) بر سرنوشتها فرمان می‌راند، می‌گوید:

بگذارید تا گشودن دهانتان، آتش - خدا را فرونشاند

باشد تا نیروی زهر، خشم را فرونشاند،

[باشد که گرز نیرومند نیرویش را از دست دهد،]

بگذارید آنکه در نبرد از همه برتر است، نیرویش را نشان دهد!"

من آنو را فرستادم، اما نتوانست در برابر او (تیامت) ایستادگی کند:

نودیمود ترسان شد و بازگشت.

اما مردوک آماده شده است، رهبر خدایان، پسر شما:

دلش، بیدرنگ، او را برای نبرد با تیامت برانگیخته است.

او دهانش را "گشود و با من چنین گفت:

اگر من، کین خواه شما

تیامت را شکست دهم و به شما زندگی بخشم

همه را گردآور، سرنوشتی برتر از همگان برایم مقدر کن و آن را به

همگان بگوی.

چون در اوپشو کیناکو با یکدیگر به شادمانی نشستید،

بگذار تا به جای تو، من بر سرنوشتها فرمان برانم.

باشد که هرآنچه من می‌کنم هرگز دگرگونی نپذیرد،

مبادا که فرمان لبانم هرگز واژگون شود و یا آنرا ارزشی نباشد."

پس تند و به شتاب، سرنوشتی که بایسته است را [ارزانی او دارید]،
 باشد که برود وبا دشمن نیرومند شما بجنگد!
 چون این سخن به پایان رسید،
 لهمو و لهمو شنیدند و زار گریستند
 همه ایگی گی‌ها^۱ (خدایان کهن تر) به تلخی زاریدند و گفتند:
 چه شده است که می‌خواهد با ما چنین کند؟
 کردار تیامت را در نمی‌یابیم.
 سپس همگی گردآمدند و رفتند،
 خدایان بزرگ، همگی آنها، که سرنوشت را روا می‌دارند.
 به پیشگاه انشار شدند، [آنها تالار گردهمایی که اوبشوکینا نام داشت] را
 پر کردند [...]

یکدیگر را بوسیدند، در گردهمایی [...]
 جشنی آراستند، در بزم [نشستند].
 نان خوردند، می‌کنجد را بیامیختند.
 نوشاک شیرین، شهدآب، گیجشان ساخت
 با نوشخواری مست شدند، سرخوش گشتند.
 همگی سبک بودند و روانشان بزرگ:

^۱ Igi

پس برای مردوک، کین خواهشان، سرنوشتی بایسته کردند.



فصل چهارم

(خدایان، مردوک را می‌آزمایند. پس از آن مردوک، برای نبرد آماده می‌شود. در جنگ با تیامت، او را نابود می‌کند و سپاهش را درهم می‌شکند. مردوک، پیکر تیامت را دو نیمه می‌کند. از یک نیمه آن، آسمان را می‌سازد و از دیگری، زمین را. و پس از آن، جایگاههایی برای خدایان بنا می‌کند.)

برایش اورنگی شاهانه آراستند،

او بر تخت فرمانروایی تکیه زد.

در پیشگاه او، خدایان او را ستودند و گفتند:

«تو در میان خدایان بزرگ، برترینی،

تو خدای خدایانی:

سخنانت راستی است و ماندنی

همچون آسمان.

از امروز هر فرمانت بر همگان روا شود:

بزرگی بخشی یا پست کنی،

همه در دست توست.

برقرار باد سخن تو، دگرگون مباد فرمان تو،

مباد که هیچ یک از خدایان مرزهای تو را زیر پا گذارند.

نیرومندی و آراستگی (که خداوندان آنرا آرزومندند)

در جایگاه تو روان باد.

ای مردوک، تویی کین ستان ما!

ما به تو فرمانروایی بر همه‌ی گیهان را می بخشیم.

فرمانهایت بر همگان روا باد.

مباد که جنگ افزاریت کند شوند.

بادا که دشمنانِ تو را در هم بشکنند.

ای سرور ما، آنان که به تو امید بسته‌اند را ناامید مکن.

خدایان اهریمنی را نابودکن،

روانشان را درهم شکن.»

سپس در میان خود شبیحی آراستند،

و رو به مردوک، نخست‌زاده‌ی خود گفتند:

« باشد که سرنوشت تو، ای سرور ما، در میان ایزدان از همه برتر باشد،

تا نابود کنی و بیافرینی: سخن بگو و باشد که فرمانت بینجامد.

فرمان بده: تا این شبیح ناپدید شود:

و باز سخن بگو تا دیگر بار شبیح پدیدار شود!»

پس او با دهانش سخن گفت و شبیح ناپدید شد

سپس دوباره فرمان داد و شیخ پدیدار شد.
 چون خدایان، پدرانش، انجامیدن فرمان او را دیدند،
 با شادمانی با او هم‌پیمان شدند و گفتند "مردوک پادشاه است!"
 آنها عصای پادشاهی را به او ارزانی داشتند، و اورنگ و انگشتر را،
 به او جنگ‌افزاری شکست‌ناپذیر بخشیدند که همه‌ی دشمنان را نابود می‌ساخت.
 او را گفتند:

« برو و زندگی تیامت را کوتاه کن،
 و بگذار تا باد، خون او را به جاهای ناشناخته ببرد.»
 بدین‌گونه، سرنوشت بل^۱ بایسته شد،
 خدایان، پدرانش، او را آراستند تا در راه کامیابی و پیروزی گام نهد.
 او کمانش را آماده کرد، جنگ‌افزارش را برگزید،
 نیزه‌ای برداشت و آنرا بست...
 گریزی در دست راستش گرفت،
 تیری را به آن بست
 او گرز و تیردان را در کنار خود آویخت.
 رعدی پیشاپیش خود روشن افروخت،
 بدن خود را با اخگری سوزنده انباشت.
 او توری ساخت تا اندرون تیامت را به دام اندازد،
 چهار باد را در بند کرد تا هیچ چیز نتواند او (تیامت) را بگریزند:

^۱ Bel

او باد جنوب، باد شمال، باد شرق و باد غرب
که هدیه‌ی پدرش آنو بودند
را به تور انداخت.

او باد اهریمنی را آفرید و گردباد و توفانِ گرد را،
و باد چهارگانه، و باد هفت گانه، و گردباد، و بادی که آن‌را همانندی نبود:
او بادهایی که آفریده بود را روانه کرد، هر هفت باد را:
تا اندرون تیامت را درهم شکنند، آنها به دنبال او (مردوک) روان شدند،
سپس خداوند، جنگ افزار نیرومند خود، آذرخش را برافراشت.
بر ارابه‌ی توفانی خود سوار شد، دهشتناک و شکست‌ناپذیر.

او بر چهار اسب دهنه زد و زین و برگ نهاد،
نابودگر، وحشی، کوبنده و تیزرو
دهانشان شکافته بود و دندان‌هایشان کف آورده بود
آنها بی‌خستگی بودند و کارآزموده برای نبرد.
از راست به پیش راند، آن خردکننده و مهیب را در نبرد به پیش راند
جامه اش، زرهی از دهشت بود،
هاله‌ای شکست‌ناپذیر گرداگرد سرش داشت.
خداوند به جلو راند و راهش را در پیش گرفت،
و رو به سوی تیامت خشمناک کرد.
بر لبهایش، جادویی داشت:
نهالی که از آن زهر بیرون می‌ریخت، در دستش بود.
پس او را نگریستند، ایزدان او را نگریستند،

خدایان، پدران‌ش او را نگریستند، خدایان او را نگریستند.
 ایزد به او نزدیک شد و به اندرون تیامت خیره شد،
 او نیرنگ کینگو، جفت او [تیامت] را دریافت.
 مردوک نگاهش را به کینگو دوخت.
 چون نگریست، کینگو گیج شد،
 چون مردوک چشم دوخت، کینگو به دشواری گام برداشت،
 آرزویش بر باد رفت و از جنبش افتاد.
 و خدایان، یاری رسانان او که در کنارش گام بر می داشتند،
 چون قهرمان دلیر خود را این‌گونه دیدند، دیدگان‌شان سرگشته شد.
 اما تیامت گردن نکشید،

با لبانی بی شکست، سخنانی بی پروا نجوا کرد:

«تو به جای خدایان بزدلی آمده‌ای که از نبرد با من می‌هراسند!»
 آنگاه خداوند آذرخش را برافراشت، جنگ‌افزار نیرومندش را،
 و در برابر تیامت که می‌خروشید، چنین سخن گفت:

«چرا مغرورانه به پاخواستی‌ای

و قلبت تو را به جنگ فراخوانده‌است

تا پسران بر پدران‌شان بشورند،

در حالیکه خود آنها را زاده‌ای، تو بر آنان مهر دروغین داری!

تو کینگو را برگزیده‌ای که جفت تو باشد،

تو او را هم‌طراز آنو کرده‌ای، که هیچ شایسته‌ی آن نیست.

در برابر انشار، خدای خدایان، ایستاده‌ای،

تو به دنبال اهریمن روان شده‌ای،
و نقشه‌هایی نابکارانه برای [زودرویی] با خدایان، پدران من، پی افکنده‌ای.
سپاهت را بیارای، و جنگ‌افزارهایت را آماده کن!
برخیز! بگذار بجنگیم، من و تو!
چون تیامت این سخنان را شنید،
چونان گرفتار و دربندی شد، خردش را گم کرد.
او وحشیانه خرید، فریادهایی دلخراش کشید،
او به خود لرزید و پاهایش تکان خوردند.
افسونی سرود، جادویی خواند،
در آن هنگام که خدایان نبرد، جنگ‌افزارهایشان را تیز کردند،
تیامت و مردوک پیش رفتند، خردمندترین خدایان:
ستیزه کردند و به نبرد پرداختند.
خداوند، تورش را گسترد و او (تیامت) را در بند کرد،
و باد بدکار که پشت سر او (مردوک) بود را بر چهره اش (تیامت) وزاند.
چون تیامت دهان گشود تا او را در کام کشد،
(مردوک) باد اهریمنی را راند،
و او (تیامت) هنوز دهانش را نبسته بود.
چون باد دهشتناک اندرون او را پر کرد،
بدنش، آماس کرد و دهانش گشوده ماند.
او نیزه را پرتاب کرد و شکمش درید،
اندرون او را پاره پاره کرد، سینه اش را شکافت.

بر او چیره شد و جانش ستاند:
 پیکرش به زیر افکند و بر بالای آن ایستاد.
 چون تیامت، فرمانده، را کشت،
 نیروهایش در هم شکست، سپاهیان‌ش پراکنده شدند.
 و خدایان یاری رسانش که در کنار او گام برمی‌داشتند،
 بر خود لرزیدند، ترسان شدند و بازگشتند.
 خواستند تا زندگیشان را رهایی بخشند
 اما نتوانستند بگریزند چرا که مردوک از هر سو بر آنان تاخت.
 آنها را در بند کرد، جنگ‌افزارهایشان را در هم شکست
 در تور گرفتار آمدند و در کمند به دام افتادند.
 گیهان پر شد از ناله‌های سوزناکشان.
 (مردوک) آنها را پادافره داد و در بند کرد.
 و یازده آفریده‌ای که او (تیامت) با نیروی ترس آکنده بودشان
 و سپاه اهریمنان، که برای او گام برمی‌داشتند،
 را رام کرد و به زنجیر کشید.
 در زیر پاهایش لگدمالشان کرد، چون در برابر او ایستاده بودند.
 و نیز کینگو، که بر همه آنان برتری داده شده بود،
 را شکست داد، و او را به ایزد دوگ-گا^۱ (خدای مرگ) سپرد.
 او فصلهای سرنوشت که شایسته‌ی کینگو نبود را برای خود برداشت،

^۱ Dug-ga

آنها را مهر و موم کرد و بر سینه‌اش بست.
و اکنون پس از آنکه قهرمان مردوک، دشمنانش را شکست داده و درهم کوبیده بود،
و دشمن گستاخ را چونان گردی در زیر پاهایش ساخته بود،
و انشار را بر دشمنانش پیروز کرده بود،
و به آنچه نودیمود می‌خواست دست یافته بود،
مردوک پیروز که با دربند کردن خدایان، خود را برتری بخشیده بود،
به سوی تیامت شکست خورده، بازگشت.
و بر بالای آنچه از پیکر او بازمانده بود ایستاد،
و با نیزه‌ی بی‌رحم خود، جمجمه‌اش را در هم کوبید، رگهایش را از هم درید
و خونش را به باد شمال سپرد تا به جاهای ناشناخته‌ی گیهان برد.
پدرانش نگر بستند، خشنود گشتند و شادمان،
به نشانه‌ی هم‌پیمانی برای او پیشکش و هدایایی بردند.
پس آنگاه خداوند آسود،
بر بدن مرده‌ی او (تیامت) خیره شد،
(و اندیشید) که او را به دو نیم کرده و کاری زیرکانه انجام دهد،
او (تیامت) را چون صدفی به دو نیم کرد:
نیمه‌ی بالایی آن، پوسته‌ی آسمان شد
برای آن قفلی ساخت تا نگذارد آب‌هایش به پایین روانه شود و بر آن
نگهبانی گمارد.

از آسمان‌ها گذشت و پهنه‌های آن را پشت سر نهاد،
در ژرفای آپسو (زمین) جایگاه نودیمود را ساخت.

و همتای آن، کاخ اشارا^۱ را در آسمان ساخت.
آنگاه به سوی جایگاه پدرش، ائا، بازگشت.
او فرمان به ساختن ژرفا نیز داد.
پس از آن جایگاههای آنو، انلیل^۲ [بل] و ائا را برپا کرد.



¹ E-sara

² Enlil

فصل پنجم

(مردوک برای خدایان دیگر کاخهایی بنا می‌کند. او روزها و برج‌ها و سال را برپا می‌دارد و سپس ماه و خورشید، دجله و فرات و کوه‌ها را می‌آفریند)

(مردوک) جایگاههایی برای بزرگ ایزدان بنا کرد،
ستارگان، نقش‌های آن‌ها و نیز ستارگان برجهای دوازده‌گانه را برپا کرد.
سال را پدید آورده و آنرا بخش کرد:
به هر دوازده ماه، سه ستاره (برج) بخشید
پس از روشن ساختن روزهای سال،
اوستاره‌ی قطبی (نیبیر^۱) را گماشت تا به مرزها سرکشی کند:
تا همگی نیکو باشند و به بیراه نروند،
او جایگاههای انلیل، ائا و خود را ساخت.
از میان دنده‌های تیامت

^۱ Nibir نام نجومی مردوک که سیاره‌ای مانند بهرام است.

دروازه‌های بزرگی به هر دو سو گشود
و قفل‌هایی سخت بر راست و چپ آنها زد.
در دل او، قلعه‌ی آسمان را برافراشت:

او خدای ماه (نار) را واداشت تا بدرخشد، شب را به دست او سپرد.
او را آفریده‌ای از شب ساخت تا بر گردش شب فرمانروایی کند،
با تاجی او را پوشاند و (گفت):

«در آغاز هر ماه که نورافشانی‌ات بر زمین را می‌آغازی
تا روز ششم هلال‌هایی درخشنده داری،
ور روز هفتم هلالت به نیمه می‌رسد.

روز چهاردهم، برج را به دو نیمه بخش می‌کند.
چون خورشید در پایه‌ی آسمان، از تو پیشی گیرد،
تاجت را فروکاه و در نور کمرنگ شو.

در هنگام ناپیدایی، به خورشید نزدیک شو،
و در سی‌امین روز، دوباره در برابر خورشید بایست (گردش را دوباره بی‌آغاز)
نشانه‌ای ساخته‌ام، آن را دنبال کن،
....نزدیک شو و دآوری کن»

(رجهای ۴۴-۲۵ بسیار آسیب دیده‌اند. چنین به نظر می‌رسد که مردوک پس
از آفریدن ماه، خورشید را آفرید)
پس از آن که مردوک، روزها را به شمس^۱ بخشید،

^۱ Shamash واژه‌ی شمس از آن گرفته شده است به معنای خدای خورشید.

مرزهای روز و شب را روشن کرد.

با آب دهان تیامت... را آفرید،

او ابرها را ساخت و با آب انباشتشان،

بادها را وزاند، باران و سرما پدید آورد،

□مه آفرید، پایه‌های... را افراشت

خود، نقشه‌اش را پی ریخت، در دستان خودش گرفت.

سرش را در جایی نگاه داشت و در آنجا کوه‌ها را ساخت،

ژرفایی گشود

از چشمانش، دجله و فرات را روان ساخت،

سوراخ بینی (تیامت)ش را بست...

و نگذاشت از آن‌ها آب روان گردد،

با سینه‌هایش، کوه‌های نرم ساخت

در آنجا چشمه‌هایی جوشاند تا آب بیرون بیاید.

دمش را به آسمان بست

مغاک در زیر پاهای تیامت بود

پس آسمانها را پوشانید و زمین را آشکار کرد.

و بدین‌گونه، آسمان و زمین را استوار کرد

چون فرمان‌هایش را آراست،

پرستشگاهها را ساخت و به دست انا سپرد.

فصلهای سرنوشتی که از کینگو ستانده بود را به عنوان نخستین پیشکش

به انا بخشید.

خدایانی که به نبرد آمده و پراکنده گشته بودند،
 را در بند، به پیشگاه پدرانش آورد
 اکنون از یازده آفریده‌ی تیامت...
 که جنگ‌افزارهایشان را در هم شکسته بود،
 پاهایشان را بسته بود،
 تندیسهایی ساخت و بر دروازه‌ی آپسو آویخت و گفت:
 «بگذارید / این نشانه‌ای باشد که هرگز فراموش نشود!»
 چون خدایان، چنین دیدند، بسیار شادمان شدند،
 لهما و لهامو و همه‌ی پدرانش
 به سوی او روانه شدند، و انشار پادشاه آنان را خوشامد گفت
 آنو، انلیل و انا، هدایایشان را به او پیشکش کردند.
 هدیه‌ی مادرش، دامکینا، بسیار خوشنودش ساخت،
 او برایش هدایایی آورد، چهره‌اش درخشید.
 به اوسمی^۱، که نگهبان نهران‌خانه‌ی او بود،
 صدارت اعظمی آپسو و نگاهداری پرستشگاهها را بخشید.
 همه‌ی ای‌گی‌گی‌ها در برابرش خم شدند،
 همه آنوناکی‌ها پاهایش را بوسیدند... همگی کرنش کردند،
 در برابر او ایستادند، خم شدند و گفتند:
 "او پادشاه ماست"

^۱ Usmi

پس از آن، خدایان، پدران، از نیروی مردانه‌ی مردوک سرخوش گشتند،
چون جامه‌ی او را آغشته به غبار نبرد با تیامت دیدند
او را کرنش کردند.

مردوک تن شست و جامه‌های تمیز پوشید
چون خدای آنها بود، هاله‌ای گرداگرد سرش بود:
در دست راست خود گرز داشت و در دست چپش عصای آشتی
کمان بر پشتش بود و هاله‌ی درخشنده‌اش تا مغاک افتاده بود
بر اورنگ خویش در پرستشگاهش نشست
ائا و دامکینا و همه‌ی بزرگ ایزدان، همه‌ی ایگی‌گی‌ها خروشیدند:
«پیش از این مردوک، تنها، پسر دوست داشتنی ما بود و اینک، شاه ماست
نام او رافریاد زنید!»

چون این انجام پذیرفت، هنگام که مردوک را شاه خویش خواندند،
بر او وردی خواندند تا خجسته و کامیاب باشد:
«از این پس تو نگاهبان جایگاههای ما خواهی بود،
هرآنچه فرمان دهی، انجام خواهیم داد.»
مردوک، لبانش را به سخن گشود،
تا با خدایان کلامی گوید:

«بر بالای آپسو، جایی که زندگی می‌کنید، بر فراز آن تهی جایگاه،
همتای اشارا، جایگاهی بنا کرده‌ام
در زیر، زمین را سفت ساخته‌ام تا ساختمانها بنا شوند،
خانه‌ای خواهم ساخت، جایگاه پرشکوه من.

در آنجا پرستشگاهی بنا خواهم کرد،
 اتاقهایی در اندرون آن خواهم ساخت،
 فرمانرواییم را بر همگان آشکار خواهم کرد.
 چون شما از آپسو، برای گردهمایی به بالا بیایید،
 شب را در آن به سر خواهید برد، و همه‌ی شما را در خود جای خواهد داد.
 چون شما از آسمان، برای گردهمایی به پایین بیایید،
 شب را در آن به سر خواهید برد، و همه شما را در خود جای خواهد داد.
 آن را بابل نام خواهم نهاد که به معنای خانه‌ی خدایان بزرگ است،
 آن را با چیره‌دستی استادکاران خواهم ساخت.»
 چون خدایان، پدرانش، سخنان او را شنیدند،
 از مردوک، نخست‌زاده‌شان این پرسشها را پرسیدند:
 «از همه‌ی آنان که آفریده‌ای، کدام‌یک از همه نیرومندتر خواهد بود؟
 از میان همه‌ی زمینهایی که آفریده‌ای، کدام‌یک از پربارتر خواهد بود؟
 بابل، که او را نامی نیکو بخشیده‌ای، را جایگاهمان قرار بده برای همیشه!
 بگذار تا آنان روزانه به پرستاری ما آیند
 مگذار تا کسی، هرآنچه پیش از این می‌کردیم را از ما بریاید.»
 چون مردوک، اینها را شنید خشنود گشت و
 او که کشنده‌ی تیامت بود به آنان روشنی را نشان داد،
 به خدایانی که از او پرسش کرده بودند، پاسخ گفت،
 دهانش را گشود، سخنانش باشکوه بود:
 «آن‌ها هر روز به پرستاری شما خواهند آمد

این بر شما روا خواهد شد.»

خدایان در برابرش کرنش کردند و با او سخن گفتند،

آنها به لوگال دیمران کیا (مردوک) گفتند:

«پیش از این، مردوک، تنها، پسر دوست داشتنی ما بود و اینک، شاه ماست

نام او رافریاد بزنیید!

او که افسونگری پاکش، ما را زندگی بخشید،

او خداوند شکوه، گرز و عصای پادشاهی است.

بگذارید انا که در همهی پیشه‌ها چیره دست است،

نقشه‌هایی بیازاید، ما همه کارگران خواهیم بود.»



فصل ششم

(مردوک بر آن می‌شود تا آدم را بیافریند و برای این کار، خون و استخوان یکی از خدایان را نیازمندست. خدایان همه بر گناهکاری کینگو رای می‌دهند و مردوک او را می‌کشد و آدم را می‌آفریند تا در خدمت خدایان باشد. پس از این، خدایان بر او آفرین می‌خوانند و به او پنجاه نام می‌دهند)

ستایش خدایان، مردوک را به آفرینش کارهای بزرگ فراخواند.

او دهانش را گشود و به انا، نقشه‌های خود را بازگفت:

« در هر چیز خون روان خواهم کرد.

آفریده‌ای خواهم ساخت به نام آدم

که در زمین زندگی کند،

تا در خدمت خدایان باشد،

و بدین ترتیب، خدایان رها خواهند شد.

راه خدایان را دگرگون خواهم ساخت.

خدایان، دو گروه خواهند شد،

اما هر دو یکسان ستایش خواهند شد.»

اِثا گفت:

«برای شادمانی خدایان یکی باید قربانی شود، تا آدم آفریده شود.

باید انجمن کنیم تا او برگزیده شود.»

مردوک همه خدایان را گرد آورد،

بزرگ منشانه با آنان سخن گفت:

خدایان به او گوش دادند.

شاه با آنوناکای ها چنین گفت:

«اکنون سخن راست بگوئید و سوگند خورید که

چه کسی جوابگوی این ستیزه است؟

چه کسی تیامت را برانگیخت تا با من نبرد کند؟

بگذارید تا او که این شورش را براه انداخت دستگیر شود،

او را وخواهم داشت تا گناهانش را به گردن گیرد، باید که شما در

آرامش بمانید!»

ای گی گی ها، خدایان بزرگ، پاسخ گفتند،

به لوگال دیمران کی^۱، رایزن خدایان، شاه آنان:

«این کینگو بود که به اینها دست یازید!

و تیامت را به شورش داداشت و نبرد آراست.»

¹ Lugaldimmerankia

آنها کینگو را به زنجیر کشیدند

و او را پیش انا بردند.

او را پادافره دادند و

رگهایش بریده شد.

و از خونش، آدم آفریده شد تا به خدمت خدایان درآید.

چنین بود که خدایان رها گشتند.

پس از آن انا، آن خردمند، آدم را آفرید و

او را به خدمت خدایان درآورد،

چون چنین کاری انجام شد و آنچه را مردوک نقشه کشیده بود،

به انجام رسانید،

مردوک، شاه خدایان،

خدایان بزرگ (آنوناکی‌ها) بالا و پایین را بخش کرد.

آنها را به آنو واگذار کرد تا دستوراتش را نگهبان باشند.

سیصد نفر را در آسمانها به نگهبانی گماشت.

و بر زمین نیز چنین کرد.

و ششصد نگهبان در میانه‌ی آسمانها و زمین، گماشت.

چون همه‌ی دستوراتش را داد،

به خدایان آسمان و زمین، بهره‌شان را سپرد.

خدایان، دهان گشادند و به مردوک، خداوندشان گفتند:

«ای خداوندگار، چه می‌توانیم به تو که ما را آزادی بخشیدی، پیشکش کنیم؟»

بگذار برایت پرستشگاهی بسازیم

که نامش، لو^۱ باشد، خوابگاهی برای آسایش شبانه‌مان،
بگذار در آن بیاساییم!
مهرابه‌هایی برای آن [بسازیم]، مهراب پاکو را!
مردوک که این را شنید، چون روز درخشید:
« بابل را بسازید که همانست که شما خواسته‌اید،
بگذارید آجرهای آن ساخته شود، آنرا مهراب پاکو، نام دهید.»
آنوناکی‌ها، ابزارها را ساختند:
برای یک سال تمام، آنها آجر می‌ساختند.
چون، سال دوم رسید،
آنها قله‌ی اساگیلا^۲ که هم‌پایه‌ی آپسو بود را برافراشتند،
پس از ساختن برجی به بلندای آپسو،
آنها جایگاه‌های مردوک، انلیل و ائا را بنا کردند
که باشکوه بر آن نشستند.
مردوک بر تخت نشست
در آن‌جا که می‌توانست از قله‌ی زیگورات به پایین بنگرد.
چون ساختن اساگیلا به پایان رسید،
خدایان بزرگ، پرستشگاه‌هایشان را ساختند.
سیصد ای‌گی‌گی... همه آنها گردآمدند،
خداوند در شاه‌نشین آن جایگاه نشست.

^۱ Lo

^۲ Esagila

خدایان، پدران‌ش، در بزم نشستند:

«این‌است بابل، خانه‌تان!»

شهرگرامی خداوند،

همه جایش از آن شماس است

در آن شاد باشید، زیرا از آن شماس است.»

خدایان، جای گرفتند

نوشاکهای شادمانه ساختند و در بزم نشستند.

چون در آن شادمان شدند،

در اسایگیلای باشکوه، مراسم را به جای آوردند،

همه‌ی قوانین و همه‌ی آنچه بدشگون است، تعیین شد،

ایزدان، بهره‌های آسمان و زمین را بخش کردند.

پنجاه خدای بزرگ بر جایشان نشستند.

انلیل، کمان مردوک را بالا برد،

جنگ‌افزارش را، و در برابر آنان نهاد.

او تور را نیز بلند کرد و آنان این مهارت او را ستودند

چون کمان را برگرفت، او را برای چنین کار بزرگی آفرین گفتند.

آنو آنرا بالا برد و با همه خدایان سخن گفت،

کمان را بوسید: «این، دختر من است!»

او به کمان، این نامها را داد:

«نخستین آن، درازچوب^۱ است، دوم، رنگین کمان
نام سوم آن، ستاره‌ی کمان^۲، آن را در آسمان درخشانده‌ام.»
و آن ستاره‌ای است در آسمان
سپس او را در کنار برادرانش جای داد.
چون آنو، سرنوشت کمان را پرداخت،
و اورنگ شاهانه‌ی ارجمند را در برابر خدایان نهاد،
آنها در گردهمایی خدایان جای داد.
چون خدایان گرد آمده، سرنوشت مردوک را ستودند، کرنش کردند،
نفرین کردند [بر دشمنان]،
و به آسمان سوگند خوردند تا زندگی را [برایشان] دشوار سازند.
چون به او فرمانروایی آسمان و زمین را بخشیدند،
انتشار، نام او را اسارلوهی^۳ خواند:
«بیایید به نام او کرنش کنیم»
خدایان گوش دادند،
«بادا که فرمانش بر بالا و پایین، فرمان براند،
باشد ای پسر، ای کینستان ما از همه برتر باشی،
بگذارید تا فرمانروایی او بر همگان برتر باشد و او را هموردی نباشد.
باشد که او چوپان سیاه‌سران^۴ باشد، آفریدگانش.

¹ Long-wood

² Bow-star

³ Asarluhi

⁴ 35-black-headed قوم سومری که به میانرودان مهاجرت کردند. م

در پایان روز، همگی او را ستایش کنیم.
 باشد که او مردوک) برای پدرانش، خوردنیهای نیکو فراهم آورد،
 (انسان) برای آن‌ها (خدایان) فراهم آورد، پناهگاههایشان را نگهداری کند.
 عود بسوزاند،.... وردها بخواند

باشد که همه‌ی آیینی که در آسمان است، در زمین نیز باشد.

باشد که او سیاه‌سرن را فرمان به فرمانبرداری دهد،
 باشد که هرآنچه می‌اندیشند را به خدایشان بازگو کنند،
 و باشد که با این پیمان، آنان را پروای ایزدبانوان باشد.

بگذار تا همواره خدایشان را همراه باشند!

بگذار زمینشان را آباد کنند و پرستشگاههایشان را بسازند،

و سیاه‌سرن به پرستاری خدایانشان برآیند.

او خدای ماست که پنجاه نام دارد:

او که راهش همواره پرشکوه است و کردارش نیز،

مردوک، که آنو پدرش، او را چنین خواند:

او که نوشیدنی و چراگاه فراهم می‌آورد و

آخورهایشان را پر می‌سازد،

او که با جنگ‌افزارش، توفان، همه‌ی بدگویان را شکست داد،

و خدایان را رهانید،

به راستی، پسر خورشید، بزرگترین خدایان است.

باشد که خدایان، همواره در پناه زیرکی او گام بردارند.

مردوک به ما، آدم را داد که در خدمت ما باشد!

آفرینش، ویرانی، رستگاری، شادی..
همه فرمانهای او باد. باشد که همه از او دستور گیرند.
مرتوکا^۱ به راستی خداست، آفریدگار همه،
که دل آنوناکی‌ها را شاد می‌کند و ای‌گی‌گی‌ها را آرامش می‌بخشد
او دوران‌دیش‌ترین خدایان است.
مروتوکو^۲، به راستی پشتیبان سرزمینش، شهرش و مردمش است.
باشد که مردمان او را ستایش کنند.
لوگال‌دیمران‌کیا، نام اوست.
فرمان او را برتر از همه خدایان قرار داده‌ایم
و او براستی، خدای آسمان و زمین است،
لوگال‌دیمران‌کیا، نام اوست
که او را فرانگر همه خدایان قرار دادیم:
اوست که در آسمان و زمین ما را از دشواریها می‌رهاند
و ای‌گی‌گی‌ها و آنونوکی‌ها را جایگاه ساخته است.
باشد که خدایان از نام او در هراس افتند.
آسارولودو^۳ نامی است که آنو به او داد:
روشنایی خدایان.
او سراسر راستی است،

¹ Marukka

² Marutukku

³ Asaruludu

ناجی خدایان در بیم و گزند.
 آسارلودو، نامتیلاکو^۱ نیز نام دارد،
 خدایی که پشتیبان زندگی است
 که خدایان گمشده و آفریدگانش را راهنماست:
 او که خدایان مرده را با افسونگری زنده می‌سازد،
 او که همه‌ی دشمنان مان را نابود می‌سازد.
 نیروی او را ستایش کنیم!
 آسارلودو، که سومین نام او نمرو^۲ است
 خدای درخشنده که راه ما را روشن می‌سازد.
 سه نامی که انشار، لهما و لهامو او را خواندند،
 به خدایان، پسرانشان گفتند:
 ما او را به این سه نام خواندیم و
 شما نیز چنان کنید!
 همه‌ی خدایان با شادمانی فرمان بردند
 آنها در او پیشو کیناکو نشستند،
 "پسر ما، قهرمان ما و کین ستان ما، پشتیبان ما
 ما تو را برای همیشه ستایش خواهیم کرد."
 همگی در جایگاهشان نشستند و نامهای او را بر زبان راندند.

^۱ Namtillaku

^۲ Namru



فصل هفتم (سرود پنجاه نام مردوک)

(ستایش مردوک به عنوان خدای بابل همچنان ادامه می‌یابد و مردم به ستایش و یادآوری مردوک سفارش می‌شوند)

ای اساری^۱، بارورکننده‌ی دشته‌ها، [بینان‌گذار کشت و کار]،
ای خدای دانه‌ها و باغها که [گیاهان را سبز می‌کنی]
که خدایان بی‌هیچ ترسی چشم امیدشان به توست.
ای اسارو الیم^۲، سرور انجمن:
ای آن‌که ترس را از خدایان دور ساخته‌ای!
ای اسرو الیم نونا^۳، بخشنده
روشنی پدر که آنو، بل [و ائا] و خود را ساخته‌ای،
او که پشتیبان آنان بود، او که سرنوشتشان را بایسته کرد:

¹ Asari

² Asaru-alim

³ Asaru-alim-nuna

او که فراوانی می‌بخشد، پیش می‌رود...
توتو^۱، اوست که می‌آفریند و نو می‌کند،
بگذار تا پرستشگاههای آنان را پاک گرداند تا در آن بیاسایند،
پس [خشنود] گردند:
باشد که او افسونی بخواند و
خدایان در [شادمانی] بیارامند
باشد که دوباره خشم، آنان را به پا خیزاند!
پس، او را برترین قرار دهید و
او در گردهمایی خدایان از همه برتر است،
هیچیک از خدایان را با او یارای [برابری] نیست!
توتو، زی-اوکینا^۲ است، جان گروه [خدایان]
که برای خدایان، آسمان پاک پدید آورد.
آنها را به راهشان روانه ساخت، و مسیرشان را ساخت...
باشد که کردار او در تیرگی‌ها هرگز در میان آدمیان، فراموش نشود.
توتو، نام سومش، زیکو^۳ است، " او که پاکی می‌آورد،"
خدای پشتیبان نسیم، خدای دادرسی و مهر،
خدای بسیاری و فراوانی،
او که همه خواسته‌ها را به فراوانی برمی‌آورد،

¹ Tutu

² Zi-ukkina

³ Ziku

"که بزرگ می‌سازد هر آنچه کوچک است."
 که نسیم وزنده‌اش را در اندوه دلخراش، بر ما وزید
 بگذارید بگویند، او را بزرگ دارند و با فروتنی
 در برابرش کرنش کنند.
 توتو، چهارمین، را چون آگاکو^۱، مردم بزرگ دارند،
 "خداوند افسون مقدس،
 که مردگان را زنده می‌سازد،
 که بر خدایان شکست خورده، مهر می‌آورد،
 که یوغ را از خداوندانی که دشمنش هستند برمی‌دارد،
 از روی بخشش، آدم را آفرید،
 او که بخشایشگر است، اوست که زندگی می‌بخشد!"
 باشد که کردارش همواره، با بردباری همراه باشد
 و هرگز در دهان سیاه‌سران که با دستان خود آفرید،
 از یاد نرود.
 توتو چون توکو^۲، پنجمین نام،
 "جادوی پاک" او همواره زمزمه شود،
 "آن‌که با جادوی پاکش، همه‌ی اهریمنان را نابود ساخت!"
 شازو^۳، که از آن‌چه در دل خدایان می‌گذرد، آگاه است

^۱ Agaku

^۲ Tuku

^۳ Shag-zu

و آنچه در ژرفای درون آنان است را می بیند!
"اوست که آنان که کردار اهریمنی دارند، نمی توانند از برابرش بگریزند!
اوست که چون خدایان را گردمی آورد، دلشادشان می سازد!
نافرمانان را رام می سازد، [...]..
آنان که سرکشند و [...]..
نگهبان همیشگی،
که دادگری را روا می دارد
و سخنان ناراست را ریشه کن می سازد،
او که بدی و نیکی در دستان او جدا می شوند. "
توتو، چون زی سی^۱، بزرگ است
"که یاغیگری را سرکوب می کند،
که آشفته گی را از خدایان، پدرانش، دور می سازد. "
توتو چون سوه ریم^۲،
"که با جنگ افزارهایش، دشمنان را نابود ساخت،
که نقشه هایشان را پریشان کرد، [...]..
که همه نابکاران را درهم شکست، [...].."
[....] بگذار خدایان او را بزرگی بخشند.
شازو، چهارمین، سوه گوریم^۳

¹ Zi-si

² Suhrim

³ Suhgurim

"که شنوای خدایان، پدرانش، است،
 آفریننده‌ی خدایان، پدرانش
 که دشمنان را از ریشه برمی‌کند، دودمان آنان را برمی‌اندازد،
 هرآنچه کردند را از میان می‌برد و هیچ از آنان بر جای نمی‌گذارد،
 باشد که نامش در سراسر زمین خوانده و پراکنده شود!"
 شازو، پنجمین با نام زهریم^۱ او را می‌خوانند،
 "آن نیروی زندگانی،
 که همه‌ی بدی‌ها را نابود می‌کند، همه‌ی نافرمانی‌ها را،
 پیگرد اهریمن است،
 که همه‌ی خدایان دربند را به جایگاه‌هایشان بازمی‌گرداند.
 باشد که این، نامش را پر آوازه سازد!"
 زهگوریم^۲، که همه‌ی دشمنان را در نبرد نابود ساخت.
 انبی‌لولو^۳، خدایی که آنان را شکوفا کرد،
 "ایزد بزرگی که آنان را نام بخشید، که پیشکش کردن خروس را بنیاد نهاد،
 که برای همیشه چرگاه‌ها و آبخورها درست کرد،
 که چشمه‌ها را جوشاند، آبهای فراوان را بخش کرد."
 باید او را به نام اپادون^۴ بزرگ دارند،
 "خدایی که نم‌نم باران بر زمین‌ها می‌بارد،

¹ Zahrim

² Zahgurim

³ Enbilulu

⁴ Epadun

آبیاری کننده‌ی زمین و آسمان، که شیارهای کاشت دانه می‌سازد،
او که زمینهای قابل کشت در جلگه‌ها به وجود می‌آورد،
آب‌بندها و جوی‌ها می‌سازد، زمین‌ها را آبیاری می‌کند. "
انبی‌لولوگوگال^۱، آبیاری کننده‌ی کشتزارهای ایزدان،
"خدای فراوانی و توانگری و دانه‌های سرشار،
که دولت‌مندی به بار می‌آورد، که خانه‌ها را پر می‌سازد،
ارزن‌ها را به بار می‌نشانند، جو پدید می‌آورد."
او هگال است^۲،

" که برای همه‌ی مردم فراوانی می‌آورد،
که باران بر زمین فراخ می‌باراند و سبزی‌نگی پدید می‌آورد. "
سیرسیر^۳ که کوه را بر فراز تیامت افراشت.
که کالبد تیامت را با جنگ‌افزارش ربود،
که زمین را نگاهبان است، شبان وفادار آنها،
که مویش، کشتزاران است،
کلاه شاخدار او زمین را شخم می‌زند،
که دریای پهناور از خشم او می‌توفد،
بر او مانند پلی در نبردگاه می‌گذرد. "
مالاه^۴، بس نامهای دیگر نیز دارد،

¹ Enbilulugugal

² Hegal

³ Sirsir

⁴ Malah

"تیامت کشتی اوست و اویش ناخدا"^۱
 گیل^۲، که پشت‌هی غلات- تبه‌ی پرپشت- را می‌انبارد
 "که گندم و جو را می‌رویاند، که دانه را به زمین می‌بخشد."^۳
 گیلما^۴، که جایگاه بلند خدایان را جاودانه می‌سازد،
 "آفریننده‌ی آسایش خاطر،
 او که حلقه‌ی نگهدارنده‌ی خدایان به دور یکدیگر است،
 او که چیزهای نیکو فراهم می‌آورد."^۵
 آگیلما^۶، بزرگترین،
 "که ابرهای فراز آبه‌ها را می‌آفریند،
 که قله‌های دیرپا می‌سازد."^۶
 زولوم^۷، او که چمن‌زارها را برای خدایان می‌آراید،
 "بهره‌ی آفریدگان را می‌دهد،
 بخش‌ها و پیشکش‌ها را می‌بخشد و پرستشگاهها را نگهبان است."^۸
 مومو، آفریدگار آسمان و زمین، که راهبری می‌کند....
 آن‌که آسمان و زمین را تقدیس کرد زولومار^۹ است،
 "که هیچ‌یک از ایزدان را یارای برابری با نیروی او نیست."^{۱۰}
 گیش‌نوموناب^{۱۱}، آفریدگار مردمان که سرزمینهای گیهان را آفرید،

^۱ Gil

^۲ Gilma

^۳ Agilma

^۴ Zulum

^۵ Zulummar

^۶ Gishnumunab

که آدم را از پیکر نابودشده‌ی خدایان تیامت آفرید.
لوگال‌ابدوبورا، پادشاهی که "همه‌ی کارهای تیامت را در هم شکست
و افزارهایش را ریشه‌کن ساخت،

او که بنیادش از پیش و پس محکم است."

پاگال‌گوئنا^۱، که از همه‌ی خدایان پیش‌تر است و نیرویش برترین،

"او که در جایگاه شاهی، سرآمد همگان است."

لوگال‌دورما^۲، شاه دسته‌ی خدایان، فرمانروای فرمانروایان،

"که در جایگاه شاهی، سرآمد همگان است، برترین ایزدان."

آرانونا^۳، ریزن‌ا، آفریننده‌ی خدایان، پدرانش،

"که منش شاهانه‌ی او با هیچ ایزدی برابر نیست."

دومودوکو^۴، که جایگاه پاکش در دوکو دوباره ساخته شد.

دومودوکو که بی او لوگال‌کودوگا^۵ هیچ تصمیمی نمی‌گیرد.

لوگالانا^۶، پادشاهی که نیرویش از همگان سر است

"خداوندگار، نیروی آنو که چون انشار او را فرا خواند

از همگان برجسته‌تر بود."

لوگالوکا^۷، که بر همه‌ی آنان در هنگام نبرد پیروز گشت،

¹ Lugalabdubur

² Pagalguenna

³ Lugaldurmah

⁴ Aranunna

⁵ Dumuduku

⁶ Lugalkuduga

⁷ Lugallanna

⁸ Lugalucca

"که خرد او را فرا گرفته است، او که اندیشه‌اش گسترده است."^۱
 ایرکینگو^۱، که بر کینگو در هنگامه‌ی نبرد پیروز گشت،
 که همگان را راهنماست، که فرمان می‌راند.
 کینما^۲، که همه‌ی خدایان را راهبر و رایزن است،
 "که نامش همچون توفان، خدایان را می‌ترساند."^۳
 اسیزکور^۳، که می‌باید بر بالای نیایشگاه بنشیند
 "تا ایزدان برایش هدایا آورند.
 تا کارها با دست او تعیین شوند،
 هیچ‌چیز زیبا آفریده نمی‌شود مگر به دست او.
 چهار (نژاد) سیاه‌سران در میان آفریده‌های او است،
 هیچ خدایی جز او از گاه آنان آگاه نیست."^۴
 گیبیل^۴، که پیکانها را تیز می‌کند،
 "که در پیکار با تیامت، جنگ‌افزارهای نیک می‌سازد،
 که خرد بسیار دارد و او را روشن‌بینی فراوان است،
 که اندیشه‌ای بزرگ دارد و هیچ‌یک از خدایان
 به گستره‌ی آن نمی‌رسند."^۵
 ادو^۵ نام دارد، که تمامی آسمان را می‌پوشاند،

¹ Irkingu

² Kinma

³ Esizkur

⁴ Gibil

⁵ Addu

"باشد که نیکوکاری او تمام زمین را درنوردد،
باشد که او همچون مومو، ابرها را پراکنده سازد،
باشد که در زیر، آذوقه‌ی مردمان را برساند."^۱
اشارو^۱، که همچون نامش، راهنمای خدایان سرنوشت است،
اوست که به‌راستی همه‌ی خدایان زیر نگین اویند،
و این چنین است که خدایان دیگر را (چون او) توانایی نیست."
نیبیرو، گردش زمین و آسمان را در دست دارد،
چنین است که خدایان بی‌اجازه‌ی او نمی‌توانند به بالا و پایین شوند.
نیبیرو، ستاره است که [در آسمان می‌درخشد]
باشد که او آغاز و آینده را در دست بگیرد، باشد که آنان با او هم‌پیمان شوند،
او که راهش را [بی هیچ آسودنی] در میان تیامت گشود،
بگذار نامش نیبیرو باشد^۲ فاتح میان (تیامت)؟!
چرا که او راه ستارگان آسمان را روشن کرد،
همه‌ی خدایان را مانند گوسفندانی، چوپانی کرد!
او تیامت را شکست داد و به زندگیش پایان داد."
در آینده‌ی انسان، چون روزها می‌گذرند،
باشد که این، همواره شنیده شود،
باشد که همیشه گفته شود!
چون او پادشاهی [آسمان] را آفرید و زمین سخت را ساخت،

^۱ Asharu

پدرش انلیل، او را "خدای سرزمین‌ها" نامید.
 ائا (این) نام‌ها، که همه‌ی ای‌گی‌گی‌ها آن‌را خواندند، را
 شنید و روانش شاد شد، (و گفت):
 «او که پدرانش، نامش را باشکوه ساخته‌اند،
 او چون من است، باید که نامش ائا باشد!
 باشد که همه فرمانهای مرا او در اختیار گیرد،
 باشد که همه فرمانهای مرا بداند!»
 خدایان بزرگ، پنجاه نام او را بر زبان راندند و راه او را سرآمد همگان ساختند.

سخن آخر

بگذار تا آنها در یاد بمانند، و نخستین آدم، آن‌را بر زبان براند:
 بگذار تا آن‌که خردمند و بیناست، همه آنها را ببیند!
 بگذار تا پدر آنها را بازگو کند و به پسرش بیاموزد:
 بگذار تا آنها در گوش رمه‌دار و چوپان، نجوا شوند!
 بگذار تا آدم از مردوک، خرسند گردد،
 باشد که او، سرزمینش را پر بار سازد،
 و او کامیاب شود!
 دستورش پایدار است، فرمانش دگرگونی ناپذیر است:
 هیچ خدایی هرگز بر سخن او، سخنی نگفته‌است.
 چون سخن گوید، فرمانش را بر نمی‌گرداند،
 چون او خشمگین شود، هیچ خدایی را

تاب ایستادن در برابر او نیست.
دلش بزرگ است، غمخواریش بسیار،
گناهکار و اهریمن‌کردار در پیشگاهش شکسته خواهند شد
این بود آنچه یک راهبر در پیشگاه مردوک خواند:
آنرا نوشت تا آیندگانی که می‌آیند، بشنوند
...[...]. مردوک که خدایان ای‌گی‌گی را آفرید
بگذار آنان به سخن درآیند،
سرود مردوک را بخوانند
که بر تیامت پیروز شد و پادشاه گشت.
[...]

* * *

نسخه‌ی دیگر

این بخش، جزو متن اصلی نیست اما به پاره‌ای از نسخه‌ها افزوده شده است. نبرد با اژدها(تیامت) پس از آفرینش جهان رخ می‌دهد.

شهرها افسوس خوردند، مردمان...
مردمان زاریدند، آنان...
کسی نبود تا ضجه‌ی آنان را فریاد رسد،
بر سوگشان کسی نبود تا آنان را دستگیر باشد.
اژدها که بود...؟

تیامت، اژدها بود...
 بل در آسمان... را صورت داده بود
 او را پنجاه کپسو[فاصله‌ای که در دو ساعت پیموده می‌شود] بلندی بود
 و یک کپسو درازا،
 دهانش شش ذراع است... ش دوازده ذراع،
 دایره‌ی گوشش دوازده ذراع است؛
 یک پرنده... برای فضای شصت ذراع؛
 او نه ذراع در آب فرو می‌شد...
 دُمش را به آسمان می‌افراشت...
 همه ایزدان آسمان...
 در آسمان، همه ایزدان در پیشگاه خدای ماه، کمر خم کردند...؛
 آنان، شتابان به گوشه ریسمان خدای ماه آویختند:
 "چه کسی روانه کشتن اژدها خواهد شد،"
 و سرزمین فراخ را از... خواهد آورد
 و پادشاه... خواهد گشت؟
 "ای تیشو، برو و تیامت را بکش
 و سرزمین فراخ را از... بیاور،
 و پادشاه... گرد!"
 ای خداوندگار، تو مرا فرستاده‌ای به سوی... آفریدگان خشمناک رود،
 اما من... اژدها را نمی‌دانم!

[بخشی از دنباله متن موجود نیست]

او دهانش را گشود و با خداوند سخن گفت...

"ای ابر بهم برخور و بر آشوب و بتوف!

باید که مهر زندگانیت در پیش چشمانت نقش بندد،

باید که به آن چنگ بزنی و اژدها را کشتار کنی."

او ابرها را بهم زد و بر آسفت و توفانید،

او مهر زندگانیش را در پیش چشمانش نقش داد،

به آن چنگ زد و اژدها را کشت.

تا سه سال و سه ماه، یک روز و یک شب

خون اژدها همچنان روان بود...

پنجاه نام مردوک

مردوک: خدای خورشید، پروراننده گیاهان و آب و توفان

مردوکا: آفریننده همه

مروتوکا: نگهبان همه مردمان

باراشاکوشو:

لوکال دیم فرانکیا Lucaldimmfrankia : خدای خدایان

نری لوگال دیمنکیا Nari-lugaldimmnkia : دیده بان خدایان

آسارولودو Asaruludu: روشنی، رهبر خدایان

نمتیلاگن Namtillakun: او که خدایان گمشده را بازمی یابد و زندگی را

بازمی گرداند

نمرو Namru: خدای درخشنده

اساری: خدای کشاورزی که دانه‌ها را می‌رویاند
 اساروالیم: خردمندی که خدایان با او رای می‌زنند
 اساروالیم‌نونا: روشنایی پدرش که آنو و انلیل و انا را راه می‌برد
 توتو

توتوزی‌اوکینا: آسمان را جایگاه خدایان ساخت
 زیکو Ziku: خدایی که گوش می‌دهد و فراوانی می‌بخشد
 آگاکو: او که زنده می‌گرداند
 توکو Tuku: افسونی که شیاطین را دور می‌کند
 شازو Shazu: او که دادگستر است

زی‌سی

سُهریم Suhrim: دشمنان را از ریشه می‌زند
 سُهگُریم Suhgurim: همه دشمنان را نابود می‌کند
 زهریم Zahrim: تعقیب‌کننده اهریمن

زهگوریم Zahgurim

انبی‌لولو Enbilulu: خدای چراگاه‌ها و چشمه‌ها

اپادون Epadun: سازنده چراگاه‌ها

انبی‌لولو-گوگال Enbilulu-gugal: خدای فراوانی و آب چراگاه‌ها

هفگال Hfgal: آورنده گیاهان و باران

سیرسیر Sirsir: او که از تیامت کوه ساخت

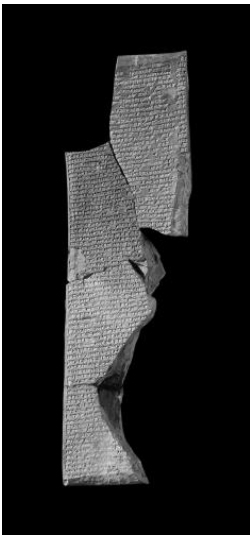
مَلَه

گیل Gil: آورنده دانه‌ها و نگهدارنده دانه‌ها

گیلما Gilma: آفریننده آسایش

آریلما Arilma: او که برتری یافته
زولوم Zulum: بخشنده پیشکش‌ها
مومو: آفریننده زمین و آسمان
زولومار Zulummar: نیرومندترین خدایان
گیشنوموناب Gishnumunab: آفریننده مردمان
لوگالاب‌دوبور Lugalabdubur: او که تیامت را شکست داد
پاگال‌گونا Pagalguenna: والاترین خدایان
لوگال‌دورماه Lugalduurmah: شاه
آرانونا Aranunna: رایزن انا
دومودوکو Dumuduku
لوگال‌کودوگا Lugalkuduga
لوگالانا Lugallanna: نیروی آنو
لوگالوکو Lugaluccu: خردمند
ایرکینگو Irkingu: راهنمایی که بر کینگو پیروز شد
کینما Kinma: راهبر خدایان
اسیزکور Esizkur: خدای پیشه‌ها
گیبیل Gibil: آفریننده جنگ‌افزارهای هنرمندانه
آدو Addu
آشارو Asharu: سرنوشت خدایان را راهبری می‌کند
نیبیرو Nibiru: ستاره آسمان‌ها و اقیانوس‌ها

تصاویر



تصویر ۱: الواح گلی انوما الیش یافته شده در مکانهای مختلف



تصویر ۲: پیروزی مردوک بر تیامت



تصویر ۳: انکی (انا)



تصویر ۴: مردوک



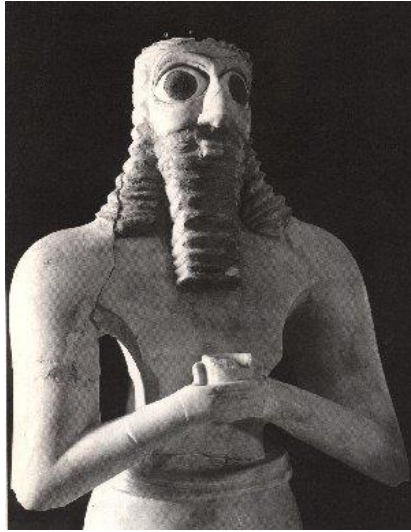
تصویر ۵: نقشی که گفته می‌شود ازدهای مردوک است



تصویر ۶: پیروزی مردوک بر تیامت اژدها



تصویر ۷: انا در جایگاه آب‌گونه‌ی خود “آپسو”



تصویر ۸: آنو، خدای آسمان‌ها



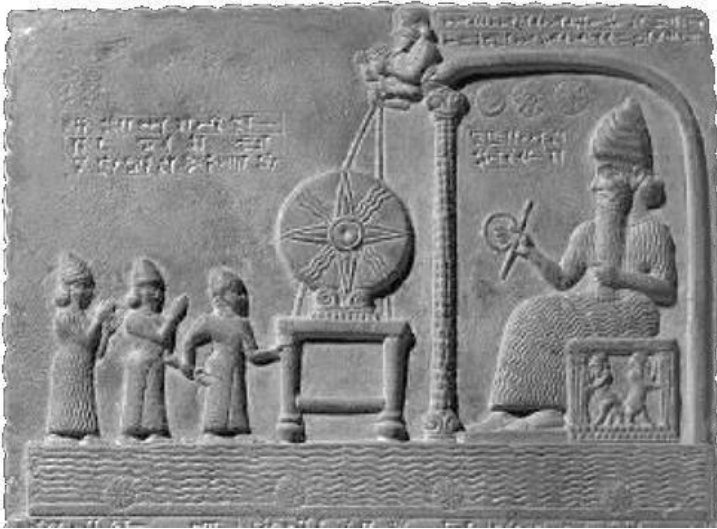
تصویر ۹: خدای ماه بابلی "سین"



تصویر ۱۰: آشور، ایزد بزرگ آشوریان



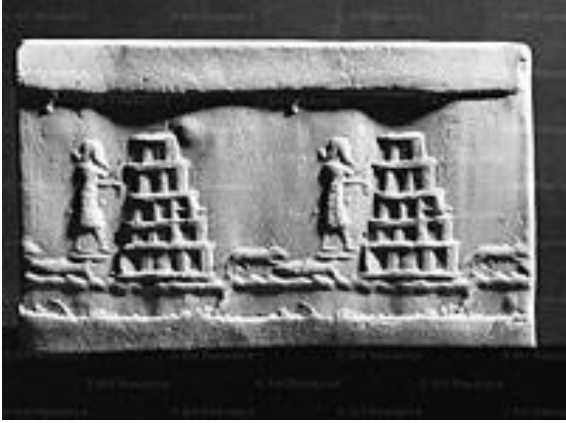
تصویر ۱۱: خدای بعل



تصویر ۱۲: شمش، خدای خورشید



تصویر ۱۳: نرگل



تصویر ۱۴: یک مُهر که زیگورات را نشان می‌دهد



تصویر ۱۵: زیگورات شهر اور، عراق امروزی، متعلق به سده‌ی ۲۲ پیش از میلاد



تصویر ۱۶: یک بازسازی از دروازه‌ی ایشتار شهر بابل



تصویر ۱۷: ایزد بانو اینانا به همراه شیر



تصویر ۱۸: پرنده با سر شیر، یافته شده در نین هورسگ



تصویر ۱۹: سردیس سارگون اکدی



تصویر ۲۰: یک نیایش‌گر

بخش دوم زند انوما الیش

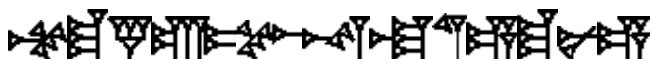
(دکتر شروین وکیلی)

فصل اول: درباره‌ی متون

گفتار اول: بافت ادبی انوما الیش

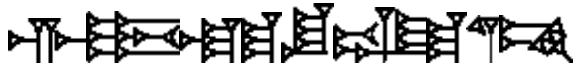
انوماالیش، یکی از مهمترین منابع ما برای فهم برداشت ساکنان باستانی غرب ایران زمین از آفرینش و نظم حاکم بر کیهان است. در واقع این متن مهمترین منبعی است که جهان‌بینی این مردم را در سپهری پیشازرتشتی نشان می‌دهد. از این رو فهم آن باید با رویکردی چند سویه و تحلیلی لایه لایه انجام پذیرد. پیش از هرکار چند بند نخستین این منظومه را با دقتی بیشتر می‌خوانیم تا بخشی از ریزه‌کاری‌های ادبی و رمزگذاری‌های زبانی آن آشکار گردد.

سرآغاز متن انوماالیش، چند گرانیگاه معنایی مهم را در بر دارد که سزاوار است دقیقتر مورد واری قرار گیرد. نخستین بندهای این متن چنین است:



e-nu-ma e-lish la na-bu-ú shá-ma-mu

انوما علیش لا نَبو شَمَمو



shap-lish am-ma-tum shu-ma la zak-rat

شپلیش عَمْتوم شومه لآ ذکرت

آنچه در دو بند نخست این منظومه جلب نظر می‌کند، فراوانی قیده‌های زمانی و مکانی است و شمار زیاد ارجاع به مفهوم نام و کلمه. عبارت با

«انوما» () آغاز شده که یعنی «وقتی که، هنگامی که». بعد عبارت

«علیش» () را داریم که از دو بخش «علو» و پسوند «-ایش» تشکیل شده است. علو همان است که «علی» در عربی خویشاوند است و

«بالا» معنی می‌دهد. به این ترتیب عبارت نخست متن به دست می‌آید که امروز به عنوان نام این متن هم شهرت یافته است. در بند دوم «شپلیش»

() را می‌بینیم که باز از پسوند «-ایش» و بن «شپ» به معنای زیر

تشکیل شده است. در متون اکدی علیش و شپلیش یک جفت متضاد معنایی را تشکیل می‌دهند که معمولاً اولی به آسمان و دومی به زمین اشاره می‌کند.

اما در برخی موارد این دو برای اشاره به زمین و جهان مردگان در زیر زمین هم به کار گرفته می‌شوند که در این حالت شپلیش این قلمرو زیرین را نشان

می‌دهد. به علاوه، این دو کلمه را در ترکیب با هم نیز می‌بینیم که «همه‌جا»

معنی می‌دهد. کلمه‌ی بعدی ()، که «عَمْتوم» خوانده

می‌شود، کلمه‌ای نادر و ادبی به معنای «زمین» است. چون در متن زمین بودن بخش زیرین تصریح شده، می‌توان علیش را اشاره‌ای به آسمان دانست،

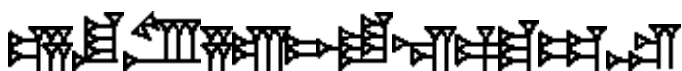
چنان که به نام آسمان () هم اشاره شده و این کلمه‌ی اکدی

«شمو»، همان است که با سماء عربی به همین معنا خویشاوند است. پس تا اینجا کار دو جفت متضاد معنایی همسان داریم، آسمان/ زمین و بالا/ پایین، و روشن است که در ابتدای کار، شاعر با کلمه‌های مربوط به زمان و مکان بازی کرده است.

اما نکته‌ی مهم آن است که در اندرون همین تار و پود زمانی و مکانی، جایگاه زبان مورد اشاره واقع شده است. در بند نخست می‌خوانیم که آسمان نامی نداشت، و در بند بعد می‌بینیم که زمین نیز اسم نداشت و نامیده نمی‌شد. در این دو بند، سه ارجاع به مفاهیم زبانی به کار گرفته شده و همه نیز با حرف نفی «لا» (𐎠) طرد شده‌اند. این سه کلمه عبارتند از «نبو» (𐎠𐎺𐎠) به معنای نام بردن و صدا زدن، «شوما» (𐎠𐎺𐎠) به معنای اسم بردن، و «ذکرت» (𐎠𐎺𐎠) به معنای «سخن گفتن و در حرف یاد از چیزی کردن». این دو واژه‌ی اخیر با کلمات عربی اسم و ذکر که در فارسی دری نیز رایج‌اند، خویشاوندند. به این ترتیب با بررسی دو بند نخست انوما الیش در می‌یابیم که آغازگاه داستان، زمانی است که مکان (زمین و آسمان، یا زیر و زبر) فاقد نام و ارجاع زبانی (اسم، ذکر) بوده است. در ادامه‌ی متن می‌بینیم که این مفاهیم انتزاعی آغازین، با نیروهای طبیعی تشخیص یافته که همان ایزدان باشند، پیوند خورده‌اند. در تمدنهای باستانی، معمولاً بعد از جفت آغازین پایین و بالا، که ماهیتی انتزاعی و ذهنی دارند، به ایزدان نماینده‌ی آنها بر می‌خوریم که قالبی انسانی یافته و بر اموری عینی و ملموس دلالت می‌کنند. این دو معمولاً آسمان و زمین (یا هوا و خاک)

هستند. جالب است که در نخستین بندهای انومالیش که به ایزدان طبیعی اشاره شده، تنها نیروهای زیرین و زمینی مورد اشاره واقع شده‌اند، و ماهیتشان به جای زمین و خاک، با آب یکی دانسته شده است. این باوری باستانی و کهن بوده که در میانرودان و مصر رواجی تمام داشته و خاک یا زمین را عنصری متاخرتر می‌دانسته که از دل آب آغازین برآمده است.

نام جفتِ نخستین متصل به آبها در همان ابتدای کار و در بندهای سوم و چهارم متن پدیدار می‌شود. ابتدا از آپسو یاد شده است:



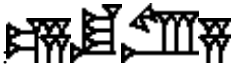
zu.ab-ma resh-tu-ú za-ru-shu-un

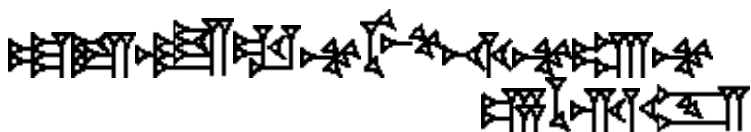
آبِزومه رشتو زروشون

این گزاره با یک نام آغاز شده است: که «زو.آب.مه» خوانده می‌شود. «مه» در آن پسوندی است که تقریباً با حرف ربط «و» مترادف است، اما نوعی ترتیب زمانی یا رابطه‌ی علی را نیز می‌رساند. از این رو می‌توان آن را «و آنگاه» ترجمه کرد. «زو.آب» آوانگاری بابلیان برای ثبت نام ایزدی باستانی است که نزد سومریان آبزو و در منابع اکدی آپسو نامیده شده است. این ایزد با آبهای شیرین اولیه همسان است و به جوهر سازنده‌ی دجله و فرات دلالت می‌کند.

آپسو در این گزاره با صفت «رشتو» مشخص شده که «نخست‌زاد» یا «دیرینه» یا «مهتر» معنی می‌دهد. این واژه از دو بخش «رش» و «تو/تیو» تشکیل شده است. پسوند تو/تیو را در این


کلمه نباید با پسوند مشابهی که در اکدی برای اسامی مادینه کاربرد دارد، اشتباه گرفت. این پسوند تباری متفاوت دارد و از اسم، صفت می‌سازد. اسم مورد نظر در این ترکیب، رِش است که «سر، جلو، بالا و سرآغاز» معنی می‌دهد و همان است که در عبری به صورت «رِش» و در عربی در قالب «رأس» باقی مانده است. بنابراین آپسو نخست‌زاد و دیرینه است، و در بافتی که موضوع بحث است، می‌توان او را موجودی ازلی دانست. آپسو در ضمن


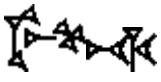
«زاینده‌ی ایشان» () زَرُوشون) دانسته شده و این کلمه از دو بخش زَریو (زادن) و پسوند سوم شخص جمع «شون» تشکیل یافته است. پس تا اینجای کار آپسو را داریم که با دیرینگی و زاینده‌گی اش شناخته می‌شود. بعد نوبت به تیامت می‌رسد.




mu-um-mu ti-amat mu-al-li-da-at gim-ri-shú-un

مومو تی-آمت موگیدات گیم‌ریشون

این جمله با نام خاص «مومو» () شروع شده که در اصل معنایی مانند "باهوش، خلاق" می‌داده، اما در ایزدکده‌ی سومر و اکد نام ایزدی فروپایه بوده که وزیر آپسو پنداشته می‌شده است. بعدها این نام را به عنوان لقبی برای انکی نیز به کار برده‌اند. بیشتر مترجمان اروپایی در این بند آن را «سازنده و بنا کننده» ترجمه کرده‌اند. بعد از این لقب غیرعادی، برای نخستین بار با نام تیامت روبرو می‌شویم. این نام از دو بخش تشکیل

یافته است. بدنه‌ی نام،  است که «آمتو» خوانده می‌شود و «دوشیزه و باکره» معنی می‌دهد. تنها در ترکیب با پیشوند «تی» است که خوانش این نشانه به صورت «آمت» دگرگون می‌شود و به این ترتیب  یا «تیامت» را به دست می‌دهد.

تورکیلد یا کوبسن^۱ و یاکوب بورکرت بی آن که اشتقاق نام تیامت در انوما الیش را نادیده بگیرند، نام تیامت را با کلمه‌ی اکدی «تَمْتو» به معنای دریا هم‌ریشه گرفته‌اند. بورکرت حتا پیشتر رفته و نام ایزدبانوی یونانی دریاها یعنی تِیس (Τέθυσ) که در یونانی تِئوس خوانده می‌شده) را نیز از همین ریشه مشتق دانسته است. او همچنین کلمه‌ی یونانی کهن تالاث (θαλαθη) و شکل جدیدتر تالاسا (θαλασσα) به معنای دریا را نیز با این درخت خویشاوندی مربوط کرده است.^۲

تیامت هم درست مانند آپسو، لقبی دارد و آن هم  است که در اکدی کهن «مو-وکیدات» خوانده می‌شده، اما در بابلی نو که گویش اصلی نسخه‌ی مشهور انوما الیش است، «و» میان‌اش افتاده و به «موکیدات» تبدیل شده است. این کلمه از پیشوند «مو»، بن فعل «ولد» به معنای زادن (هم‌ریشه با تولد و والد و تولید فارسی امروزی)، و پسوند مادینه‌ی «آت» تشکیل شده است. باب D که فعل

¹ Jacobsen 1968:105.

² Burkert, 1993: p 92f.

ولد در آن صرف شده و به شکل کنونی در آمده، معمولاً برای بیان انجام پذیرفتن کاری به دست کسی یا وادار کردن کسی برای انجام چیزی به کار گرفته می‌شود. بنابراین مولدات را می‌توان چنین ترجمه کرد: «آن زنی که زایش را موجب می‌شود».

در بند بعدی روشن شده که نیروی زاینده‌ی تیامت خلاق و آپسوی

دیرینه چگونه عمل کرده است:



a.mesh-shú-nu ish-te-nish i-hi-qu-ú-ma

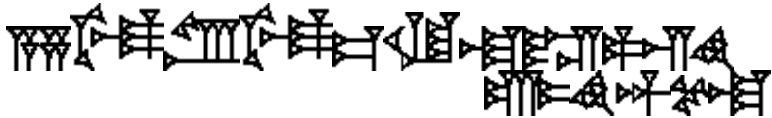
مِشونو ایشتنیش ایخیقومه

این عبارت با «مِشونو» شروع شده، کلمه‌ای که از این بخشها تشکیل شده است: «مِش»، شکل جمع مفعولی از اسم «مو» به معنای آب، که با ماء عربی و عبری هم‌ریشه است، به علاوه‌ی پسوند ملکی «شونو» که یعنی «مال آنها».

این کلمه با «ایشتنیش» دنبال شده که در اصل «در ابتدا، به شکل برابر» معنی می‌دهد، اما در گزاره‌هایی مانند این «با هم، با همدیگر» نیز معنی می‌دهد. در نهایت فعل «ایه‌یقومه» خوانده می‌شود و «در هم آمیختند» معنی می‌دهد. معنی این عبارت چنین می‌شود: «آبهایشان را در هم آمیختند».

به این ترتیب معمای زاینده‌ی آپسو و تیامت گشوده می‌شود. آپسو نشانگر آب شیرین رودهای بزرگ میانرودان است و تیامت نماینده‌ی آبهای شور خلیج

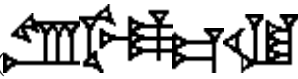
فارس است. از این بند معلوم می‌شود که انوما الیش خاستگاه آفرینش را در برخورد و در هم آمیختگی آبهای شور و شیرین می‌داند، و بنابراین به احتمال زیاد مصب رودهای دجله و فرات و محل برخوردشان با خلیج فارس را جایگاه شروع خلقت فرض می‌کند. محتوای بند بعدی این حدس را تقویت می‌کند:



gi-pa-ra la ki-isc-scu-ru scu-sca-a la she-'u-ú

گیپَرَه لا کیصُور و صوصا لا شعو

«گیپرو» () به معنای چراگاه و مرتع است و فعل

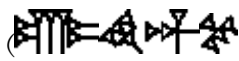


«کیصورو» () که با پیشوند نفی (لا) همراه است،

به معنای «چرخیدن و پیچیدن» است و چون در باب نشانگر تکرار و تناوب صرف شده، این معنی را می‌رساند که هنوز چراگاهی وجود نداشته که بتوان در آن پرسه زد، هرچند تعبیر ادبی یاد شده و پیوند این فعل با آن مفعول در زبان اکدی نامرسوم است و نوعی صورت خیال شاعرانه را نشان می‌دهد. در ادامه نام



«صوصا» () به معنای منطقه‌ی ساحلی یا نیزار را داریم و فعل









منفی «شعو» () را، که جستجو کردن و یافتن معنی

می‌دهد. بنابراین تصویری در دست داریم که نخستین گام آفرینش را آمیختگی آب شور و شیرین، و برآمدن چراگاه‌ها و نیزارها از دل آن می‌داند. در این هنگام است که برای نخستین بار از خدایان نامی به میان می‌آید:



e-nu-ma dingir.dingir la shu-pu-u ma-na-ma

انوما ایلو لا شوپو منامه

در اینجا نشانه‌ی سومری  که «دینگیر» خوانده می‌شده و خدا معنی می‌داده است، دو بار تکرار شده است که به جمع بودنش دلالت می‌کند. این کلمه را در اکدی «ایلو» می‌خوانده‌اند که با ال فنیقی، اله و الله عربی خویشاوند است. «شوپو» ( ) شکل صرفی شین از فعل «وپو» است که «به نظر رسیدن و نمایان شدن» معنی می‌دهد. «منامه» (  ) هم به معنای «کسی، یک کسی» است که با علامت نفی لا «هیچکس» معنی می‌دهد. بنابراین معنای این گزاره می‌شود: «در آن هنگام که خدایان بر هیچکس پدیدار نشده بودند».

ادامه‌ی متن، چگونگی بیرون آمدن زمین و خاک از دل این آب آغازین را شرح می‌دهد:

و هنوز هیچ یک از خدایان به پدیداری فراخوانده نشده بودند،

انوما ایلو (دینگیر دینگیر) لا شوپو ماناما

و هیچ یک نامی بر خود نداشتند و هیچ سرنوشتی بایسته نشده بود،

شوما لا ذوکورو شیماتولا شیمو

در آن هنگام، خدایان در میان آسمان آفریده شدند.

ایبا نوما ایلو (دینگیر دینگیر) قرب شون

لخمو و لخامو^۱ به پدیداری فراخوانده شدند

¹ Lahmu and Lahamu

لخمو لخامو اوشتاپو شومی ایزاکرو

در واپسین بند، به دو نام لخمو و لخامو (اهمو و لهامو) بر می‌خوریم که دو شکل گوناگون از یک اسم است، از ریشه‌ی «لخم» که «گل و خاک رس» معنی می‌دهد. این کلمه بعدتر در معنای گوشت نیز به کار گرفته شده است، چون طبق روایت‌های میانرودانی، ایزدان پیکر آدم را همچون کوزه‌ای از خاک رس (لخم) بر ساختند و بنابراین گوشت تن آدم (لحم در عربی) از همان خاک است. این کلمه در عصر آرامی-کلدانی‌ها به نان و غذا نیز تعمیم یافت. چنان که در سفر پیدایش، وقتی سخن از آن است که پوتیفار اداره‌ی امور خانه‌اش را، جز غذا و نانی که می‌خورد، به دست یوسف سپرده بود، از همین کلمه‌ی لخم برای اشاره به نان استفاده شده است.

در اساطیر آفرینش اکدی، لخمو و لخامو دو ایزدِ آغازین هستند که شکل نر و ماده‌ی تپه‌ی آغازین و خشکی اولیه‌ی برآمده از دل آبهای نخستین را نشان می‌دهند. این دو ایزدانی فروپایه و واسطه هستند که در داستانهای بعدی نقش مهمی ایفا نمی‌کنند و بیشتر حلقه‌ای میانی برای زایش ایزدان بعدی محسوب می‌شوند.

نتیجه آن که با خواندن دقیقتر بندهای آغازین انوما الیش روشن می‌شود که در اینجا با چند جفت متضاد معنایی پایه سر و کار داریم. نخست، زمان و مکان است که به سرعت جهت‌های بالا و پایین را نتیجه می‌دهد. پس از آن آب شور و شیرین که هردو به پایین تعلق دارند، و بعد از آنها لخمو و لخامو که باز به پایین مربوط هستند. مرور این نگاه خاص به آفرینش نشان می‌دهد که مردم میانرودان باستان داستان آفرینش خود را از پایین به بالا، و از گیتی به

مینو آغاز می‌کرده‌اند. نیروهای نخستینِ برساننده‌ی کیهان از دید ایشان آب و خاک بوده‌اند که در توالی معناداری دنبال هم پدیدار می‌شوند. جفتهای متضادِ نخستین، بر خلاف آنچه که بر مبنای نگرش چهار عنصری متاخرتر انتظار داریم، آب را در برابر آتش و خاک را در مقابل هوا قرار نمی‌دهد، بلکه شکافِ تضادآور را در درون خود این عناصر بر می‌سازد و آب شور و شیرین (آپسو و تیامت) و گل و لای (لخمو و لхамو) را در درون یک عنصر تصویر می‌کند. آنچه تقابل را در درون این عنصر معنی می‌کند، جنسیت است. یعنی آپسو و تیامت از نظر جنس و ماهیت با هم تفاوت ندارند، و تنها به خاطر آن که دو سویه‌ی نرینه و مادینه را نمایش می‌دهند در مقابل هم قرار می‌گیرند. در مورد لخمو و لхамو نیز چنین است و تمایز میانشان تنها به جنسیت‌شان باز می‌گردد، نه کارکرد و جنس‌شان، که خاک است.

روایت انومالیش از این رو شکلی بسیار باستانی و کهن از پیکربندی عناصر کیهانی را به دست می‌دهد. شکلی که در آن نیروهای آفریننده‌ی اولیه دو عنصر ضد هم نبوده‌اند، بلکه دو سویه‌ی نرینه و مادینه در یک عنصر قلمداد می‌شده‌اند، و آن عنصر هم ماهیتی زمینی و گیتیانه داشته و نه آسمانی و فرازین.

سراغاز فصل نخست انومالیش

Ex-1-1	<p> 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 </p>	<p> 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 </p>
Ex-1-5	<p> 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 </p>	<p> 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 </p>
Ex-1-10	<p> 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 </p>	<p> 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 </p>
Ex-1-15	<p> 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 </p>	<p> 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 𐎠𐎡𐎣𐎤 </p>

Ex-1-4 会 字
 帝 与 字 去 四 和 用 四 帝 与 字 下 四
 马 与 四 字 与 四 以 四 四 与 字 四 金 无 下 四
 商 去 金 四 以 四 以 下 一 与 一 个 四
 四 四 金 和 与 字 与 个 四

Ex-1-45 会 与 五 和 用 帝 与
 四 自 四 与 四 四 自 四 五 帝 用 四 与 四 地 四 乘
 帝 四 四 与 字 与 乘 与 四 帝 四 四 四
 四 四 帝 四 四 四 自 会 四 与 字 与 四
 会 四 四 四 四 四 四 四 四 四 四 四 四

Ex-1-50 四 与 四 四 四 四 四 四 四 四 四 四 四 四 四 四 四
 会 四 四 四 四 四 四 会 四 下 自 四 四 四
 下 四 四 四 四 四 四 四 四 和 五 与 四 四 四 四 四
 与 字 与 字 帝 四 四 四 四 四
 四 四 四 四 四 四 四 四 四 四 四 四 四 四 四

Ex-1-55 个 字 四
 四 与 与 与 与 四 四 四 四 四 四 四 四 四
 四 与 与 与 四 与 与 与 帝 四 四
 四 四 四 四 四 四 四 四 四 四 四
 四 四 与 与 与 四 四 四 四 四 四

Eo-181	<p>𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠</p>	<p>𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠</p>
Eo-185	<p>𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠</p>	<p>𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠</p>
Eo-190	<p>𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠</p>	<p>𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠</p>
Eo-195	<p>𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠</p>	<p>𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠</p>

آوانگاری آغازگاه فصل نخست انوما الیش

Ee-I-1	e nu ma e liš	la na bu ú šá ma mu
	šap liš am ma tum	šu ma la zak rat
	zuab ma	reš tu ú za ru šu un
	mu um mu ti amat	mu al lí da at gim ri šú un
Ee-I-5	a meš šú nu	iš te niš i ši qu ú ma
	gi pa ra la ki iš su ru	su sa a la še 'u ú
	e nu ma dingir dingir	la šu pu u ma na ma
	šu ma la zuk ku ru	ši ma tú la ši i mu
	ib ba nu ú ma	dingir dingir qé reb šú un
Ee-I-10	^d láš mu ^d la ša mu uš ta pu ú	šu mí iz zak ru
	a dí ir bu ú	i ši ši ši
	an šár ^d ki šár ib ba nu u	e lí šu nu at ru
	ur ri ku u, meš	uš ši bu mu meš
	^d a num a píš šu nu	šá nín ad ad šú
Ee-I-15	an šár ^d a num	bu uk ra šu ú maš šíl ma
	ù ^d a num tam ši la šú	ú líd ^d nu dím mud
	^d nu dím mud šá ad meš šú	šá liš su nu šu ma
	pal ka uz nu ša sis	e mu gan pu un gul
	gu uš šur ma ^d diš	a na a líd ad šú an šár

- Ee-I-20 *la i ši ša ní na ina dingir meš at ħe e šú*
in nen du ma at ħu ú dingir meš ní
e šu ú tí amat ma na muš šu nu iš tap pu
dal ħu ním ma šá tí amat ka ras sa
i na šu 'a a ri šu ' du ru qé reb an durun na
- Ee-I-25 *la na ši ir abzu ri gim šú un*
à tí amat šu qám mu mat i na igi šu un
im tar ša am ma ep še ta šu un e lí ša
la ta bat al kát su nu šu nu tí i ga mi la
i nu šu abzu za ri dingir dingir ra bí ú tím
- Ee-I-30 *is si ma ^d mu um mu suk kal la šu i zak kar šu*
^d mu um mu suk kal lu mu řib ba ka bat tí ia
al kám ma še ri iš tí amat i ní il lí ik
il lí ku ma qu ud mí iš ta ma tum ú ši bu
a ma a tí im tal lí ku aš šum dingir dingir bu uk ri šu un
- Ee-I-35 *abzu pa a šu i pu šam ma*
a na tí amat el lí tam ma i zak kar ši
im tar ša am ma al kát su nu e lí ia
ur ri iš la šu up šu ħa ku mu ši iš la ša al la ku
lu uš ħal liq ma al kát su nu lu sa ap pí ip
- Ee-I-40 *qu lu liš šá kin ma i ní iq lal ní i ní*

- Ee-I-41 *tí amat* *an ní ta i na še me e ša*
 i zu uz ma *íl ta sí e lu ħar mí ša*
 is sí ma mar ǰí iš *ug gu gat e diš ší ša*
 le mut ta *it ta dí a na kar ší ša*
- Ee-I-45 *mí na a ní i nu* *šá ní ið nu ú nu uš ħal laq ma*
 al kát su nu lu šum ru ǰa at ma *i ní iš du ud ʔa biš*
 i pul ma^d mu um mu *abzu i ma al lík*
 suk kal lum la ma gí ru *mí lík mu um mí šu*
 ĥul lí qam ma a bí *al ka ta e ší ta*
- Ee-I-50 *ur rí iš lu ú šup šu ħa at* *mu šíš lu ú ǰal la at*
 iĥ du šum ma abzu *im me ru pa nu šu*
 aš šum lem né e ti ik pu du *a na dingir dingir ma re e šu*
 ^d *mu um mu* *i te dír ki šad su*
 uš ba am ma bír ka a šú *ú na áš šaq ša a šu*
- Ee-I-55 *mim mu ú* *ik pu du pu uĥ ru uš šun*
 a na dingir dingir bu uk rí šu nu *uš tan nu ní*
 iš mu ní m ma *dingir dingir i dul lu*
 qu lu is ba tu *šá qu um miš uš bu*
 šu tur uz na *it pe šu te le ú*

- Ee-I-60 ^d é a ha sis mi im ma ma i se 'a a šib qí šu un
 ib šim šum ma us rat ka li ú kin šu
 ú nak kil šu šu tu ra ta a šu el lum
 im nu šum ma ina a meš ú šap ší iḫ
 šit tu ir te ḫi šu ga lil tu ub ba tiš
- Ee-I-65 ^d ú šú aš lii ma abzu re ḫi šit tum
^d mu um mu tam la ku da la piš ku ú ru
 ip tur rik si šu iš ta ḫat a ga šu
 me lam mé šu it ba la šu ú ú ta di iq
 ik mi šu ma abzu i na ra dš šu
- Ee-I-70 ^d mu um mu i ta sir ugu šú ip tar ka
 ú kin ma ugu abzu šu bat su
^d mu um mu it ta maḫ ú kal ger rit su
 uš tu lem né e šú ik mu ú i sa a du
^d é a uš ziz zu er net ta šú ugu ga re šú
- Ee-I-75 ger biš ku um mi šú šup šu ḫi iš i nu iḫ ma
 im bi šum ma abzu ú ad du ú eš re e ti
 dš ru uš šu gi pa ra šú ú šar šid ma
^d é a u ^d dam ki na ḫi ra tuš ina rad ba a te uš bu
 ina ki iṣ ši nam meš at ma an giš ḫur meš
- Ee-I-80 le 'u ú le 'u ú tí abgal dingir meš ^d en ittar ḫe e ma

Ee-I-81	ina gē reb abzu	ib ba nī	^d amarutu
	ina gē reb kh abzu	ib ba nī	^d amar utu
	ib nī šu ma	^d é a	a ba šu
	^d dam kī na ama šu	ḥar šá as	šū
Ee-I-85	i te _a niq ma	šer ret	^d !Ishtar! meš
	ta rī tu it tar ru šu	pul ḥa a ta uš ma al kī	
	šam ḥat nab nit su	ša rī ir nī šī i nī šu	
	uṭ tu lat ši ta šu	ga šēr ul tu ul la	
	i mur šu ma ^d a num	ba nu u	a bī šu
Ee-I-90	i riš im mer	kīb ba šū	ḥī du ta im la
	uš ta aš bī šum ma	šū un na at ilu us su	
	šū uš qu ma ³ diš	ugu šū nu a tar mim mu šu	
	la lam da ma	nu uk ku la mi na tu šu	
	ḥa sa siš la na ta a	a ma riš pa áš qa	
Ee-I-95	4 igi ii šū	4 geštu ii	šū
	šap ti šū ina šu ta bu li	^d giš bar it ten paḥ	
	ir ti bu ú	4 ta ḥm ḥa si sa	
	ù igi ii kī ma šu a tu	i bar ra a gīm re e ti	
	ul lu ma ina dingir dingir	šū tur la a an šū	

- Ee-I-100 meš re tu šu šu ut tu ha i lit ta šu tur
 ma ri ú tu ma ri ú tu
 ma ri d utu ši d utu ši šá dingir dingir
 la biš mé lam mé eš ret dingir meš šá giš et pur
 pul ha a tu ha šat si na e li šú kám ra
- Ee-I-105 ib ni ma šá ar er bet ta ú al lid d a num
 ga tuš šú ú ma al la a ma ri lim mel li
 ib šim ep ra me ha a ú šá az bal
 ú šab ši a ga am ma ú dal lãh ti amat
 dal hat ti amat ma ur ra u gi i dul lu
- Ee-I-110 dingir dingir la šup šu ha i za ab bi lu šá re šá
 ik tap du ma kar šu us sil nu le mut ta
 a na ti amat um mi šu nu šu nu iz zak ru
 e nu ma abzu ha ram ki i na ru ma
 i du uš šu la tal li ki ma ga liš tuš bi
- Ee-I-115 ib ni ma šá ar er bet ti šá pu luh ti
 šu ud lu hu kar ša ki ma ul ni gal lal ni i nu
 ul ib ši lib bu uk ki abzu ha ram ki
 à d mu um mu šá ik ka mu ú e diš áš ba ti
 ul um mu at ti dul lu hiš ta dul li
- Ee-I-120 à ni i ni šá la ni sak ki pu ul ta ra am mi na ši

- Ee-I-121 sar maa' ni hu um mu ra i na tu ni
 šu ut bi ab šá na la sa ki pi i ni iṣ lal ni i ni
 šu zi zi gi miš la šu nu ter ri
 ší ma a na za qí qu šu uk ni
- Ee-I-125 iš me ma ti amat a ma tum i ṭib el ša
 ša at tu nu tuš ta ad dí nu i ni pu uš u mu
 ma dingir dingir qé reb šú
 lem né e ti i taḫ ḫa zu an dingir dingir ba ni šu un
 im ma aṣ ru ním ma i du uš ti amat te, bi ú ní
- Ee-I-130 ez zu kap du la sa ki pu mu ša à im mu
 na šu ú tam ḫa re na zar bu bu lab bu
 ukkin na šit ku nu ma i ban nu ú ṣu la a ti
 um ma hu bur pa ti gat ka la mu
 uš rad di kak ku la maḫ ri it ta lad muš maḫ meš
- Ee-I-135 zaq tu ma šin ni la pa du u at ta ' i
 im tu ki ma da nu zu mur šú nu uš ma al li
 gal ušum meš na ad ru ti pul ḫa ta ú šal biš ma
 me lam ma uš taš šá a i li iš um taš šil
 a mé er šú nu šar ba bi iš li iḫ ḫar mi im

- Ee-I-140 zu mur šú nu liš tab hi tam ma la i né ʷu i ret su un
 uš zi iz ba aš mu muš huš à d la ha mu
 u, gal la uridim me à gír tab lú u₁₅ lu
 u, mé da ab ru ti ku, lú u₁₅ lu à ku sa rik kum
 na ši kak ku la pa du ú la a di ru ta ha zi
- Ee-I-145 gap ša te re tu šá la maḥ ra ši na ma
 ap pu na ma iš tén eš ret gim šu a tí uš tab ši
 i na dingir dingir bu uk re ša šu ut iš ku nu ši pu uḥ ra
 ú šá aš ga d kin gu ina bi ri šu nu šá a šú uš rab bi (iš)
 a li kut maḥ ri pa an um ma ní mu ʷ er ru tu pu uḥ ru
- Ee-I-150 na še e giš tukul ti iṣ bu tu de ku u a na an ta
 šu ut tam ha ru ra ab sik kát tu tu
 ip gid ma ga tuš šú ú še ši ba aš šú ina kar ri
 ad di ta a ka ina ukkin dingir dingir ú šar bi ka
 ma li ku ut dingir meš gim ra at su nu ga tuk ka uš mal li
- Ee-I-155 lu ú šur ba ta ma ha ʷ i ri e du ú at ta
 li ir tab bu ú zik ru ka ugu dh šú nu d a nu uk ki
 id din šum ma dub nam meš i ra tuš ú šat mi iḥ
 ka ta dug, ga ka la in nen na a li kun gi it pi i ka
 in na nu d kin gu šu uš qu ú le qu ú d a nu ti
- Ee-I-160 an dingir dingir dumu meš šu ši ma ta iš ti mu
 ep ša pi i ku nu d giš bar li ni iḥ ha
 im tuk <nu> kit mu ru ma ag ša ru liš rab bi iḥ

گفتار دوم: نسخه‌ی کنعانی نبرد آغازین

در دهه‌ی ۱۹۲۰م، یک کشاورز سوری هنگام شخم زدن مزرعه‌اش به فصلی سفالی برخورد که نوشتاری میخی را برخورد داشت. خبر به زودی پراکنده شد و یک گروه باستان‌شناس فرانسوی به سرعت به محل گسیل شدند. به این ترتیب بود که در سال ۱۹۲۸م تپه‌ای باستانی در منطقه‌ی فنیقیه‌ی باستان کشف شد. این مکان را امروز تل راس‌شمرا می‌نامند، اما در عصر برنز نامش اوگاریت بوده است. در کاخ حکومتی این شهر باستانی مجموعه‌ای از کتیبه‌های میخی به دست آمد که با خط اکدی و سومری کاملاً متفاوت بود. این کتیبه‌ها تنها با بیست و هشت نشانه نوشته شده بود و بنابراین کهنترین نمونه از خط الفبایی را به دست می‌داد. باستان‌شناس فرانسوی شارل ویرولو^۱ در سالهای ۱۹۳۰-۱۹۳۳م نخستین ترجمه‌ها از این متون را به دست داد. در هشتاد سالی که از آن دوران می‌گذرد، ترجمه و انتشار تدریجی این اسناد به تجدید نظری گسترده در فهم تاریخ جهان باستان و تفسیر عهد عتیق دامن زده است.

انومالیش مشهورترین اسطوره‌ی آفرینش اقوام سامی در دوران پیشاتوراتی است. با این وجود نمی‌توان آن را منحصر به فرد دانست. انومالیش شکلی اکدی شده از یک اسطوره‌ی بسیار قدیمی‌تر سومری است که در زمینه‌ی اقوام سامی ساکن میانرودان تدوین شده است، یعنی بندِ نافش با فرهنگ سومری

^۱ Charles Viroilleaud

برقرار است و قالبِ بابلی آن به خوبی قابل ردیابی است. با این وجود اقوام سامی دیگر نیز روایتهای خاص خود را از داستان آفرینش داشته‌اند و با مقایسه‌ی این متون می‌توان به نتایج جالبی دست یافت. در کل در گوشه‌ی جنوب غربی ایران زمین سه روایت آفرینش را داریم که در میان اقوام سامی پرورده شده است. از نظر قدمت، متن انومالیش با خاستگاه سومری‌اش از همه کهنتر می‌نماید. بعد از آن حماسه‌ی بعل قرار می‌گیرد که داستان آفرینش اقوام کنعانی است و همان است که در فنیقیه و آسورستان باستان رواج داشته است. روایت موازی با آن، سفر آفرینش در تورات است که به اقوام عبرانی مربوط می‌شود. عبریان و کنعانیان خویشاوندان نزدیکی بودند که از نظر فرهنگ و نژاد و زبان و اقلیم مشترک بودند. اما عبرانیان زیر تاثیر یکتاپرستی باستانی آخناتون مصری، و بعدتر اندیشه‌ی زرتشتی قرار داشتند و مجموعه‌ای از آداب و رسوم مصری - یا رونوشتِ واژگونی آن - را رعایت می‌کردند، که به ویژه در دوران هخامنشی با جهان‌بینی اخلاق‌مدار زرتشتی در می‌آمیخت.

در اینجا برای آن که داده‌های کافی برای مقایسه‌ی اساطیر کنعانی و بابلی فراهم آید، نخست متن حماسه‌ی بعل^۱ را می‌آورم و بعد به سفر پیدایش می‌پردازم. متن مورد نظر به قرن دوازدهم پ.م و شهر اوگاریت در فنیقیه

^۱ ترجمه‌ای دقیق و علمی را لیلیان بیٹی‌آنات در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ م. به دست داده که کاربران

اینترنت می‌توانند آن را در تارنمای زیر ببینند:

<http://web.archive.org/web/20091027143946/http://www.geocities.com/>

تعلق دارد. این ترجمه با مقایسه‌ی ترجمه‌های کوگان^۱، گاستر^۲، دومور^۳، اسمیت^۴، درایوره^۵ و گینسبرگ^۶ پدید آمده است. برای پرهیز از پیچیده شدن متن مگر در مواردی که خوانشهای این مترجمان تفاوتی چشمگیر با هم داشت، از میان تفسیرهای ایشان مورد سلیس‌تر یا مورد توافق‌تر را برگزیده‌ام. در مواردی که متن مخدوش بود و چند خوانش امکان داشت، ترجمه‌های موازی و ممکن را با علامت یا از هم جدا کرده‌ام و خوانش ترجیحی خودم را بیرون از دوکمان نوشته‌ام.

Col. v

...۱

۲. (ال به یم گفت:) ... و یک روز، دو روز می‌گذرد،...

۳. ... او (بعل؟) با خواستی؟ خواهد آمد...

۴. ... حداد، تو او را ملاقات خواهی کرد...

۵. ... در صاپان...

۶. ... برشی از (گوشت) ... زمانی که دید...

۷. (یم به ال) گفت:...

¹ Coogan, 1978: 86-89.

² Gaster, 1966: 114-244.

³ De Moor, 1971.

⁴ Smith, 1994.

⁵ Driver, 1977.

⁶ Ginsberg, 1958: 92-118.

۸. ... به راستی که من می‌دانم...
۹. ... (گاو نر، ال) او را خواهد بست، گاو نر، ال...
۱۰. ... تو خواهی بست...
۱۱. ... سنگها (بیضه‌های)... تو در قید خواهی بود...
۱۲. ... و او بی‌شک به پهلوی من حمله خواهد آورد.
۱۳. ... چیزهای سرخ، سیاه...
۱۴. (ال به یم گفت):... تو بی‌شک باید پهلوهای (او را) بگیری...
۱۵. ... یک روز، دو روز خواهد گذشت.
۱۶. ... او با خواستی؟ خواهد آمد.
۱۷. ... حداد، تو او را ملاقات خواهی کرد.
۱۸. ... غذایی که بر صاپان است... از آن توست.
۱۹. ... رمه‌ی مادینه...
۲۰. ... آنگاه (یم به ال) گفت:...
۲۱. ... به راستی من می‌دانم...
۲۲. ... تو او را خواهی بست، گاو نر، ال...
۲۳. ... تو خواهی بست... سنگها (بیضه‌ها) را...
۲۴. ... در قید شده... وارد شو...
۲۵. ... به پهلوهایم حمله می‌کند... من تامین شده است...
۲۶. ... تو در آن هنگام که (چشمان یا دستانش) را برگیرد، وارد خواهی شد...

۲۷. ... همانا تو با تامین‌ها تغذیه خواهی شد...

۲۸. ... به زمین...

...

Col. iv

۱....

۲. آنان با آوایی بلند (همایش خدایان را اعلام کردند). آنان دعوت کردند

کسانی را که در دور دستها بودند، به گردهمایی ال

۳. آنان اعلام کردند: ال (بر اورنگ خود) نشسته باقی خواهد ماند...

۴. شرم بر آن جاویدان باد...

۵. ای خدا، به سرای سرورت...

۶. همانا او (ال یا بعل حداد؟) گذر خواهد کرد از میان سرزمین (مردگان؟)...

۷. کسی که به میان گرد و غبار ویرانی خواهد رفت...

۸. او جامی را در دستانش گرفت... و برایشان دوغ را در آن لبریز کرد،

۹. سبویی در هر دو دست.

۱۰. ...مانند تلنباری، چنان که قلوه سنگها را توده می‌کنند...

۱۱. ال باید پسرش را به جانشینی برگزیند. گاو نر باید به عنوان سرور یوو

منصوب گردد.

۱۲. و ال مهربان نیکوکار گفت...

۱۳. ای ایزدبانویِ الات و... پسر من به اسم یوو نامیده نشده است، بلکه نام او یم باشد.

۱۴. و او را به نام یم منصوب کرد... و الات و بانویِ عاثریاتو

۱۵. ... پاسخ دادند: برای پایداری ما... تو کسی هستی که منصوب شده است.

۱۶. تو، ای آقا، شاید که تو با نام او منصوب شده باشی... الت. تو، سرور، منصوب شده‌ای. و گاو نر، ال پاسخ داد:

۱۷. من، خودم، ال مهربان نیکوکار، تو را برگرفته‌ام

۱۸. بر فراز دستانم... من نام تو را اعلام می‌کنم. یم نام توست.

۱۹. نام تو چنین است: محبوب ال، یم

۲۰. سرای سیمین من که...

۲۱. به دست بعل نیرومند بلندمرتبه...

۲۲. زیرا که او با من به زشتی سخن گفت

۲۳. او را از اورنگ پادشاهی‌اش،

۲۴. از مکان آرام گرفتن‌اش، از بالشِ تخت سروری‌اش، بران.

۲۵. پس اما اگر تو او را از اورنگ سلطنتش، (و) از تخت سروری‌اش نرانی،

۲۶. او تو را همچون... شکست خواهد داد.

۲۷. ال قربانی گزارد، او قصابی کرد...

۲۸. او اعلام کرد...

۲۹. او گاو و همچنین گوسفند را قصابی کرد. او افتاد

۳۰. او گاوهای نر و قوچ‌های پروار را، گوساله‌های دو ساله را،

۳۱. و گوسفندهای گله را و کودکان را قربانی کرد.

...

Col. iii

۱. آنگاه آنان بی‌تردید به سوی ممفیس ورجاوند شتافتند. کافتور (جزیره‌ی

کرت) تختگاه قلمرو اوست، و ممفیس سرزمین موروثی او.

۲. از هزار آکر، ده هزار هکتار، در پای کوتار

۳. آنان زانو زدند و کرنش کردند، آنان در بر او نماز بردند و او را گرامی داشتند

۴. و آنان با کوتار و خاسیس -ماهر و خردمند- سخن گفتند. آنان به حیانی،

آن توانمند در میان صنعتگران اشاره کردند:

۵. فرمان گاو نر، ال، پدرت

۶. کلام آن نیکوکار، نیای تو

۷. ...کوتار...

۸. آماده کن تا لبریز سازی...

۹. در کوهها مهیا ساز...

۱۰. بشتاب، عجله کن، برخیز، بگذار پاهایت برایم بدونند

۱۱. بگذار پاهایت برایم به سوی کوهستان بتازند

۱۲. بر "خورشان-زور-کاس" سوار شو. چون پیامی دارم و به تو خواهم گفت

۱۳. یک کلام است و برایت تکرارش می‌کنم. کلام درخت و زمزمه‌ی سنگ

۱۴. سخن آسمانها با زمین، اعماق با ستارگان

۱۵. کلامی ناشناخته برای آدمیزادگان، و فهم ناشدنی برای انبوه زمینیان.

۱۶. بیا و من افشایش خواهم کرد...

۱۷. و کوتار و خاسیس پاسخ دادند: بروید، بروید خدمتگزاران الاهی.

۱۸. تو، تو دیر کرده‌ای، اما من به راه می‌افتم. ژ

۱۹. کافتور به راستی دوردست است، ای خدایان، ممفیس به راستی

دوردست است، ای ایزدان.

۲۰. دو درازا زیر چشمه‌های زمین

۲۱. سه، گسترش تهی‌ها. آنگاه حقیقتا او خواهد شتافت

۲۲. به سوی ال مهربان نیکوکار، به سوی کوه "خورشان-زور-کاس"

۲۳. او به کوهستان ال وارد می‌شود و می‌آید

۲۴. به اقامتگاه شاه. پدرِ سالها. او بر پاهای ال افتاد و کرنش کرد

۲۵. او به خاک افتاد و او را گرامی داشت...

۲۶. گاو نر ال، پدرش سخن گفت...

۲۷. عجله کن، شاید خانه‌ای بسازد، بشتاب، شاید در آنجا کاخی بنا شود

در میانه‌ی...

۲۸. بساز...

۲۹. من...

Col. ii

۱. آنگاه باید با اطمینان به سوی اینب‌عنوب بروی
۲. از میان هزاران بارگاه، دهها هزار سرا
۳. در برابر پای آنات تعظیم کن و سر فرود آور
۴. بر او نماز برید و گرامی‌اش بدارید
۵. نمایندگان مردم را یاد کنید:
۶. پیام گاو نرال، پدرت
۷. کلام آن نیکوکار، نیای تو
۸. جنگ را از زمین برگیر
۹. در خاک عشق بکار
۱۰. میانه‌ی زمین را از آشتی سرشار کن
۱۱. و آرامش را در میان کشتزارها
۱۲. بشتاب، عجله کن، برخیز،
۱۳. بگذار پاهایت برایم بدونند. بگذار پاهایت برایم بشتابند...
۱۴. خوراک و آشامیدنی‌ات
۱۵. ...
۱۶. ... لاجورد...
۱۷. ... برخیز در میانه‌ی...
۱۸. ... ببند...

۱۹. ... او خواهد مرد...

۲۰. ...همچون آب دهان...

۲۱. ... برای زمین آماده ساز...

۲۲. ...

۲۳. ...خواهند گذشت...

۲۴. ...

۲۵. آنگاه ایشان با اطمینان به سوی اینب‌عنبوبی خواهند رفت.

۲۶. از میان هزاران بارگاه، دهها هزار سرا

۲۷. در برابر پای آنات تعظیم کنند و سر فرود آورند

۲۸. بر او نماز برند و گرمی‌اش دارند، و صدایشان را بلند کنند و اعلام کنند:

۲۹. پیام گاو نر ال، پدرت، کلام آن نیکوکار، نیای تو

۳۰. جنگ را از زمین برگیر

۳۱. در خاک عشق بکار، میانه‌ی زمین را از آشتی سرشار کن

۳۲. و آرامش را در میان کشتزارها

۳۳. بشتاب، عجله کن، برخیز، بگذار پاهایت برای من بدونند.

۳۴. بگذار پاهایت برایم بشتابند...

۳۵. به کوهستان...

...

KTU 1.2 = CTA 2 = UT 129 = III AB Col. iii = C - Gordon: 129

... ۱

... ۲

... ۳

۴. آنگاه او در سرچشمه‌ی رودهای دوگانه به سوی ال روی آورد، در میانه‌ی چشمه‌های دو اقیانوس، ژرفاهای دوگانه.

۵. او به کوهستان ال آمد و به شاه‌نشین پادشاه، پدر سالها (شونم)، وارد شد. پیش پای ال

۶. کرنش کرد و به خاک افتاد. او در برابرش نماز برد و وی را گرامی داشت...

۷. ... ای کاتور و خاسیس، به سرعت بروید، سرایی برای یهم بسازید، کاخی برای قاضی نهر برافزاید.

۸. در قلب؟... به سرعت بروید، کاتور و خاسیس

۹. سرایی همچون/ در میانه‌ی (کوه خاس). در میانه‌ی کوههای گاو نرال نیکوکار

باید خانه را به سرعت بسازید. بگذارید این سرا ساخته شود. بگذارید که با شتاب برافراشته شود. شایسته است که خانه هزار آکر را بپوشاند

۱۰. کاخ ده هزار هکتار را... پسران در کشتزارهای یهم...

۱۱. ... در دریا... یهم... آنگاه آثار، دارنده‌ی پادشاهی...

۱۲. ... چیزی سرخ (مشعلی) را و... آتش را...

۱۳. ... حمل می‌کند... هبوط می‌کند...

۱۴. ... او، مشعل خدایان، شاپاشو، آن زن صدایش را بر می‌افرازد و فریاد می‌زند: اکنون بشنو، ای آئتار، تو را ندا در می‌دهم...

۱۵. همانا بگذار فراهم آید، انتقام بگیر. گاو نر ال، پدرت در برابر شاهزاده یهم، در مقابل قاضی نهر (ترجمه‌ی دیگر: از حضور یهم آسوده شو، از حضور قاضی نهر)

۱۶. اگر می‌شنوی، آیا رواست که گاو نر ال پدرت باشد؟ بی‌شک، او ستونهای اقامتگاهت را فرو خواهد ریخت و

۱۷. اورنگ پادشاهی‌ات را سرنگون خواهد کرد.

۱۸. ... در برابر من، پدرم گاو نر، ال. اما من سرایی همچون خدایان ندارم، و نه بارگاهی مانند پسران

۱۹. مقدس آن (ساکنان) قدس الاقداس. من همچون شیری با خواست خویش به تنهایی به درون گورمان اندر خواهم شد. آن چیره‌دستان، کوتاریم، مرا شستشو خواهند داد. برای اقامت در سرا

۲۰. شاهزاده یهم، قاضی نهر در کاخ است. از آن رو که میز به دست گاو نر ال، پدرش، در برابر شاهزاده یهم چیده خواهد شد.

۲۱. آیا به راستی من شاه هستم یا نیستم؟ و شاپاش، مشعل خدایان، پاسخ داد: تو همسری همچون ایزدان نداری...

۲۲. و نه ندیمه‌ای همچون پسران قدس الاقداس، و شاهزاده یهم... قاضی نهر

۲۳. ... مرا خواهد فرستاد. و آئتار پاسخ داد...

Col. i = B - Gordon: 137

۱. ...
۲. و آنان بازگشتند...
۳. تو، تودر برابرش قد علم کرده‌ای...
۴. نیرومندترین بعل (پاسخ داد: تو از اورنگ پادشاهی‌ات رانده خواهی شد)
(از تخت) سلطه‌ات طرد خواهی شد.
۵. ای یهم بر سرش آیاماری، آن راننده، است، در میان دو شانهان یاگاریش
است، آن تعقیب‌کننده
۶. ای قاضی نهر. ای یهم، چنین باد که هورون گشوده شود، چنین باد که
هورون گشوده گردد
۷. بر سرت. اثرات، نام بعل، بر کاسه‌ی سرت! (این یک نفرین باستانی
است.)
۸. ... عصای تو (می‌شکند) و تو از قله‌ی سالهایت فرو خواهی افتاد... چنین
باد که در محدوده‌ی سالهایت خوار گردی.
۹. (همچون پدر) سالها، دو زن... بادا که زنان دوقلویت نیز چنین باشند.
۱۰. یهم، قاضی نهر، دو پیک فرستاد. سفیرانی... (صدایش را فراز برد و
فریاد زد):
۱۱. آنان بیش از پیش در بلندای پیروزمندی‌شان خرسند شدند. بگذار به
لرزه افتد...

۱۲. دل‌هایشان شادمان شد... بینی‌هایشان شکست. ای خدمتکاران، درنگ

مکنید. بروید

۱۳. به سوی گردهمایی انجمن در میانه‌ی کوهستان شب (لیلا)، در پای ال.

۱۴. خویش را بر خاک افکنید، بر او نماز برید

۱۵. بگویید و آنچه را می‌دانید تکرار کنید. به گاو نر، ال، پدرم، بگویید. برای

(حاضران در) گردهمایی انجمن تکرارش کنید:

۱۶. پیام سرورتان یهم، ارباب‌تان قاضی نهر

۱۷. بعل و پیروانش را به من تسلیم کنید تا خوارشان سازم

۱۸. فرزند داگان، کسی که طلایش را به ارث خواهیم برد، بگذارید تا میراث

زرین او را تصاحب کنم. بروید، پیکها را به شتاب وا دارید تا دیر نکنند،

آنگاه راهی مستقیم را پیش‌ارویشان بنهید

۱۹. همانا ایشان به سوی میانه‌ی کوهستان شب پیش می‌تازند، به سوی

گردهمایی انجمن، در آن هنگام که خدایان خوراک می‌خورند و

۲۰. پسران آن موجود مقدس بر نشسته‌اند تا شام بخورند. بعل در کنار ال

ایستاده است. هشدار، به محض آن که

۲۱. نگاه خدایان بر ایشان افتاد، چشمشان به پیک‌های یهم، به سفیران قاضی

نهر خیره شد،

۲۲. خدایان سرشان را تا زانوهایشان و نماز بردند تا

۲۳. پای تختگاه شاهزادگی. بعل به ایشان نهیب زد: ای خدایان، چرا سر خم کرده‌اید؟ (چرا) سرهایتان

۲۴. تا زانویتان خم شده و تا تختگاه شاهزادگی فرود آمده است؟ ای خدایان، من به الواح پیک‌های یهم پاسخ خواهم داد.

۲۵. ایزدان که از پیک‌های یهم، از سفیران قاضی نهر به هراس افتاده‌اند، پاسخ الواح ایشان را خواهند داد؟

۲۶. ای خدایان، سرتان را از روی زانوهایتان، از پای تختگاه

۲۷. شاهزادگی برگیرید. چون من پاسخ پیک‌های یهم، سفیران قاضی نهر را خواهم داد.

۲۸. خدایان، سرهایشان را از روی زانوهایتان، از پای تختگاه شاهزادگی برگرفتند

۲۹. آنجا بود که پیک‌های یهم، سفیران قاضی نهر به پای ال رسیدند

۳۰. همانا ایشان فرو افتادند، همانا در برابر گردهمایی انجمن بر او نماز بردند. برخاستند و آنچه را می‌بایست بگویند، گفتند

۳۱. آنچه را می‌دانستند تکرار کردند. آنان فروزش یک آتش، دو آتش را نمایان ساختند. شمشیری بران بود

۳۲. زبان ایشان. آنان به گاو نر، پدرش، ال، گفتند: پیام سرورت یهم،

۳۳. (پیام) اربابت قاضی نهر: ای خدایان، آن کسی را که نهان داشته‌اید، فرو گذارید. آن کسی را که از او فرمان می‌برید،

۳۴. ای (ایزدان) پرشمار، آن کسی که خیلی‌ها گرمی‌اش می‌دارند، بعل و پیروانش را به من تسلیم کنید، تا خوارشان کنم. پسر داگان را (تحویلم دهید، کسی) که من (طلایش را به ارث خواهم برد).

۳۵. و گاو نر، ال، پدرش، پاسخ داد: ای یهم، بعل برده توست، بعل تا ابد برده‌ی توست.

۳۶. ای نهر، پسر داگان زندانی توست. باید برایت باج بیاورد، همچون سایر خدایان.

۳۷. او حتی باید مانند مانند پسران آن مقدس برایت باج آورد. او را همچون خراجی برایت خواهند آورد. او بی‌تردید به تو باج خواهد پرداخت. همچون زمانی که می‌بینی آن مقدسان (برایت خراج می‌آورند). آن مقدسان خراج‌گزاران تو هستند. او برایت هدیه‌ای خواهد آورد، همچنان که آن مقدسان برایت پیشکش می‌آورند. آنگاه به راستی که شاهزاده بعل قرین خشم و غضب خواهد بود.

۳۸. او در دستانش یک (سلاح) کشنده را خواهد داشت. در دست راستش یک شمشیر را.

۳۹. دست راستش را آفات دنبال می‌کند و دست چپش را اثرات گرفته است. تو چگونه می‌توانی

۴۰. به پیک‌های یهم، به سفیران قاضی نهر حمله‌ور شوی؟ یک پیک عصایی را در دست دارد که...

۴۱. ... و تو یک پیک را می‌کشی؟ کسی که در میان شان‌ه‌هایش کلام
سرورش را حمل می‌کند؟ و...

۴۲. ... آنگاه بی‌تردید بعل قرین خشم است. آنان بالکنهای انباشته از می را
دست نخورده رها خواهند کرد.

۴۳. ... پیک‌های یهم کشتزارها را شخم ناخورده باقی خواهند گذاشت،
سفیران قاضی نهر زمین را

۴۴. ... من خود به سرورت یهم، به اربابت قاضی

۴۵. نهر می‌گویم: سخن حداد انتقامجو را (بشنو)...

۴۶. ... تو به زانو در خواهی آمد... به دنبال یهم می‌روم...

...

Col. ii [from Smith]

...

...

در میان...

...

و بعل...

...

...

... حمله‌ور خواهم شد...

... شاه...

... می فرستد...

... زندگی...

... بعل؟...

...

...

...

...

Col. iv = A - Gordon: 68

۱. ... خانه‌ها... (یا:... قدرتم به لرزه در افتاد...) (یا:... بیرون بران... بکش...)
۲. ... بیرون نخواهم راند، گذشته از آن، اگر... (یا:... زندگی کرد... بی تردید بیرون خواهم راند... اگر پس از آن... برانم...)
۳. ... و بذر ویرانی در یهم نهفته است. و پستان مرگ در نزد یهم است.
۴. چونندگان بر قاضی نهر مستولی خواهند شد. آنجا کرمهای گرداگردش می‌لولند... آنجا شمشیر را نابود خواهم کرد.
۵. ... آن خانه را خواهم سوزاند. (قدرت ما دو نجیب‌زاده) بر زمین و بر خاک خواهد افتاد.

۶. به ندرت این سخنان از دهان او خارج می‌شود. این کلام از لبانش بیرون می‌تراود. آن زن صدایش را بلند می‌کند: او در چه زمانی نالید؟ بادا که فرو افتد

۷. پیش پای تختگاه شاهزاده یهم. کوتار و خاسیس پاسخ دادند: به راستی که من به تو گفته‌ام،

۸. ای شاهزاده بعل، بگذار برایت تکرار کنم، ای تازنده بر ابرها، اکنون دشمنانت را

۹. باید به قتل برسانی، ای بعل، اکنون باید دشمنانت را ریشه‌کن کنی.

۱۰. آنگاه پادشاهی‌ات را برای همیشه، سلطه‌ات را برای تمام نسلها به چنگ می‌آوری.

۱۱. آنجا کوتار دو جنگ‌افزار را پیش برد و نامشان را فرا خواند: نام تو، مال تو،

۱۲. یاگاریش است، تعقیب کننده. یاگاریش، یهم را تعقیب کن. یهم را تعقیب کن،

۱۳. بر اورنگش، قاضی نهر را (تعقیب کن) بر تختگاه سلطه‌اش. تو از دست بعل خواهی جهید همچون شاهینی

۱۴. از میان انگشتانش. به پشت شاهزاده یهم حمله‌ور شو، به میان شانه‌های

۱۵. قاضی نهر. جنگ‌افزار همچون شاهینی از دستان بعل جهید

۱۶. از میان انگشتانش. به پشت شاهزاده نهم حمله‌ور شد. به میان شانه‌های

قاضی

۱۷. نهر. اما یهم نیرومند بود، و فرو نیفتاد، مفصل‌هایش لرزید، ریختش در هم نریخت.

۱۸. کوتار دو جنگ‌افزار را فرود آورد و نامشان را اعلام کرد:

۱۹. نام تو، مال تو، آیاماری است، تازنده. آیاماری، بر یهم بتاز. بر یهم بتاز

۲۰. بر اورنگش، بر نهر (بتاز) بر تختگاه سلطه‌اش. پپر

۲۱. از دستان بعل، همچون شاهینی که از انگشتانش می‌پرد. بر کاسه‌ی سر

۲۲. شاهزاده یهم حمله کن، به میان چشمان قاضی نهر. بگذار یهم فرو بپاشد

و بر زمین فرو غلتد. و اسلحه از دست بعل پرید

۲۳. همچون شاهینی که از میان انگشتانش (می‌پرد)، اصابت کرد به کاسه‌ی

سر شاهزاده

۲۴. یهم، به میان چشمان قاضی نهر. یهم فرو ریخت. او در غلتید

۲۵. بر زمین. مفصل‌هایش لرزید، و ستون پشتش به رعشه در افتاد.

۲۶. آنگاه بعل او را بیرون کشید و یهم را قطعه قطعه ساخت. او به کار

قاضی نهر پایان داد.

۲۷. آتارت فریاد بر آورد: ای نیرومندترین بعل، شرمت باد

۲۸. شرمت باد ای تازنده بر ابرها، چون شاهزاده یهم اسیر ماست. چون

۲۹. قاضی نهر اسیر ماست. و همچنان که این سخنان از لبانش بیرون می‌آمد...

۳۰. نیرومندترین بعل به راستی شرمنده شد... و پاسخ داد...

۳۱. همانا یهم بی‌شک مرده است. سزاوار است که بعل سلطنت کند...

۳۲. آنگاه یهم آوا برآورد: لو، من به خوبی مرده‌ام! بی شک بعل سلطنت را از آن خود کرده است...

۳۳. گرما برای تیرها تضمین شده است و به راستی که بعل شاه خواهد بود.

۳۴. در حالی که یهم پاسخ می‌داد: لو، من به خوبی مرده‌ام. بی شک بعل سلطنت را از آن خود کرده است.

۳۵. همانا او فرمان خواهد راند. همانا (گرما) تضمین خواهد شد. و آن زن پاسخ داد...

۳۶. ای بعل، آنان... شاید که بعل بر ایشان فرمان راند...

۳۷. ... گرما بی شک تضمین شده است... همانا او فرمان خواهد راند...

۳۸. ... بر سرش...

۳۹. ... بر دستانش...

۴۰. ... در میان چشمانش...

گفتار سوم: سفر پیدایش تورات

متن سفر پیدایش روایت آفرینش را از دید قوم عبرانی به دست می‌دهد. این مردم در ابتدای کار شاخه‌ای از قبایل کنعانی بودند که در سراسر اقلیم میان کوه‌های آناتولی تا صحرای سینا پراکنده شده بودند. عبرانیان از نظر فرهنگ و سبک زندگی از مصریان و بعدتر از پارسها متأثر بودند. متن سفر پیدایش احتمالاً برای نخستین بار در قرن دهم پ.م نوشته شده و ویراست نهایی آن به اواخر قرن چهارم پ.م و دوران هخامنشی مربوط می‌شود.

سفر پیدایش بخشی از کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان است و به همین دلیل در دو هزاره‌ی گذشته به زبانهای یونانی و لاتین نیز ترجمه شده و ترجمه‌های یاد شده نیز نزد پیروان یهودی و مسیحی‌اش مقدس قلمداد می‌شده است. از این رو در اینجا اصل نسخه‌ی عبری را به همراه ترجمه‌های یونانی و لاتین به دست می‌دهم و بعد هر بند را جداگانه به پارسی بر می‌گردانم.

باب نخست

1 בְּרֵאשִׁית בָּרָא אֱלֹהִים אֶת הַשָּׁמַיִם וְאֶת הָאָרֶץ:

1 ἐν ἀρχῇ ἐποίησεν ὁ θεὸς τὸν οὐρανὸν καὶ τὴν γῆν

1 In principio creavit Deus cælum et terram.

در آغاز خداوند آسمان و زمان را بیافرید.

2 וְהָאָרֶץ הָיְתָה תֵהוֹ וְנְהוּ וְחֹשֶׁךְ עַל־פְּנֵי תְהוֹם וְרוּחַ אֱלֹהִים מְרַחֵף

עַל־פְּנֵי הַמַּיִם:

2 ἡ δὲ γῆ ἦν ἀόρατος καὶ ἀκατασκεύαστος καὶ σκότος ἐπάνω τῆς ἀβύσσου καὶ πνεῦμα θεοῦ ἐπεφέρετο ἐπάνω τοῦ ὕδατος

2 Terra autem erat inanis et vacua, et tenebræ erant super

faciem abyssi: et spiritus Dei ferebatur super aquas.

و زمین بی شکل بود و تهیا و ظلمت بر فراز چهره‌ی ژرفا بود و باد خداوند بر رخسار آبها می‌وزید.

3 וַיֹּאמֶר אֱלֹהִים יְהִי אוֹר וַיְהִי־אוֹר:

3 και εἶπεν ὁ θεός γενηθήτω φῶς και ἐγένετο φῶς

3 Dixitque Deus: Fiat lux. Et facta est lux.

و خداوند گفت نور باشد، و نور بود.

4 וַיַּרְא אֱלֹהִים אֶת־הָאוֹר כִּי־טוֹב וַיַּבְדֵּל אֱלֹהִים בֵּין הָאוֹר וּבֵין

הַחֹשֶׁךְ:

4 και εἶδεν ὁ θεός τὸ φῶς ὅτι καλόν και διεχώρισεν ὁ θεός ἀνὰ μέσον τοῦ φωτὸς και ἀνὰ μέσον τοῦ σκοτός

4 Et vidit Deus lucem quod esset bona: et divisit lucem a tenebris.

و خداوند دید که نور خوب است، و روشنایی را از ظلمت جدا ساخت.

5 וַיִּקְרָא אֱלֹהִים לְאוֹר יוֹם וּלְחֹשֶׁךְ לַיְלָה וַיְהִי־עֶרֶב וַיְהִי־בֹקֶר

יוֹם אֶחָד: פ

5 και ἐκάλεσεν ὁ θεός τὸ φῶς ἡμέραν και τὸ σκοτός ἐκάλεσεν νύκτα και ἐγένετο ἑσπέρα και ἐγένετο πρωί ἡμέρα μία

5 Appellavitque lucem Diem, et tenebras Noctem: factumque est vespere et mane, dies unus.

و خداوند نور را روز نامید و ظلمت را شب نامید، و بامداد و شام بود،

روز نخست.

6 וַיֹּאמֶר אֱלֹהִים יְהִי רָקִיעַ בְּתוֹךְ הַמַּיִם וַיְהִי מַבְדִּיל בֵּין מַיִם לַמַּיִם:

6 και εἶπεν ὁ θεός στερέωμα ἐν μέσῳ τοῦ ὕδατος και ἔστω διαχωρίζον ἀνὰ μέσον ὕδατος και ὕδατος και ἐγένετο οὕτως

6 Dixit quoque Deus: Fiat firmamentum in medio aquarum: et dividat aquas ab aquis.

6. و خدا گفت سپهری باشد در میان آبها و آبها را از آبها جدا کند.

7 וַיַּעַשׂ אֱלֹהִים אֶת־הַרְקִיעַ וַיַּבְדֵּל בֵּין הַמַּיִם אֲשֶׁר מִתַּחַת לָרְקִיעַ וּבֵין

הַמַּיִם אֲשֶׁר מֵעַל לָרְקִיעַ וַיְהִי־כֵן:

7 και ἐποίησεν ὁ θεὸς τὸ στερέωμα καὶ διεχώρισεν ὁ θεὸς ἀνὰ μέσον τοῦ ὕδατος ὃ ἦν ὑποκάτω τοῦ στερεώματος καὶ ἀνὰ μέσον τοῦ ὕδατος τοῦ ἐπάνω τοῦ στερεώματος

7 Et fecit Deus firmamentum, divisitque aquas, quæ erant sub firmamento, ab his, quæ erant super firmamentum. Et factum est ita.

و خدا سپهر را بساخت و آبهای زیر سپهر را از آبهای بالای سپهر جدا کرد و چنین شد.

8 וַיִּקְרָא אֱלֹהִים לָרְקִיעַ שָׁמַיִם וַיְהִי־עֶרֶב וַיְהִי־בֹקֶר יוֹם שְׁנִי: פ

8 και ἐκάλεσεν ὁ θεὸς τὸ στερέωμα οὐρανόν καὶ εἶδεν ὁ θεὸς ὅτι καλόν καὶ ἐγένετο ἑσπέρα καὶ ἐγένετο πρωὶ ἡμέρα δευτέρα

8 Vocavitque Deus firmamentum, Cælum: et factum est vespere et mane, dies secundus.

و خدا سپهر را آسمان نامید و شام بود و بامداد بود، روز دوم.

9 וַיִּאמֶר אֱלֹהִים יִקְווּ הַמַּיִם מִתַּחַת הַשָּׁמַיִם אֶל־מְקוֹם אֶחָד וַתֵּרָא

הַיַּבְשָׁה וַיְהִי־כֵן:

9 και εἶπεν ὁ θεός συναχθήτω τὸ ὕδωρ τὸ ὑποκάτω τοῦ οὐρανοῦ εἰς συναγωγὴν μίαν καὶ ὀφθήτω ἡ ξηρὰ καὶ ἐγένετο οὕτως καὶ συνήχθη τὸ ὕδωρ τὸ ὑποκάτω τοῦ οὐρανοῦ εἰς τὰς συναγωγὰς αὐτῶν καὶ ὤφθη ἡ ξηρὰ

9 Dixit vero Deus: Congregentur aquæ, quæ sub cælo sunt, in locum unum: et appareat arida. Et factum est ita.

و خدا گفت آبهای زیر آسمان در یک جا جمع شود و خشکی ظاهر گردد و چنین شد.

10 וַיִּקְרָא אֱלֹהִים לַיַּבְשָׁה אֶרֶץ וּלְמַקְנֵה הַמַּיִם קָרָא יַמִּים וַיִּרְא

אֱלֹהִים כִּי־טוֹב:

10 και ἐκάλεσεν ὁ θεὸς τὴν ξηρὰν γῆν καὶ τὰ συστήματα τῶν

υδάτων ἐκάλεσεν θαλάσσης καὶ εἶδεν ὁ θεὸς ὅτι καλόν

10 Et vocavit Deus aridam Terram, congregationesque aquarum appellavit Maria. Et vidit Deus quod esset bonum.

و خدا خشکی را زمین نامید و توده‌ی آبها را دریا نامید و خدا دید که نیکو است.

11 וַיֹּאמֶר אֱלֹהִים תְּדַשָּׂא הָאָרֶץ דְּשָׂא עֵשֶׂב מִזְרִיעַ זְרַע עֵץ פְּרִי עֵץ

פְּרִי לְמִינֵו אֲשֶׁר זָרְעוּבוּ עַל־הָאָרֶץ וַיְהִי־כֵן:

11 καὶ εἶπεν ὁ θεὸς βλαστησάτω ἡ γῆ βοτάνην χόρτου σπεῖρον σπέρμα κατὰ γένος καὶ καθ' ὁμοιότητα καὶ ξύλον κάρπιμον ποιοῦν καρπὸν οὗ τὸ σπέρμα αὐτοῦ ἐν αὐτῷ κατὰ γένος ἐπὶ τῆς γῆς καὶ ἐγένετο οὕτως

11 Et ait: Germinet terra herbam virentem, et facientem semen, et lignum pomiferum faciens fructum juxta genus suum, cujus semen in semetipso sit super terram. Et factum est ita.

و خدا گفت زمین گیاهان را بر روی زمین برویاند، علفی که تخم بیاورد و درخت میوه‌ای که موافق گونه‌ی خود میوه بیاورد، که تخمش در آن باشد، و چنین شد.

12 וַתּוֹצֵא הָאָרֶץ דְּשָׂא עֵשֶׂב מִזְרִיעַ זְרַע לְמִינֵהוּ וַעֲץ עֵץ־פְּרִי³

אֲשֶׁר זָרְעוּבוּ לְמִינֵהוּ וַיֵּרָא אֱלֹהִים פֶּי־טוֹב:

12 καὶ ἐξήνεγκεν ἡ γῆ βοτάνην χόρτου σπεῖρον σπέρμα κατὰ γένος καὶ καθ' ὁμοιότητα καὶ ξύλον κάρπιμον ποιοῦν καρπὸν οὗ τὸ σπέρμα αὐτοῦ ἐν αὐτῷ κατὰ γένος ἐπὶ τῆς γῆς καὶ εἶδεν ὁ θεὸς ὅτι καλόν

12 Et protulit terra herbam virentem, et facientem semen juxta genus suum, lignumque faciens fructum, et habens unumquodque sementem secundum speciem suam. Et vidit Deus quod esset bonum.

و زمین گیاهان را برویاند، علفی که سازگار با گونه‌ی خود تخم بیاورد و درخت میوه‌داری که تخمش در آن سازگار با گونه‌ی خود باشد، و خدا دید

که نیکوست.

13 וַיְהִי־עֶרֶב וַיְהִי־בֹקֶר יוֹם שְׁלִישִׁי: פ

13 και ἐγένετο ἑσπέρα και ἐγένετο πρωί ἡμέρα τρίτη

13 Et factum est vespere et mane, dies tertius.

13. و شام بود و بامداد بود، روز سوم.

14 וַיִּבְרָא אֱלֹהִים יְהִי מְאֹרֹת בְּרָקִיעַ הַשָּׁמַיִם לְהַבְדִּיל בֵּין הַיּוֹם וּבֵין

הַלַּיְלָה וְהַיּוֹם לְאֹתֹת וּלְמוֹעֲדִים וּלְיָמִים וּשְׁנָיִם:

14 και εἶπεν ὁ θεός γενηθήτωσαν φωστῆρες ἐν τῷ στερεώματι τοῦ οὐρανοῦ εἰς φαῦσιν τῆς γῆς τοῦ διαχωρίζειν ἀνά μέσον τῆς ἡμέρας και ἀνά μέσον τῆς νυκτός και ἔστωσαν εἰς σημεῖα και εἰς καιροὺς και εἰς ἡμέρας και εἰς ἐνιαυτοὺς

14 Dixit autem Deus: Fiant luminaria in firmamento caeli, et dividant diem ac noctem, et sint in signa et tempora, et dies et annos:

و خدا گفت نورافشانان (اختران) در سپهر آسمان باشند تا روز و شب را

جدا کنند و نشانه‌هایی برای زمانها و روزها و سالها باشند.

15 וְהָיוּ לְמְאֹרֹת בְּרָקִיעַ הַשָּׁמַיִם לְהָאִיר עַל־הָאָרֶץ וַיְהִי־כֵן:

15 και ἔστωσαν εἰς φαῦσιν ἐν τῷ στερεώματι τοῦ οὐρανοῦ ὥστε φαίνειν ἐπὶ τῆς γῆς και ἐγένετο οὕτως

15 ut luceant in firmamento caeli, et illuminent terram. Et factum est ita.

و نورافشانان در سپهر آسمان باشند تا به زمین روشنایی دهند و چنین

شد.

16 וַיַּעַשׂ אֱלֹהִים אֶת־שָׁמַיִ הַמְּאֹרֹת הַגְּדֹלִים אֶת־הַמְּאֹרֹת הַגְּדֹלֹת

לְמַמְשָׁלַת הַיּוֹם וְאֶת־הַמְּאֹרֹת הַקְּטָנִים לְמַמְשָׁלַת הַלַּיְלָה וְאֵת הַכּוֹכָבִים:

16 και ἐποίησεν ὁ θεός τοὺς δύο φωστῆρας τοὺς μεγάλους τὸν φωστῆρα τὸν μέγαν εἰς ἀρχὰς τῆς ἡμέρας και τὸν φωστῆρα τὸν ἐλάσσων εἰς ἀρχὰς τῆς νυκτός και τοὺς ἀστέρας

16 Fecitque Deus duo luminaria magna: luminare majus, ut præset diei: et luminare minus, ut præset nocti: et stellas.

و خدا دو نورافشان بزرگ ساخت، نورافشان بزرگتر را برای پادشاهی روز و نورافشان کوچکتر را برای پادشاهی شب و ستارگان.

17 וַיִּתֵּן אֱלֹהִים בְּרָקִיעַ הַשָּׁמַיִם לְהָאִיר עַל-הָאָרֶץ:

17 και ἔθετο αὐτοὺς ὁ θεὸς ἐν τῷ στερεώματι τοῦ οὐρανοῦ ὥστε φαίνειν ἐπὶ τῆς γῆς

17 Et posuit eas in firmamento caeli, ut lucerent super terram,

و خدا آنها را در سپهر آسمان گذاشت تا به زمین روشنایی دهند

18 וְלִמְשַׁלֵּי בַיּוֹם וּבַלַּיְלָה וְלְהַבְדִּיל בֵּין הָאֹר וּבֵין הַחֹשֶׁךְ וַיִּרְא

אֱלֹהִים כִּי-טוֹב:

18 και ἄρχειν τῆς ἡμέρας καὶ τῆς νυκτὸς καὶ διαχωρίζειν ἀνὰ μέσον τοῦ φωτὸς καὶ ἀνὰ μέσον τοῦ σκοτὸς καὶ εἶδεν ὁ θεὸς ὅτι καλόν

18 et præessent diei ac nocti, et dividerent lucem ac tenebras. Et vidit Deus quod esset bonum.

و تا بر روز و شب فرمان برانند و روشنایی را از تاریکی جدا کنند و خدا

دید که نیکوست.

19 וַיְהִי-עֶרֶב וַיְהִי-בֹקֶר יוֹם רְבִיעִי: פ

19 και ἐγένετο ἑσπέρα καὶ ἐγένετο πρωὶ ἡμέρα τετάρτη

19 Et factum est vespere et mane, dies quartus.

و شام بود و بامداد بود، روز چهارم.

20 וַיֹּאמֶר אֱלֹהִים יִשְׂרָצוּ הַמַּיִם שָׂרָץ גֹּפֶשׁ תִּיָּה וְעוֹף יַעֲוֹף

עַל-הָאָרֶץ עַל-פְּנֵי רְקִיעַ הַשָּׁמַיִם:

20 και εἶπεν ὁ θεὸς ἐξαγαγέτω τὰ ὕδατα ἐρπετὰ ψυχῶν ζωσῶν καὶ πετεινὰ πετόμενα ἐπὶ τῆς γῆς κατὰ τὸ στερέωμα τοῦ οὐρανοῦ καὶ ἐγένετο οὕτως

20 Dixit etiam Deus: Producant aquæ reptile animæ viventis, et

volatile super terram sub firmamento cæli.

و خدا گفت آنها به انبوه جانوران پر شود و پرندگان بر بالای زمین بر روی سپهر آسمان پرواز کنند.

21 וַיִּבְרָא אֱלֹהִים אֶת-הַתַּיִם הַגְּדֹלִים וְאֶת כָּל-נֶפֶשׁ הַחַיָּה הַרְמֹשֶׁת אֲשֶׁר שָׂרְצוּ הַמַּיִם לְמִינֵהֶם וְאֶת כָּל-עוֹף כַּנָּף לְמִינֵהוּ וַיִּרְא אֱלֹהִים כִּי-טוֹב:

21 και ἐποίησεν ὁ θεὸς τὰ κήτη τὰ μεγάλα καὶ πᾶσαν ψυχὴν ζώων ἐρπετῶν ἃ ἐξήγαγεν τὰ ὕδατα κατὰ γένη αὐτῶν καὶ πᾶν πετεινὸν πτερωτὸν κατὰ γένος καὶ εἶδεν ὁ θεὸς ὅτι καλὰ

21 Creavitque Deus cete grandia, et omnem animam viventem atque motabilem, quam produxerant aquæ in species suas, et omne volatile secundum genus suum. Et vidit Deus quod esset bonum.

پس خدا نهنگهای بزرگ آفرید و همه‌ی جانوران خزنده را که آنها از آنها موافق گونه‌هایشان پر شد و همه‌ی پرندگان بالدار را بسته به گونه‌هایشان، و خدا دید که نیکوست.

22 וַיְבָרֶךְ אֹתָם אֱלֹהִים לֵאמֹר פְּרוּ וּרְבוּ וּמְלֵאוּ אֶת-הַמַּיִם בַּיַּמִּים וְהָעוֹף יִרֶב בָּאָרֶץ:

22 και ηὐλόγησεν αὐτὰ ὁ θεὸς λέγων αὐξάνεσθε καὶ πληθύνεσθε καὶ πληρώσατε τὰ ὕδατα ἐν ταῖς θαλάσσαις καὶ τὰ πετεινὰ πληθυνέσθωσαν ἐπὶ τῆς γῆς

22 Benedixitque eis, dicens: Crescite, et multiplicamini, et replete aquas maris: avesque multiplicentur super terram.

و خدا آنها را برکت داد و گفت بارور و پرشمار شوید و آبهای دریا را پر سازید، و پرندگان در زمین پرشمار شوند.

23 וַיְהִי-עֶרְבַּב וַיְהִי-בֹקֶר יוֹם חַמִּישִׁי: פ

23 και ἐγένετο ἑσπέρα καὶ ἐγένετο πρωὶ ἡμέρα πέμπτη

23 Et factum est vespere et mane, dies quintus.

و شام بود و بامداد بود، روز پنجم.

24 וַיֹּאמֶר אֱלֹהִים תּוֹצֵא הָאָרֶץ גִּפְשׁ חַיָּה לְמִינָהּ בְּהֵמָה וְרֶמֶשׂ

וְחַיִּית־וְאָרֶץ לְמִינָהּ וַיְהִי־כֵן:

24 και εἶπεν ὁ θεὸς ἐξαγαγέτω ἡ γῆ ψυχὴν ζῶσαν κατὰ γένος τετράποδα καὶ ἔρπετα καὶ θηρία τῆς γῆς κατὰ γένος καὶ ἐγένετο οὕτως

24 Dixit quoque Deus: Producat terra animam viventem in genere suo, jumenta, et reptilia, et bestias terræ secundum species suas. Factumque est ita.

و خدا گفت زمین جانوران را سازگار با گونه‌هایشان بیرون آورد،

چهارپایان و حشرات و جانوران زمین، بر اساس گونه‌هایشان، و چنین شد.

25 וַיַּעַשׂ אֱלֹהִים אֶת־חַיֵּי הָאָרֶץ לְמִינָהּ וְאֶת־הַבְּהֵמָה לְמִינָהּ וְאֶת־

כָּל־רֶמֶשׂ הָאֲדָמָה לְמִינָהּ וַיֵּרָא אֱלֹהִים כִּי־טוֹב:

25 και ἐποίησεν ὁ θεὸς τὰ θηρία τῆς γῆς κατὰ γένος καὶ τὰ κτήνη κατὰ γένος καὶ πάντα τὰ ἔρπετα τῆς γῆς κατὰ γένος αὐτῶν καὶ εἶδεν ὁ θεὸς ὅτι καλὰ

25 Et fecit Deus bestias terræ juxta species suas, et jumenta, et omne reptile terræ in genere suo. Et vidit Deus quod esset bonum,

پس خدا جانوران زمین را با گونه‌هایشان بساخت و چهارپایان را با

گونه‌هایشان و همه‌ی حشرات زمین را با گونه‌هایشان و خدا دید که نیکوست.

26 וַיֹּאמֶר אֱלֹהִים גַּעֲשֶׂה אָדָם בְּצַלְמִנוּ כְּדְמוּתֵנוּ וַיִּרְדּוּ בְדִגְתַּי הַיָּם

וּבַעֲזוֹי הַשָּׁמַיִם וּבְבְהֵמָה וּבְכָל־הָאָרֶץ וּבְכָל־הָרֶמֶשׂ הָרֹמֵשׂ עַל־הָאָרֶץ:

26 και εἶπεν ὁ θεὸς ποιήσωμεν ἄνθρωπον κατ' εἰκόνα ἡμετέραν καὶ καθ' ὁμοίωσιν καὶ ἀρχέτωσαν τῶν ἰχθύων τῆς θαλάσσης καὶ τῶν πετεινῶν τοῦ οὐρανοῦ καὶ τῶν κτηνῶν καὶ πάσης τῆς γῆς καὶ πάντων τῶν ἔρπετῶν τῶν ἐρπόντων ἐπὶ τῆς γῆς

26 et ait: Faciamus hominem ad imaginem et similitudinem nostram: et præsit piscibus maris, et volatilibus cæli, et bestiis, universæque terræ, omnique reptili, quod movetur in terra.

و خدا گفت آدم را بر صورت ما و موافق و شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان

دریا و پرندگان آسمان و چهارپایان و بر تمامی زمین و همه‌ی حشراتی که بر زمین می‌خزند حکومت نماید.

27 וַיִּבְרָא אֱלֹהִים אֶת-הָאָדָם בְּצַלְמוֹ בְּצַלְם אֱלֹהִים בָּרָא אֹתוֹ זָכָר

וּנְקֵבָה בְּרָא אֹתָם:

27 και ἐποίησεν ὁ θεὸς τὸν ἄνθρωπον κατ' εἰκόνα θεοῦ ἐποίησεν αὐτόν ἄρσεν και θήλυ ἐποίησεν αὐτοῦς

27 Et creavit Deus hominem ad imaginem suam: ad imaginem Dei creavit illum, masculinum et feminam creavit eos.

پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید. ایشان

را نر و ماده آفرید.

28 וַיְבָרֶךְ אֹתָם אֱלֹהִים וַיֹּאמֶר לָהֶם אֱלֹהִים פְּרוּ וּרְבוּ וּמְלְאוּ

אֶת-הָאָרֶץ וּכְבֹשׁוּהָ וּרְאוּ בְדִגַּת הַיָּם וּבְעוֹף הַשָּׁמַיִם וּבְכָל-חַיַּי הָרֶמֶשׂוֹת עַל-הָאָרֶץ:

28 και ηὐλόγησεν αὐτοὺς ὁ θεὸς λέγων αὐξάνεσθε και πληθύνεσθε και πληρώσατε τὴν γῆν και κατακυριεύσατε αὐτῆς και ἄρχετε τῶν ἰχθύων τῆς θαλάσσης και τῶν πετεινῶν τοῦ οὐρανοῦ και πάντων τῶν κτηνῶν και πάσης τῆς γῆς και πάντων τῶν ἔρπετων τῶν ἔρπόντων ἐπὶ τῆς γῆς

28 Benedixitque illis Deus, et ait: Crescite et multiplicamini, et replete terram, et subjicite eam, et dominamini piscibus maris, et volatilibus caeli, et universis animantibus, quæ moventur super terram.

و خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت بارور و پرشمار شوید و

زمین را پر سازید و بر آن چیره گردید و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و

همه‌ی جانورانی که بر زمین می‌خزند فرمان برانید.

29 וַיֹּאמֶר אֱלֹהִים הִנֵּה נָתַתִּי לָכֶם אֶת-כָּל-עֵשְׂבוֹ זֶרַע זָרַע אֲשֶׁר עַל-פְּנֵי

כָּל-הָאָרֶץ וְאֶת-כָּל-עֵצֵי אֲשֶׁר-בּוֹ פְּרִיעוּ זֶרַע זָרַע לָכֶם יְהִי לְאֶכְלָה:

29 και εἶπεν ὁ θεὸς ἰδοὺ δέδωκα ὑμῖν πᾶν χόρτον σπόριμον

σπεῖρον σπέρμα ὃ ἐστὶν ἐπάνω πάσης τῆς γῆς καὶ πᾶν ξύλον ὃ ἔχει ἐν ἑαυτῷ καρπὸν σπέρματος σπορίμου ὑμῖν ἔσται εἰς βρωσιν

29 Dixitque Deus: Ecce dedi vobis omnem herbam afferentem semen super terram, et universa ligna quæ habent in semetipsis sementem generis sui, ut sint vobis in escam:

و خدا گفت همانا تمام علفهای تخم‌داری که بر تمام روی زمین است و تمام درختهایی که در آنها میوه‌ی تخم‌دار است به شما دادم تا برای شما خوراک باشد.

30 וְלִכְלִיתֶינָהּ אֶת־כָּל־עֹרֹף הַשָּׁמַיִם וְלִכְלֹא רוּמֵשׁ עַל־הָאָרֶץ

אֲשֶׁר־בּוֹ נִפְשׁ חַיָּה אֶת־כָּל־יִרְקָה עֹשֵׂב לְאֹכְלָהּ וְיַהֲיֶי־הֶן:

30 καὶ πᾶσι τοῖς θηρίοις τῆς γῆς καὶ πᾶσι τοῖς πετεινοῖς τοῦ οὐρανοῦ καὶ παντὶ ἔρπετῷ τῷ ἔρποντι ἐπὶ τῆς γῆς ὃ ἔχει ἐν ἑαυτῷ ψυχὴν ζωῆς πάντα χόρτον χλωρὸν εἰς βρωσιν καὶ ἐγένετο οὕτως

30 et cunctis animantibus terræ, omnique volucris cæli, et universis quæ moventur in terra, et in quibus est anima vivens, ut habeant ad vescendum. Et factum est ita.

و به همهی جانوران زمین و همهی پرنندگان آسمان و به همهی حشرات زمین که در آنها زندگی است، هر علف سبز را برای خوراک دادم و چنین شد.

31 וַיִּרְא אֱלֹהִים אֶת־כָּל־אֲשֶׁר עָשָׂה וְהִנֵּה טוֹב מְאֹד וְיַהֲיֶי־עֶרֶב

וְיַהֲיֶי־בֹקֶר יוֹם הַשְּׁשִׁי: פ

31 καὶ εἶδεν ὁ θεὸς τὰ πάντα ὅσα ἐποίησεν καὶ ἰδοὺ καλὰ λίαν καὶ ἐγένετο ἑσπέρα καὶ ἐγένετο πρωὶ ἡμέρα ἕκτη

31 Viditque Deus cuncta quæ fecerat, et erant valde bona. Et factum est vespere et mane, dies sextus.

و خدا هرچه ساخته بود دید و همانا بسیار نیکو بود و شام بود و بامداد بود، روز ششم.

گنتار چهارم: نسخه‌ی یونانی نبرد آغازین

گذشته از روایت‌های سامی آفرینش که مرور کردیم، روایتِ هسیود از پیدایش جهان که در کتاب زایش خدایان آمده نیز شایان توجه است. این متن منظومه‌ایست که به زبان یونانی سروده شده است. از این رو از نظر ساختار به حماسه‌ی بعل و انومالیش که شعری منظوم هستند شباهت دارد. با این وجود به خاطر آن که در زبانی هند و اروپایی تدوین شده با متونی که تا اینجا دیدیم تفاوت دارد. به احتمال زیاد هسیود زایش خدایان را در قرن ششم پ.م و اواخر دوران مادها سروده است. گویش آن ایونی است و استخوان‌بندی مفهومی آن از اساطیر آفرینش فنیقی وامگیری شده است. به همین دلیل هم مفاهیم کلیدی و عناصر اصلی مورد اشاره‌اش با آنچه در سایر متون دیدیم شباهت دارد. در اینجا تنها بندهای ابتدایی مربوط به پیدایش کیهان را نقل و ترجمه می‌کنم^۱:

Ἡ τοι μὲν πρότιστα Χάος γένετ', αὐτὰρ ἔπειτα
 Γαῖ' εὐρύστερνος, πάντων ἕδος ἀσφαλὲς αἰεὶ
 [ἀθανάτων, οἱ ἔχουσι κάρη νιφόεντος Ὀλύμπου,
 Τάρταρά τ' ἠερόεντα μυχῶ χθονὸς εὐρουδείης,]
 ἦ δ' Ἔρος, ὃς κάλλιστος ἐν ἀθανάτοισι
 θεοῖσι,
 λυσιμελής, πάντων δὲ θεῶν πάντων τ' ἀνθρώπων
 δάμναται ἐν στήθεσσι νόον καὶ ἐπίφρονα βουλήν.
 Ἐκ Χάεος δ' Ἔρεβός τε μέλαινά τε Νὺξ ἐγένοντο·
 Νυκτὸς δ' αὖτ' Αἰθήρ τε καὶ Ἡμέρη ἐξεγένοντο,
 οὓς τέκε κυσάμενη Ἐρέβει φιλόττη μιγεῖσα.

^۱ Hesiod, Theogonia , 125-116.

"حقیقت آن است که در آغاز آشوب (خائوس: Χάος) وجود داشت. اما بعد زمین (گایا: Γαῖ) شکوفا شد، که به یقین زیربنای همه‌ی چیزهاست. این همه در آن (زمین) بودند: آن نامیرایان که بر قله‌های پربرف المپ منزل دارند، و جهان زیرین (تارتاروس) تاریک در اعماق زمین دارای راههای پهناور. و مهر (اروس: Ἔρος)، که در میان خدایان نامیرا عادل‌ترین و راست‌ترین (κάλλιστος) است، که بازوان و پاها را بی‌حس می‌کند و بر ذهن چیره می‌شود و مشاور خردمند تمام ایزدان و همه‌ی مردمان است. از آشوب بود که اربوس^۱ (Ἔρεβός) و شب سیاه پدید آمد. و چون شب مهرورزانه با اربوس درآمیخت و یگانه شد، از وی آذر (ائیر: Αἰθήρ) و روز زاده شد."

Ἐνθα δὲ γῆς δνοφερῆς καὶ Ταρτάρου ἠερόεντος
 πόντου τ' ἀτρυγέτοιο καὶ οὐρανοῦ ἀστερόεντος
 ἐξεῖς πάντων πηγαὶ καὶ πείρατ' ἕασιν
 ἀργαλέ' εὐρώεντα, τὰ τε στυγέουσι θεοὶ περ,
 χάσμα μέγ', οὐδέ κε πάντα τελεσφόρον εἰς
 ἑνιαυτὸν

οὐδας ἴκοιτ', εἰ πρῶτα πυλέων ἔντοσθε γένοιτο.

" و آنجا، همه‌ی سرچشمه‌ها و فرجام‌های زمین درخشان و جهان زیرین (تارتاروس) مه‌گرفته و دریای بارآور و آسمان پرستاره با نظم و ترتیب خاص خود قرار داشتند، چندان نمود و نفرت‌انگیز که حتا ایزدان را نیز ناخوشنود می‌کرد.

خلیجی بزرگ در آنجا بود، و اگر انسانی در میان آن دروازه‌ها قرار می‌گرفت، تا زمانی یک سال کامل به پایان نرسد، به کف زمین نمی‌رسید.

^۱ Erebus

وآنگهی انفجارهایی وحشتناک و پیاپی او را از این راه به آن راه پرتاب می‌کرد. و این وضع شگفت حتماً برای ایزدان نامیرا نیز هراس‌انگیز بود!^۱

گفتار پنجم: مرده‌نام شمعون

در میان متون اساطیری‌ای که به مردوک و اسطوره‌ی آفرینش بابلی می‌پردازند. یک فصل از کتابی غریب نیز شایان ذکر است. هم از آن رو که بسط و توسعه‌ای از فصل هفتم انومالیش است، و هم بدان دلیل که در دوران معاصر نوشته شده و بنابراین دیرپا بودن این سنت روایی را نشان می‌دهد. متن مورد نظر «مرده‌نام شمعون»^۲ نام دارد و در واقع یک کتاب آموزش جادوگری است. نویسنده‌اش ناشناخته است، اما در میانه‌ی قرن بیستم میلادی در اروپا نوشته شده است و برخی از پژوهندگان نویسنده‌اش را عارفی رازورز به نام پیتر لوند^۳ می‌دانند.^۴ نویسنده در کتاب ادعا کرده که آموزه‌هایی مرموز و باستانی را که به تمدن سومری تعلق داشته دریافت کرده و آن را منتشر کرده است. اما محتوای متن بیشتر از اساطیر بابلی و آشوری متأثر است، تا روایت‌های کهنتر و ساده‌تر سومری. کتاب همچنین از آرای داستان نویسی رازورز به نام لاوکرافت الهام گرفته است، که در ۱۹۲۲ م. برای نخستین بار عبارت «مرده‌نام» (Necronomicon) را برای اشاره به کتابهای آموزش جادوگری به کار گرفت.

^۱ Hesiod, Theogonia , 736-740.

^۲ Simon Necronomicon

^۳ Peter Levenda

^۴ Harms, 2003.

این کتاب برای نخستین بار در سال ۱۹۷۷ م. به زبان آلمانی منتشر شد و نامش به آلمانی "قدرت مار" بود. چاپ نخست آن در ۶۶۶ نسخه با جلد چرمی انجام گرفت. کمی بعد چاپ دومی با ۳۳۳۳ نسخه منتشر شد و از آن پس چاپ این کتاب متوقف نشده و تا به حال هشتصد هزار نسخه از آن به فروش رفته است.^۱ در این کتاب فصلی به نام پنجاه نام مردوک وجود دارد که آشکارا رونوشتی از فصل هفتم انوما الیش است و نشان می‌دهد که این متن بابلی بعد از حدود دو و نیم هزاره همچنان نزد گروهی از مردم قدرت جادویی و نقش آیینی خود را حفظ کرده است. افزوده‌ی اصلی این متن به فصل بابلی نمادها و نشانه‌هایی است که مقدس دانسته شده‌اند و هرکدام‌شان به یکی از نامهای مردوک منسوب شده است.

^۱ Simon, 2006: 246.

فصل دوم: ایزدان سودمند و زیانکار

گفتار اول: آشوبِ تیامت

تیامت دو سویه‌ی متفاوت و ناهمگون دارد. از سویی روایت بندهای نخستین انوما الیش نشان می‌دهد که او را به همراه آپسو در ابتدای کار ایزدی آفریننده و زاینده می‌دانسته‌اند که نقشی همچون مادرِ زندگان در آیین مانی را عهده‌دار بوده و به عنوان آفریدگار مادینه‌ی ازلی نقشی مثبت و مهم را در خلق هستی ایفا می‌کرده است. پیوند او و آپسو و در آمیختن آبهایشان با هم، به روشنی نمونه‌ای از ازدواج مقدس (hieros gamos) است که به خلق جهان از راه زاد و ولد منتهی می‌شود.

در دورانی متاخرتر، شاید به دنبال پیچیده‌تر شدنِ الگوی شهرنشینی و ظهور طبقه‌ی جنگاورانِ حرفه‌ای، شکلی از مردسالاری در نظام اسطوره‌ای جوامع باستانی میانرودان رایج شده، که تیامت و جفتِ کهنسالش آپسو را طرد می‌کرده، و نسلی جوانتر از ایزدان جنگاور و دلیر را جایگزین ایشان می‌دانسته است. در این زمینه بوده که تیامت همچون نمودی از آشوب و

هاوی‌ی نخستین قلمداد شده است. چیرگی انکی بر آپسو و مردوک بر تیامت به سادگی رونوشتی از یک داستان عمومی و دیرینه است که غلبه‌ی ایزدی جوان و جنگاور بر والدِ فرتوت و دیرینه‌اش را نشان می‌دهد. روایتی که در غلبه‌ی اهریمن بر گیتی پس از زاده شدنش از زروان، و پیروزی زئوس بر خرونوس نیز نمونه‌هایش را می‌بینیم.

یکی از الگوهای خلقت هستی، چیرگی نظم بر آشوب است که امروز در منابع اسطوره‌شناسانه بیشتر با کلیدواژه‌ی آلمانی *chaoskampf* (جنگ با آشوب) شهرت یافته است. درباره‌ی همسانی تیامت و آشوب تردیدی وجود ندارد و تمام منابع اصلی اسطوره‌شناسی در این مورد توافق دارند.^۱ این آشوب همان است که در روایت هسیود خائوس (*χάος*) نامیده شده بود و منظور از آن تهیا و فضایی بی‌شکل بود که در آغاز آفرینش پس از فاصله گرفتن زمین از آسمان پدیدار شد. این کلمه از ریشه‌ی هند و اروپایی **ghen-* بر ساخته شده که «گشودن، باز کردن و فضا دادن» معنی می‌دهد است و بقایای آن را در کلمه‌ی انگلیسی *yawn* به معنای خمیازه کشیدن می‌توان دید. نخستین اشاره به خائوس در کتاب زایش خدایان هسیود دیده می‌شود. در این متن خائوس ماده‌ی اولیه‌ی خام و بی‌شکلی است که جهان را با تمایز یافتنش پدید می‌آورد. هرچند خوانش اریک وویگلین^۲ از این متن به گونه‌ایست که گویا سخن از خلق از عدم در میان است، کمابیش به همان شکلی که در سفر پیدایش تورات می‌بینیم.^۳ این برداشت البته به نظم

^۱ Dalley, 1987: 329.

^۲ Eric Voegelin (3 January 1901 – 19 January 1985)

^۳ Webb, 2005.

نادرست است. چون مفهوم خلق از عدم به نسبت متاخر است و در منابع قرون نهم تا پنجم پ.م که دوران تدوین زایش خدایان تا تورات و است، اثری از آن در منابع باستانی - حتی در خود تورات! - نمی‌بینیم. این مفهوم در قرن اول پ.م رواج یافت و تا قرن دوم میلادی که آبای کلیسا آن را در الاهیات مسیحی نهادینه کردند، همچنان نظریه‌ای حاشیه‌ای باقی مانده بود. در تمام روایتهای یاد شده، تقابل میان نیروهای نظم و آشوب به دو جهت بالا و پایین منسوب می‌شود. نخستین آیه‌ی سفر پیدایش به خوبی این تقابل را نشان می‌دهد:

בְּרֵאשִׁית בָּרָא אֱלֹהִים אֶת הַשָּׁמַיִם וְאֶת הָאָרֶץ:

ἐν ἀρχῇ ἐποίησεν ὁ θεὸς τὸν οὐρανὸν καὶ τὴν γῆν

In principio creavit Deus cælum et terram.

در اینجا هم نخستین آفریده‌ها آسمان (שָׁמַיִם / cælum / οὐρανὸν) است

که در برابر زمین (הָאָרֶץ / γῆν / terram) قرار می‌گیرد.

چنان که از مرور متون باستانی بر می‌آید، در ادیان باستانی ایران زمین و سرزمینهای همسایه، نمونه‌های زیادی از جنگ با آشوب وجود داشته و در همه‌شان به همین ترتیب نیرویی زیرین و زمینی با نیرویی فرازین و مربوط به هوا درگیر نبرد بوده است. در حماسه‌ی بعل خواندیم که ایزدی اوگاریتی - فنیقی به نام بعل بر دیوی به نام یم چیره می‌شود که همان اقیانوس اولیه است و نامش هم در فارسی وامگیری شده و کلمه‌ی یم در معنای دریا را پدید آورده است. یم در اصل کلمه‌ای کنعانی به معنای رود/

¹ May, 1978: 151f.

دریا است که در زبان عبری در قالب 'ם به همین معنا باقی مانده است. لقب دیگر او داور یا قاضی نَهَر (رود) بوده است.

نزد مردم اوگاریت، یم ایزدی بدخواه و ویرانگر بوده که با آبها پیوند داشته است و خلقت جهان با نبرد ازلی او و ایزدِ توفان بعل - آغاز می‌شود. ایزدان اولیه یم را به خاطر کردارهای مخربش از آسمان و کوه مقدس سَپَّان (جبل عَقْرا) راندند. یم معمولا به صورت مار یا اژدهایی هفت سر نمایش داده می‌شود. در اساطیر فنیقی، یم فرزند خدای آسمان ال- بود و با ایزدِ توفان که بعل حداد نام داشت و فرزند ایزد دیگری به نام داگون بود، دشمنی داشت.

در روایت‌های شهر اوگاریت، بعل حداد برادر بزرگتر یم و فرزند ال است و از این رو روابطی را نشان می‌دهد که با موقعیت زروان و دو پسرش اهورامزدا و اهریمن در روایت زروانی همسان است. در این نسخه ال فرزند دیگری به نام موت هم داشت که نامش به معنای مرگ است و همان است که در عبارتهایی مانند ملک‌الموت باقی مانده است. او ایزدِ جهان زیرین و دنیای مردگان بود. یونانیان که بخش مهمی از چارچوب دینی و اسطوره‌شناختی آریایی قدیم خود را بر مبنای روایت‌های فنیقی بازسازی کرده بودند، ال را با خرونوس، بعل را با زئوس، یم را با پوزئیدون و موت را با هادِس هم‌تا فرض می‌کردند. یم و بعل در ابتدای آفرینش با هم جنگیدند و یکدیگر را به قتل رساندند، اما هردویشان کمی بعد باز زاده شدند و این احتمالا نوعی چرخه‌ی طبیعی مرگ و رستاخیز گیاهی را باز می‌نموده است. دست کم در یکی از کتیبه‌های بازمانده از فنیقیه، نام «ی-م» به صورت

«ی-و» نوشته شده و این نامی است که می‌تواند «یهو» نیز خوانده شود. اگر این نام به سادگی خطای کاتبی نباشد و به سنتی متمایز از نامگذاری یم دلالت داشته باشد، می‌تواند به سادگی دشمنی ریشه‌دار و عمیق یهوه و بعل، و معنای درگیری میان کاهنان یهوه و بعل را در روایت‌های تورات^۱ توضیح دهد. در این حالت، یهوه همان یم باستانی است که زیر تاثیر دین یکتاپرستانه‌ی آتون مصری، به مرتبه‌ی ایزد یگانه برکشیده شده و همچنان دشمنی‌اش با بعل را حفظ کرده است.^۲

یکی از نخستین پژوهشگرانی که به شکلی مستدل همسانی سفر پیدایش تورات و انومالیش را نشان داد، ارنست گونکل بود.^۳ در ابتدای سفر پیدایش^۴ درست پیش از آن که خداوند فرمان «بگذار نور باشد» را صادر کند و آفرینش را بیاغازد، چنین توصیفی از هستی داریم:

וְהָאֲרֶץ הַיְתֵמָה תְּהֵוּ וְהַיָּם וְהַיִּבְשֶׁת עַל־פְּנֵי תְהוֹם וְרוּחַ אֱלֹהִים מְרַחֶפֶת
עַל־פְּנֵי הַמַּיִם:

اکنون زمین بی‌شکل و تهی بود، ظلمت بر فراز سر ژرفا قرار داشت و روح خداوند بر آنها می‌وزید.

در اینجا چنان که رنزبرگ به درستی اشاره کرده، پنج عنصر قدیم و ازلی مورد اشاره واقع شده‌اند: ارض یا زمین (عاریص: הָאֲרֶץ)، تهیا (تُهو و بُهو: תְּהוּ וְיָבֵשׁ)، ظلمت (خوشک: חוֹשֶׁךְ)، ژرفا (تهوم: תְּהוֹם) که دارای

^۱ مثلاً نک. کتاب نخست پادشاهان، باب ۱۸.

^۲ Smith, 2001.

^۳ H. Gunkel, Genesis, HKAT I.1, Göttingen, 1910.

^۴ سفر پیدایش، باب نخست، آیه‌ی دوم.

فراز/چهره است و به همین دلیل با همان آبهای (ماییم: 𐎠𐎡𐎢𐎣) انتهای جمله پیوند دارد، و روح خدا (روخا الوهیم: 𐎠𐎡𐎢𐎣𐎤𐎥).

از میان این پنج قدیم، چهار تا ظلماتی و زمینی و منفی هستند و با آشوب آغازین پیوند دارند. تنها روح خداست که نیروی نظم دهنده و مثبت است و انگار تنها نیروی فعال و متحرک نیز همان است. رنزرگ که به این پنج عنصر در درس گفتارهای خود اشاره کرده، معتقد است که سفر پیدایش در قرن دهم پ.م تدوین و نوشته شده است، و غیاب ساختارها و مفاهیم متاخرتر را دلیلی بر این عقیده می‌داند. به نظر من همین بند به تنهایی نشان می‌دهد که سفر پیدایش در زمانی بسیار دیرتر و در زمینه‌ی ارتباط با سنت اوستایی تدوین شده است.

پنج قدیم یاد شده، دقیقا همان است که در پنج عنصر پایه‌ی اوستایی در یسنه می‌بینیم. آب، باد، خاک و آتش، نشانگر چهار عنصر گیتیانه هستند که در تمدنهای باستانی بسیاری شناخته شده بوده‌اند. اما نوآوری مهم زرتشت آن بود که عرصه‌ای کاملا نوساخته به نام مینو را به این مجموعه وارد کرد و سنت زرتشتی بعدها برای دستیابی به فیزیکی بر این مبنا، عنصر تازه‌ای به نام «آذر» را به آن چهار آخشیج کهنتر افزود و این آذر همان است که در زبانهای سامی به «اثر» و در یونانی و رومی به «اتر» دگردیسی یافته است. حال کافی است یک بار دیگر به پنج قدیم سفر پیدایش بنگریم:

زمین که بی‌شک با خاک هم‌ارز است، تهیا احتمالا با هوا یکی است، ژرفا چنان که می‌بینیم دارای رخسار یا چهره‌ای دانسته شده که باد خدا بر آن (عَل- 𐎠𐎡𐎢𐎣) می‌وزد، و بنابراین با آب هم‌تاست. باد خدا یا روح، بی‌شک

همان اثیر است. جالب آن است که در این میان یک عنصر توراتی یعنی ظلمت و یک عنصر گیتیان‌ه یعنی آتش باقی می‌ماند که متضاد هم هستند. چنین می‌نماید که تدوین‌گر و نویسنده‌ی نهایی تورات، که احتمالا بر کلیت دستگاه فلسفی زرتشتی تسلط نداشته و بنابراین تمایز ظریف میان آتش و اثیر را در نمی‌یافته، برای آن که در جبروت و تقدس خداوند تردیدی باقی نماند، آخرین عنصر یعنی آتش را با واژگونه‌اش یعنی ظلمت جایگزین کرده است. شاید به این دلیل است که بلافاصله بعد از آن می‌خوانیم که:

וַיֵּאמֶר אֱלֹהִים יְהִי אוֹר וַיְהִי-אוֹר:

و خدا گفت بگذار نور باشد، و نور بود.

یعنی دقیقا همان عنصری که در جمله‌ی پیشین موضوع شک و ابهام است، در جمله‌ی بعدی آمده، اما پیدایش‌اش به خداوند منسوب شده و این شاید دغدغه‌ی خاطر اصلی نویسنده و دلیل جایگزینی ظلمت به جای آتش بوده باشد. در سنت عبرانی خدای یگانه یا یهوه بیشتر با بعلِ کنعانی شبیه است که با آسمان و باد پیوند خورده و به مردوک شبیه است. این ایزد با اهورامزدا که مفهومی انتزاعی و نوساخته است و ماهیتی مینویی دارد متفاوت است. در سنت کنعانی-عبری دستگاه نظری و ساختارهایی مفهومی وجود نداشته تا بتوان به کمک‌ش خدای یگانه را به صورت نور آغازین یا مفهوم انتزاعی مینوی نیک صورتبندی کرد. به همین دلیل هم همان تصویر کهن مردوک و بعل برای توصیف یهوه برگزیده شده و این احتمالا همان است که روزگاری در نیمه‌ی شرقی ایران زمین نیز رخ داده است. یعنی یهوه، خدای یکتای نوبنیاد تورات که قصدِ اعلام استقلال از بعل و مردوک و سایر

خدایان قدیمی تر را دارد، صفات اصلی ایشان از جمله ماهیت بادگونه‌شان را وام می‌گیرد. درست به همان شکلی که در هرزمدیشت اهورامزداي انتزاعی و فلسفی که جنسی مینویی دارد، نامهای ایزد وای را تصاحب می‌کند.

در اینجا چنین می‌نماید که هیولی اولیه‌ای که به عنوان ماده‌ی خام مورد استفاده‌ی خالق قرار گرفته، از جنس آب بوده است. این آب با ظلمت در آمیخته و خداوند بر فراز این توده‌ی بی‌شکل اولیه شناور بوده است. ارتباط این تصویر با انوما لیش را می‌توان از کلمه‌ای دریافت که برای اشاره به آن ماده‌ی آبی اولیه -یعنی ژرفا- به کار گرفته شده است و آن تهُوم (תְּהוֹם) است. تقریباً تردیدی نیست که این واژه همان تَمْتو/ تیامت اکدی است.^۱

در این آیه، عبارت **תְּהוֹם וְבְהוֹ** (تُهُو و بَهُو) را معمولاً به شکل تهی و بی‌شکل ترجمه کرده‌اند. در حالی که از این دو کلمه که با حرف ربط "و" به هم وصل شده‌اند، تنها تُهُو معنی دارد و دقیقاً همان تهیِ فارسی به معنای خالی است. تُهُو بیست بار در تورات با همین معنی به کار گرفته شده است. اما بَهُو تنها سه بار تکرار شده و همواره در همین عبارت دیده می‌شود و همیشه هم به وضعیت آغازین هستی پیش از آفرینش اشاره می‌کند. از این رو به احتمال زیاد ترکیبی بی‌معنا بوده که برای قافیه‌سازی با تُهُو ابداع شده است. از این تعبیر در قرون میانه و جدید تفسیرهای عرفانی و خیال‌انگیز هم کرده‌اند. چنان که مثلاً ربی یهودا تُهُو را خطی از نور سبز می‌داند که صادر شدن و تراوش ظلمت از جهان را ممکن می‌سازد.^۲

¹ Yahuda, 1933.

² Chagigah, 12a.

از دیرباز وضعیت "تهو و بهو" را معادل آشوب اولیه در نظر می‌گرفته‌اند. امروز در زبانهای اروپایی همین ترکیب دلالتی مشابه را حمل می‌کند. مثلاً tohu-bohu در زبان فرانسوی یعنی سردرگمی و سرگردانی، و Tohuwabohu در آلمانی یعنی ابهام و آشفتگی بزرگ، و همین معنی برای کلمه‌ی اخیر را در زبان بلغاری و استونی هم می‌بینیم.

غلبه‌ی مردوک بر تیامت در انوما الیش، چیرگی تشوب هوری یا تاخونته‌ی هیتی بر اژدهایی به نام ایلویانکا، و غلبه‌ی اهورامزدا بر اهریمن در نخستین سه هزار در آیین زرتشتی همگی نمودهایی از این روایت هستند. در زمینه‌ی ادیان سامی یکتاپرست، کهنترین اشاره به این موضوع را در کتاب ایوب می‌بینیم که در آنجا یهوه بر دیوی دریایی به نام لویاتان غلبه می‌کند. این داستان در اسطوره‌های یونانی نیز وام گرفته شده و ماجرای جنگ زئوس و توفون را رقم زده است. در منابع رومی-یونانی، کرونوس است که هیولایی دریایی به نام اوفیون^۱ را از دریا بیرون می‌کشد و به قتل می‌رساند. در اساطیر ژرمنی، هیولایی دریایی به نام یُرمونگاندر^۲ وجود دارد که توصیفش به یم و تیامت بسیار شبیه است. او نیز مانند یم با ایزد جنگاور توفان (تور^۳) می‌ستیزد و در نبرد آخرالزمان هرودی ایشان یکدیگر را از میان می‌برند.

ایزد خورشید مصریان یعنی رع نیز موقعیت ممتاز خود را در میان ایزدان زمانی به دست آورد که بر ایزد آشوب -آپ- غلبه کرد. نام این نیروی

^۱ Ophion

^۲ Jörmungandr

^۳ Thor

ویرانگر در زبان مصری به صورت عاپپی (A'pārī*) خوانده می‌شد و بعدها یونانیان نامش را به صورت آپوفیس (Αποφίς) ثبت کردند. او با ظلمت و آشوب (ایسِ تَف در مصری) ارتباط داشت و به همین دلیل هم با ایزد نور و روشنایی -آتوم رع- و ایزدبانوی عدالت و دادگری -مآت- دشمنی می‌ورزید.^۱ نام این نیروی مخرب برای نخستین بار در اسناد مربوط به دودمان هشتم ثبت شده است. ظهور او به ویژه با شکل‌گیری الاهیات مبتنی بر هشت ایزد بزرگ که او گدوآد نامیده می‌شوند، مربوط بوده است.^۲

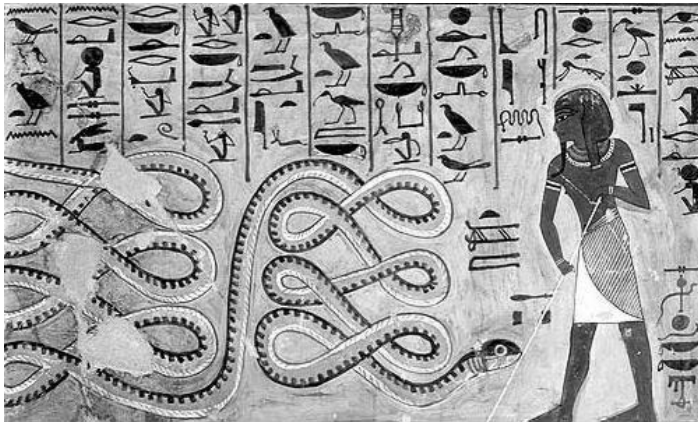
در روایت مصری هم نبرد ایزد جنگاور آسمان و نیروهای آشوب‌گونه‌ی مارسان با کوهی پیوند داشته است. به شکلی که محل این نبرد را کوه بَخو می‌دانستند که محل طلوع خورشید بوده است. آپ هم مانند ماری بازنموده می‌شد که در دهمین ساعت شب و درست پیش از طلوع خورشید از رع شکست می‌خورد. در روایت‌های بعدی نبرد رع و آپ به خاطر حضور ایزدان نیکوکار در سپاه رع و همدستی دیوها و هیولاها با آپ به نبرد مردوک و تیمات شباهت بیشتری یافته است. در برخی از منابع متاخرتر چنین آمده که فرزند رع، ایزدی به نام باست که همچون گربه ظاهر می‌شود، کشنده‌ی نهایی آپ است.

^۱ Kousoulis, 1999), chapters 3-5.

^۲ Assmann, 1995: 49-57.



تابلوی "نبرد با مارِ میدگارد" که روایتی تور و یرمونگاندر را نشان می‌دهد. اثر هنری فوسلی^۱ (۱۷۸۸ م.)



آتوم در حال نبرد با آپ

^۱ Henry Fuseli



رع در قالب گربه بر آپ در قالب مار چیره می‌شود.

برخی از نویسندگان غیرمتخصص در زمینه‌ی اسطوره‌های میانرودانی، تیامت را همچون اژدهایی دریایی تصویر کرده‌اند. این تصویر در زمان ما به بازنمایی‌های هنرمندانه‌ای از تیامت همچون اژدهایی با چندین سر تبدیل شده است. این برداشت از این شخصیت اسطوره‌ای، به خاطر استفاده از تیامت در بازی رایانه‌ای «سیاهچالها و اژدهایان»^۱ همه‌گیر شد. این بازی را در دهه‌ی ۱۹۷۰ م. ساختند و طراحی عناصرش بر مبنای برداشتهای دانشمندی قدیمی انجام شده بود که به اشتباه تیامت را با لویاتان مترادف فرض می‌کردند. باید به این نکته توجه کرد که در منابع باستانی هیچ اشاره‌ای به این موضوع وجود ندارد.^۲ البته در بندی از انوما الیش می‌خوانیم که تیامت چندین اژدها و موجود

^۱ Dungeons & Dragons roleplaying game

^۲ Fontenrose, 1980:153-154.

دریایی را از دل خود می‌زاید. اما در فهرست فرزندانش به انسان-عقربها و مردمان دریایی هم بر می‌خوریم و بنابراین نباید فرض کرد که این زادگان با مادرشان شباهتی ظاهری داشته‌اند. در این منظومه در کل به این اندامها از بدن تیامت اشاره شده است: دم، ران و پایین تنه، شکم، دنده، پستان، گردن، سر، کاسه‌ی سر، چشم، سوراخ بینی، دهان و لب. همچنین می‌خوانیم که تیامت قلب و رگ و خون هم داشته است. بنابراین شکل ظاهری او بیشتر به زنی هیولاگونه شباهت داشته، و نه ازدهایی دریازی.

بازتاب دیگری از این هیولای آشوب را در کتاب انوخ می‌بینیم. در این متن توصیفی از قیامت آمده که در آن به دو هیولا به نامهای بهیموت و لویاتان اشاره شده است. بهیموت موجودی نرینه و مهیب است که با سینه‌هایش بیابانی پهناور و برهوت به نام دایداین^۱ را می‌پوشاند. لویاتان ماده هیولایی غول‌پیکر است که با آبها پیوند دارد و در ژرفای اقیانوسها یعنی بر فراز سرچشمه‌ی آبها کمین کرده است.^۲

در باب دوم سفر پیدایش می‌بینیم که خداوند انسان را از خاک آفرید، اما این آفرینش از جنس ساختن و بنا کردن بوده است، و نه خلق از عدم. در ابتدای این باب می‌بینیم که خداوند طی هفت روز کار آفرینش جهان را به پایان رساند، و گیاهان را آفرید. پس از آن ابر و مهی برخاست و زمین را سیراب کرد. بعد از آن بود که کار آفرینش انسان آغاز شد:

וַיִּצְרֵן יְהוָה אֱלֹהִים אֶת־הָאָדָם עֹפָר מִן־הָאֲדָמָה וַיִּפַּח בְּאַפָּיו נִשְׁמַת

¹ Dûidâin

² The Book of Enoch, Chap. LX, 7-8.

חַיִּים וַיְהִי הָאָדָם לְנֶפֶשׁ חַיָּה:

و پروردگار بیهوه آدم را از خاک روی زمین شکل داد و دم حیات را در سوراخهای بینی اش دمید و انسان روحی زنده گشت.^۱

בַּיּוֹם הַהוּא יִפְקֹד יְהוָה בְּסַרְבּוֹ הַקְּשָׁה וְהַגְדוּלָה וְהַחֲזָקָה עַל לַוְיָתָן

נֶחֱשׁ בָרֶם וְעַל לַוְיָתָן נִתַּשׁ עַקְלָתוֹן וְהָרַג אֶת-הַתַּנִּין אֲשֶׁר בַּיָּם: ۵

τῇ ἡμέρᾳ ἐκείνῃ ἐπάξει ὁ θεὸς τὴν μάχαιραν τὴν ἁγίαν καὶ τὴν μεγάλην καὶ τὴν ἰσχυρὰν ἐπὶ τὸν δράκοντα ὄφιν φεύγοντα ἐπὶ τὸν δράκοντα ὄφιν σκολιὸν καὶ ἀνελεῖ τὸν δράκοντα

In die illa visitabit Dominus in gladio suo duro, et grandi, et forti, super Leviathan, serpentem vectem, et super Leviathan, serpentem tortuosum, et occidet cetum qui in mari est.

در آن روز خداوند لویاتان، آن مار یاغی را با شمشیر مهیب و بزرگ و نیرومندش عقوبت خواهد کرد. او لویاتان، آن مار چنبر زده در زیر دریاها را خواهد کشت.^۲

نام لویاتان را در متن عبری تورات به صورت لیویاوثاون (לוֹיָתָן) نوشته‌اند. این نام در روایت یونانی انجیل به صورت اژدها (δράκοντα) و در کتاب مقدس لاتین به شکل Leviathan ثبت شده که مبنای نگارش امروزی‌اش در زبانهای اروپایی است. لویاتان در زبان‌های سامی باستانی احتمالاً کروکدیل یا نوعی خزنده‌ی بزرگ آبی دیگر اشاره می‌کرده است. در ضمن آن را نماد شهر بابل نیز دانسته‌اند. از این روست که درگیری سیاسی و نظامی میان اقوام عبرانی و دولت پادشاهی بابل را به صورت نبرد میان شهر مقدس —اورشلیم— و شهر گناه‌آلوده‌ی بابل مجسم کرده‌اند و

۱ سفر پیدایش، باب دوم، آیه‌ی ۷.

۲ کتاب اشعیا، باب ۲۷، آیه‌ی ۱.

رویاریوی یهوه و لویاتان هم تا حدودی بازسازی همین جریان در آسمانها محسوب می‌شود.

روایت دیگری از آفرینش گیتی را در مکالمه‌ی خداوند و ایوب می‌بینیم^۱:

4 אִיפֹה הָיִיתָ בְּיַסְדֵי-אָרֶץ לִמָּד אֶם-יִנְדַעַת בֵּינָה:

5 מִי-שָׁם מִמַּדִּיָּה בְּיַ תִּדַע אֹו מִי-נֹטָה עָלֶיהָ קוֹ:

6 עַל-מָה אֲדַגִּיָּה הַטְּבָעוֹ אֹו מִי-יָרָה אָבֹו פִּנְתָה:

7 בְּרוֹן-יַסֵּד כּוֹכָבֵי בָקָר וְיָרִיעוּ כָל-בְּנֵי אֱלֹהִים:

8 וַיִּסַּף בְּדֹלְתַיִם יָם בְּגִיחוֹ מִרְחֹם יָצָא:

9 בְּשׂוּמֵי עֲנָן לְבָשׂוֹ וְעָרְפָל חֲתָלְתָו:

10 וְאֶשְׁפָּר עָלָיו חֲקֵי אֲשִׁיִּם בְּרִיחַ וּדְלָתַיִם:

4 ποῦ ἦς ἐν τῷ θεμελιοῦν με τὴν γῆν ἀπάγγειλον δέ μοι εἰ ἐπίστη σύνεσιν

5 τίς ἔθετο τὰ μέτρα αὐτῆς εἰ οἶδας ἢ τίς ὁ ἐπαγαγὼν σπαρτίον ἐπ' αὐτῆς

6 ἐπὶ τίνος οἱ κρίκοι αὐτῆς πεπήγασιν τίς δέ ἐστὶν ὁ βαλὼν λίθον γωνιαῖον ἐπ' αὐτῆς

7 ὅτε ἐγενήθησαν ἄστρα ἤνεσάν με φωνῆ μεγάλης πάντες ἄγγελοί μου

8 ἔφραξα δὲ θάλασσαν πύλαις ὅτε ἐμαίμασεν ἐκ κοιλίας μητρὸς αὐτῆς ἐκπορευομένη

9 ἐθέμην δὲ αὐτῇ νέφος ἀμφίασιν ὁμίχλη δὲ αὐτὴν ἐσπαργάνωσα

10 ἐθέμην δὲ αὐτῇ ὄρια περιθεῖς κλειῖθρα καὶ πύλαις

4 Ubi eras quando ponebam fundamenta terræ? indica mihi, si habes intelligentiam.

5 Quis posuit mensuras ejus, si nosti? vel quis tetendit super

^۱ کتاب ایوب، باب ۳۸، آیه‌های ۴-۱۰.

eam lineam?

6 Super quo bases illius solidatæ sunt? aut quis demisit lapidem angularem ejus,

7 cum me laudarent simul astra matutina, et jubilarent omnes filii Dei?

8 Quis conclusit ostiis mare, quando erumpebat quasi de vulva procedens;

9 cum ponerem nubem vestimentum ejus, et caligine illud quasi pannis infantiae obvolverem?

10 Circumdedi illud terminis meis, et posui vectem et ostia,

۴. اگر فهم داری پاسخ بده، بگو در آن هنگام که پی زمین را بنیان می‌نهادم،

تو کجا بودی؟

۵. تا جایی که می‌دانی بگو، چه کسی مقیاس‌هایش را قرار داد؟ یا چه کسی بر

آن خط کشید؟

۶. پس از آن پی‌های آن بر کجا استوار شدند؟ یا چه کسی سنگ‌های مرزی را

در جایشان قرار داد؟

۷. چه زمانی بود که ستارگان بامدادی با یکدیگر هم‌آواز شدند و همه‌ی

پسران خداوند فریاد شادمانی بر کشیدند؟

۸. یا چه کسی بود که دریا را با درهایی مسدود ساخت؟ در آن هنگام که

یورشی ویرانگر آورده بود، چنان که گویی از زهدان خویش خارج می‌شود؟

۹. در آن هنگام که برای ابرها جامه ساختم، و آن را با ظلمت ستبر فنداق پیچ

کردم؟

۱۰. و برای آن جایگاه حق خویش را درهم شکستم، و درها و حصارها بر ساختم.

گفتار دوم: نظم مردوک

۱. بر مبنای اسطوره‌های آفرینش جنگ‌مدار، دگردیسی آشوب به نظم تنها در شرایطی ممکن می‌شود که ایزدی جنگاور بر دیو آشوب چیره شود و سیطره‌ی اقتدار او در جریان نبردی آغازین بر هستی استقرار یابد. روایت‌هایی که در این متن مرور کردیم، همگی در این چارچوب پیدایش نظم حاکم بر گیتی را تفسیر می‌کردند.

در انومالیس ایزدی که این مهم را به انجام می‌رساند، مردوک است. نام مردوک از آمر-اوتو گرفته شده که در اکدی به معنای گوساله‌ی خورشید است. این نام احتمالاً برابرنهادی برای اسم مری-دوگ بوده که لقب خدایی سومری است. عبرانیان این نام را در تورات به صورت مرواخ (מְרוֹחַ) ثبت کرده‌اند و هاینریش زیمرن^۱ معتقد است که صورت یونانی‌اش مردوخائوس (Μαρδοχαιός) است. با توجه به پیوند این نام با اوتو، که خدای باستانی خورشید در سومر بوده و حامی سیپار محسوب می‌شده، بعید نیست شکل

^۱ Heinrich Zimmeren (1862-1931)

اولیه‌ی این ایزد بومی این شهر بوده باشد.^۱ این حدس با این شاهد تقویت می‌شود که پرستش مردوک در شهر بابل اهمیت یافت که یکی از مناطق همسایه‌ی بسیار است که از فرهنگ و دین این شهر باستانی تأثیر پذیرفته است.

مردوک ایزدی جوان و نوپا بوده که آیین‌اش از دوران حمورابی به بعد رواج یافت. او خواص و ویژگیهای خدایان سومری آب (انا) و آسمان (انلیل) را در خود جذب کرد و به خدای نیرومند و مقتدری تبدیل شد که بر آسمانها حکومت می‌کرد و آبهای آسمانی و بنابراین ابرها را زیر فرمان خود داشت. او فرزند انا دانسته می‌شد و ویژگیهای این ایزد -جادوگری، ارتباط با باروری، و باران- را جذب کرده بود. این ویژگیها نشانگر تأثیر شهر اریدو -در همسایگی بابل- است که انا و فرزند جادوگرش آسارلوهی ابتدا در آنجا پرستیده می‌شدند. در دوران بابلی‌ها در این شهر مردوک را با آسارلوهی همتا می‌گرفتند. این که انا اقتدار و جایگاه فرازین خود را داوطلبانه به مردوک/ آسارلوهی می‌بخشد، احتمالاً بازتابی بوده از نیرومند شدن تدریجی بابل و چیرگی سیاسی‌اش بر شهرهای همسایه، مانند اریدو. پیوند

در برابر پیوند دوستانه‌ی مردوک و انا و انتقال قدرت تدریجی و داوطلبانه‌ی میان اریدو و بابل، در مورد خواص آسمانی مردوک با الگویی متفاوت روبرو هستیم. مردوک موقعیت خود به عنوان خدای آسمانها را با چیرگی بر انلیل سومری و جذب کردن صفات و قدرتهای وی به دست آورد. انلیل یک ایزد بسیار قدیمی بود که در مقدس‌ترین شهر سومر -نیپور- پرستیده می‌شد. در دوران حمورابی مردوک همچنان نتوانسته بود جایگاه

¹ The Eycyclopedia of Religion, Vol. 9: 201.

خود را به عنوان فرمانروای آسمان تثبیت کند، و انلیل رقیب نیرومند وی محسوب می‌شد.^۱ با این وجود قدرت سیاسی زودگذر بابل برای یک نسل مردوک را به عنوان بزرگترین ایزد در جنوب میانرودان به کرسی نشاند. بعد از فروپاشی بابل و فراز آمدن کاسی‌ها، بار دیگر انلیل اهمیت یافت و تا چهار قرن مردوک را از جایگاه پیشین خود کنار زد.

بعد از حدود ۱۰۰۰ پ.م، با تثبیت دوباره‌ی قدرت بابل زیر نظارت کاسی‌ها، مردوک باز قدرت از دست رفته‌اش را بازپس گرفت و کم کم به موقعیتی چندان بالا دست یافت که تنها رقیبش آشور در سرزمینهای شمالی محسوب می‌شد. او را در این دوران بل (بعل، خدا)، بل ربیم (خدای بزرگ)، بل بلیم (خدای خدایان یا سرور سروران) می‌نامیدند. لقبها و توصیفهایی که به صورت آیینی به نامش اضافه می‌شد، تا حدودی خویشکاری و نقش‌اش را نشان می‌داد: موبالیت میته (احیاگر مردگان)، آکلو بل تریتی (خردمند، خدای سروشها)، و آب-کل ایلانی بل تریتی (رهبر خدایان).

تدوین منظومه‌ی انومالیث در واقع راهبردی بود برای تثبیت موقعیت فرازین مردوک، و بنابراین اعتبار بخشیدن به ادعای سیاسی بابل بر کل جنوب میانرودان. مضمون اصلی اسطوره آن است که در زمانهای دوردست، ایزد شهر بابل (مردوک) بر دیو آشوب غلبه کرده و به این ترتیب خدایان دیگر (شهرهای دیگر) را از گزند و نابودی رها کرده است و در مقابل پادشاهی بر ایشان را به دست آورده است. در مراسم سال نوی بابلی، ایزد

^۱ Cancik-Kirsch et al, 2011: 133.

آنشار که به زعم گروهی با آشور همسان بوده است، سه بار چیرگی مردوک بر آسمانها و برتری اش را بر تمام خدایان -به ویژه بر انلیل- اعلام می کرد. در این مراسم از مردوک با نام آسارلوهی نام برده می شد.^۱ معلوم است که چیرگی وی بر ایزدان باستانی هنوز چندان استوار نبوده و لازم بوده که در مراسمی رسمی خاطر نشان گردد.

مردوک بعدها نیز دلالت سیاسی خود را حفظ کرد. بیشتر فاتحانی که بر بابل غلبه می کردند، برای درهم شکستن مقاومت ساکنان این شهر بت مردوک را از معبد این شهر می ربودند و به سرزمین خویش می بردند. مردوک همچنین به خاطر قدرت جادویی اش به عنوان نوعی پیشگوی مشروعیت بخش به شاهان آینده نیز اهمیت داشته است. بر مبنای همین دو عامل است که متنی مهم به نام پیشگویی های مردوک پدید آمده است. این متن احتمالاً به قرن دوازدهم پ.م تعلق دارد، و بر مبنای متنی کهنتر نوشته شده که به دوران شولگی اکدی مربوط می شده است. نسخه ای که ما از آن در دست داریم، ویراستی جدیدتر است که در قرن هشتم پ.م توسط یک نویسنده ی آشوری نویسانده شده و در شهر آشور یافت شده است.

در متن پیشگویی های مردوک، داستان سفر صلح آمیز این خدا به سرزمین هیتی ها و آشور شرح داده شده است. واقعیت امر آن بوده که این سفرها از نظر تاریخی چندان هم دوستانه نبوده است. برای بار نخست، مورسیلیس نخست در سال ۱۵۳۱ پ.م به بابل تاخت و شهر را تاراج کرد و این بت را همراه خود به آناتولی برد. بار دوم، توکولتی نینورتای آشوری بعد از غلبه اش

^۱ Cancik-Kirsch et al, 2011: 132.

بر کشتیلش چهارم بابلی در سال ۱۲۲۵ پ.م این بت را ربود و آن را به آشور برد. احتمالاً آشتی‌جویانه بودن ماجرا به ویرایش کاتبان آشوری مربوط می‌شود که می‌کوشیده‌اند دشمنی‌های پیشین بابل و همسایگانش را پنهان دارند و در مقابل بر کشمکش این شهر و ایلام تاکید کنند. این از آنجا مربوط می‌شود که سومین سفر مردوک و ایزدان به قلمرو ایلام است و این به زمانی مربوط می‌شود که کوتیر ناخونته‌ی ایلامی در حدود سال ۱۱۶۰ پ.م بابل را گشود و این بت را به شوش برد. در متن آمده که خروج مردوک از بابل در این بار مصیبت‌بار از آب در آمد و بابلی‌ها در غیاب مردوک با خشکسالی و قحطی دست به گریبان شدند. در نتیجه مردوک انجمن خدایان را فرا خواند و سوگند خورد که شاهی نیرومند را در بابل برانگیزاند و به این ترتیب انتقام خود را از ایلامی‌ها بگیرد. چنین می‌نماید که این شاه موعود، نبو-کودوری-اوسور بوده باشد که از ۱۱۲۵ تا ۱۱۰۳ پ.م بر بابل فرمان راند و با ایلامی‌ها جنگید.^۱

نسخه‌ی آشوری از این کتیبه^۲ در یک قرن پیش از نابودی آشور به دست مادها و بابلی‌ها نوشته شده و روشن است که تاکید متن بر دشمنی میان ایلام و بابل تلاشی سیاسی برای بر هم زدن اتحاد دو دشمن بزرگ آشوریان بوده است. اتحادی که در نهایت به فروپاشی و نابودی این دولت منتهی شد.

پس تا اینجای کار روشن است که مردوک در میانرودان ایزدی جوان و نوپا بوده که در هزاره‌ی دوم پ.م به تدریج اهمیت یافته و چیرگی و

^۱ Neujahr, 2006: 41-54.

^۲ Tablet K. 2158+

برتری‌اش با سایر خدایان نیز به ظهور و رشد دولت بابل مربوط بوده است. به عبارت دیگر، بر خلاف ایزدان باستانی سومر و ایلام که ماهیتی طبیعت‌گرایانه و آیینی داشتند، در اینجا با ایزدی روبرو هستیم که شالوده‌های خویشکاری و روایتش بر امر سیاسی استوار شده است.

۲. در تمام روایت‌هایی که مرور کردیم، ایزد آسمانی‌ای که بر آنها چیره می‌شود و نظم را پدید می‌آورد، جنگاور و جوان است. پیوند میان این ایزد با آسمان و عنصر هوا روشن است. مردوک، زئوس، بعل و یهوه در پیوندشان با چهار صفت جنگاوری، جوانی، ارتباط با هوا، و جایگاهشان در آسمان با هم اشتراک دارند. متن انومالیش از این نظر تفاوت چشمگیری با حماسه‌ی بعل و سفر پیدایش و زایش خدایان ندارد. تنها تفاوت در آن است که در اواخر فصل ششم و سراسر فصل هفتم این متن، فهرستی از پنجاه نام مردوک آمده که با این شکل و ترکیب در متون دیگری که مرور کردیم، همتایی ندارد. گذشته از انوما الیش، متن بابلی دیگری به نام آنوم نیز به پنجاه نام مردوک اشاره کرده است. در این فهرست نیز نامها و ترتیبشان کمابیش با انومالیش یکسان است.

در مورد فصل هفتم انوما الیش چند چیز را می‌دانیم. مثلاً این که چرا شمار نامهای مردوک پنجاه تاست، احتمالاً به اینجا باز می‌گردد که در سنت سومری و بابلی عدد پنجاه با انلیل همسان دانسته می‌شده است، و دلیلش هم این بوده که دو کلمه‌ی پنجاه و انلیل به نگاره‌ی میخی همسان می‌نموده‌اند. انتخاب پنجاه نام برای مردوک بدان معناست که مردوک نوآمده با برخورداری از عدد پنجاه، نیروی جادویی و ذات انلیل را به خود

اختصاص داده و چیرگی اش بر وی را تثبیت کرده است.^۱ در میان خودِ نامها نشانه‌های زیادی به چشم می‌خورد که تنش پنهان میان مردوک و انلیل و تلاش نویسنده برای ترجیح اولی بر دومی را نشان می‌دهد. چون مردوک زمین را آفرید، انلیل لقبِ خویش را به وی بخشید و به این ترتیب یکی از نامهای مردوک، «ان.کوک.کور» است، که یعنی «سرورِ تمام سرزمینها». این لقب در ابتدا به انلیل تعلق داشته است. بعد از انلیل، انا نیز چنین می‌کند و به این ترتیب مردوک انا نیز خوانده می‌شود. این بدان معناست که فهرست کردنِ پنجاه نام، در واقع ادعای همسانی و اتحاد پنجاه خدا در قالب مردوک بوده است. مردوک نامهای تمام خدایان دیگر را به خود اختصاص داده و از این رو از قدرت همه‌ی آنها برخوردار است. در ضمن این که شمار این نامها پنجاه تاست، نشانگر آن است که رقیبِ دیگرِ مدعی این لقب - یعنی انلیل با رمز ۵۰- نیز مقهور شده و در مردوک پیروزمند جذب شده است. ساختار ادبی این پنجاه نام را سِری تحلیل کرده و وی نیز به شباهت این بخش با سرودهای مربوط به انلیل اشاره کرده است.^۲

واپسین بندِ انومالیش پیش از آغاز فهرست نامها، بازگشت خدایان به امنیتِ خانه‌هایشان را وصف می‌کند. در این هنگام است که انشار مردوک را می‌ستاید و چنین می‌گوید:

انشار، نام او را اسارلوهی^۳ خواند:

^۱ Cancik-Kirsc et al, 2011: 132.

^۲ Seri, 2006: 507-519.

^۳ Asarluhi

«بیایید به نام او کرنش کنیم»

خدایان گوش دادند،

«بادا که فرمانش بر بالا و پایین، فرمان براند،

پسر، ای کینستان ما از همه برتر باشی،

بگذارید تا فرمانروایی او بر همگان برتر باشد و او را هموردی نباشد.

باشد که او چوپان سیاهسران باشد، آفریدگانش.

در پایان روز، همگی او را ستایش کنیم.

باشد که او مردوک (برای پدرانش، خوردنیهای نیکو فراهم آورد،

انسان) برای آنها (خدایان) فراهم آورد، پناهگاههایشان را نگهداری کند.

عود بسوزاند،... وردها بخواند

باشد که همه‌ی آیینی که در آسمان است، در زمین نیز باشد.

باشد که او سیاهسران را فرمان به فرمانبرداری دهد،

باشد که هرآنچه می‌اندیشند را به خدایشان بازگو کنند،

و باشد که با این پیمان، آنان را پروای ایزدبانوان باشد.

بگذار تا همواره خدایشان را همراه باشند!

بگذار زمینشان را آباد کنند، و پرستشگاههایشان را بسازند،

و سیاهسران به پرستاری خدایانشان برآیند.

او خدای ماست که پنجاه نام دارد:

این بند با متحد شدن و یگانه گشتن مردوک و اسارلوهی آغاز می‌شود و

به یاد کردن از جایگاه فرازمرتبه‌ی وی می‌انجامد. اوست که چوپان

سیاهسران (مردمان میانرودان) است و خوراک و سرپناه را برای همگان

فراهم می‌آورد. نیایش کردنش پیش از غروب آفتاب واجب است، و همگان باید او را شاه خدایان بدانند، به این ترتیب آیینی که در آسمان است با آنچه در زمین جاری است یکی می‌شود و مردوک با نامهای گوناگون ستوده می‌شود. بعد از این سخنان فصل هفتم آغاز می‌شود که در آن پنجاه نام مردوک آمده است. ^۱ نه نام نخستین در این میان، القاب و عناوینی هستند که در فصل‌های پیشین هنگام اشاره به مردوک کاربرد داشته‌اند. اما چهل‌تای بقیه - گذشته از خود نام مردوک - به ایزدان دیگری تعلق دارد که انگار با منسوب شدن نامشان به مردوک، با او هم‌ذات می‌گردند.^۱

به این ترتیب، روشن است که اتحاد تمام خدایان و پیوند خوردن نامهایشان زیر سایه‌ی مردوک، ترفندی سیاسی بوده که به مشروعیت شهر بابل به عنوان پایتخت دولتی نیرومند وابسته بوده است. با این وجود ترفند یاد شده با پیش‌فرضهای فلسفی و انگاره‌های یزدان‌شناختی پیچیده‌ای گره خورده است، که باید تبارشناسی شود. بابلی‌ها این راهبرد همسان‌انگاشتن خدایان با نامهایشان، و منسوب کردن نامها به یک ایزد مقتدر را به روشنی در انومالیش به کار گرفته‌اند. با این وجود هیچ شاهدی وجود ندارد که نشان دهد این روش را خود ابداع کرده‌اند. تقدس زبان و کاربرد جادویی کلام قدسی که انتظار می‌رود زمینه و بستر ظهور چنین مفهومی باشد، در منابع بابلی غایب است. البته در آیینهای دینی بابلیان نیز مانند سایر سرزمینها ورد و دعا به کار گرفته می‌شده و در جادوگری بابلی نیز استفاده از اصوات

^۱ Smith, 2010: 174-176.

و کلمات مقدس رواج داشته است. اما این کاربرد در همان حدی است که در تمدنهای باستانی دیگر می‌بینیم، و پشتوانه‌ی نظری عامی که زبان را به مرتبه‌ای انتزاعی برکشد و تقدس آن را با تقدس ایزدان همسان انگارد، وجود نداشته است. از این روست که کلیدواژه‌ای مانند مانتره یا کلام قدسی در زبان بابلی برابر نهاد دقیقی ندارد، و به همین ترتیب متن مقدسی مانند گاهان که خودِ واژگانش - و نه محتوای روایی‌اش، مانند انومالیش - مهم تلقی شود، در میانرودان پیشازرتشتی تکامل نیافته است.

به عبارت دیگر، زمینه و بستر معنایی لازم برای دستیابی به اتحاد خدایان از راه اتحاد نامها، در بابل غایب است. به همین ترتیب روشن است که این شیوه از تمدنهای باخترِ بابل به این سرزمین راه نیافته است. چنان که دیدیم، در منابع مصری و یونانی نشانی از نامهای پرشمار خداوند دیده نمی‌شود. در تورات نه تنها نیز چنین مفهومی غایب است^۱، که برعکس تأکیدی بر یگانه بودن نام خداوند و تابو بودن اشاره بدان وجود دارد. جالب آن است که تأکید بر یگانگی نام خداوند و تقدس آن، در بخشهایی از تورات دیده می‌شود که مستقیماً زیر تأثیر فرهنگ ایرانی و در عصر هخامنشی تدوین شده است. مثلاً در کتاب ارمیا می‌خوانیم^۲:

לְכֹן הַנְּבִי מוֹדִיעֵם בַּפֶּעַם הַזֶּאת אֹדִיעֵם אֶת-יְהוָה וְאֶת-גְּבוּרָתוֹ וְיִדְעוּ
כִּי-נְשָׂמִי יְהוָה: ס

”بنابراین، زنده‌ار که این بار ایشان را آگاه خواهم کرد، بلی، دست

^۱ Merrillet al., 2011: 177.

^۲ کتاب ارمیا، باب ۱۶، آیه ۲۱.

(قدرت) و شکوه خویش را به آگاهی‌شان خواهیم رساند و خواهند دانست که نام من یهوه است.^۱

اشاره‌ی مشابهی به یگانه بودن نام خداوند را در کتاب اشعیا نیز می‌بینیم:
 "ای یهوه، خدای ما، سروران دیگری جز تو نیز بر ما مستولی شده‌اند، اما ما تنها نام تو را خواهیم خواند."^۲

جالب آن است که یهوه به همین دلیل از مردوک متمایز دانسته شده است. با خواندن سفر پیدایش و انومالیش روشن می‌شود که این دو متن نسخه‌هایی مشابه از یک داستان آفرینش یگانه هستند. شباهت یهوه و مردوک تنها به جنگاور، سلطه‌جو، یا آسمانی بودن این دو محدود نمی‌شود، که چیرگی‌شان بر آشوب اولیه و غلبه‌شان بر آب را نیز در بر می‌گیرد. با این وجود در بخشهایی از تورات بر این نکته پافشاری شده که خدای مردم بابل با خدای اورشلیم متفاوت است.^۲ اما بندهایی در این میان وجود دارد که نشان می‌دهد حتی در آن دوران نیز مردم یهوه و مردوک را همسان می‌انگاشته‌اند.^۳ به ویژه کتاب اشعیا در متن عهد عتیق به خاطر دشمنی عریانی که با دین بابلیان دارد چشمگیر است. چنان که در بندهایی توهین و ریشخند آشکاری درباره‌ی مراسم دینی بابلی‌ها بر می‌خوریم: «بل (مردوک) خم شده و نَبو (خدای خرد و پسر مردوک) پنهان گشته است. بتهای آنان را بر چهارپایان و جانوران نهاده‌اند. آنهایی که شما بر می‌داشتید، حمل شده‌اند

^۱ کتاب اشعیا، باب ۲۶، آیه‌ی ۱۳.

^۲ Smith, 2010: 176-178.

^۳ کتاب اشعیا، باب ۴۰، آیه‌های ۱۸ و ۲۵.

و بارِ جانوران ناتوان گشته‌اند. آنها همگی پنهان و خمیده‌اند و نمی‌توانند خود را از آن بار برهانند، بلکه خود آنها به اسیری می‌روند.^۱

به این ترتیب نه تنها مردوک به خاطر پرستندگان متفاوت و آیینهای ناهمسان و پیوندش با بتها از یهوه متمایز دانسته شده، که نام مقدس و یکتای وی و تقابلهش با نامهای پرشمار مردوک یکی از محورهای این تفاوت قلمداد شده است.

در واقع واگرایی میان صفات یهوه و مردوک دو شیوهی متفاوت از تکامل یکتاپرستی را نشان می‌دهد. یک سنت، که از آداب درباری مصر و دین خورشید آخناتون سرچشمه گرفته، به پرستش انحصاری و سرسختانه‌ی یک خدای یکتا و طرد مراسم و نمادهای سایر خدایان گرایش دارد، و به همین دلیل هم آن خدای یکتای برتر را همچون موجودی حسود و خشمگین بازنمایی می‌کند. مسیر دیگر دستیابی به یکتاپرستی، جریانی است که در انوما الیش می‌بینیم. در اینجا با ایزدی جنگاور و نیرومند روبرو هستیم که به جای دشمنی با خدایان دیگر و طرد آیینها و نامهای ایشان، همه را به خود جذب می‌کند و خویشتن را همچون تلفیقی از تمام نیروهای قدسی معرفی می‌نماید.

در تمام منابعی که مرور کردیم، الگویی شبیه به پنجاه نام مردوک دیده نمی‌شود، و اصولاً تقدس نامهای خداوند به آن شکلی که ناگهان در پایان انوماالیش شاهدش هستیم، در ادبیات مصری، یونانی، کنعانی و عبرانی کاملاً بی‌سابقه است. چنین سابقه‌ای در خودِ بابل هم وجود ندارد. از این رو چنین

^۱ کتاب اشعیا، باب ۴۶، آیه‌های ۱ و ۲.

می‌نماید که در اینجا با نوعی وامگیری از همسایگان شرقی بابل روبرو شده باشیم. در واقع، در تمام متون بازمانده از جهان باستان تنها یک نام است که به چیزی شبیه به پنجاه نام مردوک در فصل هفتم انومالیش شباهت دارد، و آن هم متون اوستایی است و توصیفی که از دو ایزد هورمزد و وای در آن وجود دارد. در یشت‌ها، نه تنها اشاره به نامهای پرشمار خداوند و تقدس آنها وجود دارد، که این موضوع مکرر هم شده و در مورد دو ایزد به کار گرفته شده است. در واقع گذشته از انومالیش، تنها منبعی که درباره‌ی نامهای مقدس خداوند در جهان باستان در دست داریم، اوستاست، که به سنتی کهنتر نیز تعلق دارد.

یشتهای اوستا با سرودی در ستایش اهورامزدا آغاز می‌شود که هرمزد یشت نام دارد. این یشت، بنا بر سنت ادبی‌ای که خود زرتشت در گاهان بنیان نهاده بود، بحث با پرسشهایی آغاز می‌شود. زرتشت از اهورامزدا می‌پرسد که تواناترین، پیروزمندترین، بلند جایگاه‌ترین، و کارآمدترین چیز کدام است. بعد بار دیگر می‌پرسد که نیرومندترین و موثرترین چیز برای غلبه بر دیوان و پاکیزه ساختن گیتی کدام است؟ آنگاه اهورامزدا پاسخی دور از انتظار می‌دهد. او منتره را ورجاوندترین، پیروزمندترین، بلندپایگاه‌ترین، و کارآمدترین چیز می‌داند.

اما این منتره چیست که اهورامزدا آن را بر همه‌ی چیزهای دیگر ترجیح داده است؟ چرا خدای یکتا در اینجا به لزوم رعایت قوانین اخلاقی، به اهمیت برگزاری درست مراسم عبادی، یا بنابر سنتی کهنتر، به ارزش قربانی

کردن برای خدایان اشاره نکرده است؟ چرا در سرودی که به خودِ اهورامزدا اختصاص یافته، تنها و تنها منتره است که ستوده شده است؟

این را می‌دانیم که کلمه‌ی منتره‌ی اوستایی (𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀)، همان مانتره یا مانترای هندی (मन्त्र) است که در دوران پیشازرتشتی در هر دو سپهر اوستایی و سانسکریت کاربردی دینی داشته است. این واژه از بناواژه‌ی «مَن» به معنای اندیشه، و پسوند ویژه‌ی ابزار «-ترا» تشکیل شده و روی هم رفته «ابزار اندیشیدن» معنا می‌دهد.^۱ مانتره عبارت است از کلام یا سخنی که باعث تغییر در هستی شود.^۲ در سنت هندی هریک از بخشهای وداهای سه‌گانه (ریگ، سامه و یجور) مانترا نامیده می‌شود. این بخشها به خاطر ساختار شعرگونه‌شان از متن برهمنه که به نثر نوشته شده‌اند متمایز هستند.

کهنترین متنی که به مانتره مفهومی هستی‌شناختی را نسبت داده، گاهان زرتشت است. در گاهان کلمه‌ی مانتره برای اشاره به کلامی مقدس به کار گرفته شده که از سویی هسته‌ی مرکزی آموزه‌های پیامبر را تشکیل می‌دهد و از سوی دیگر به تنهایی تأثیری هستی‌شناختی دارد و باعث شکسته شدن دروغ و نابود شدن نیروهای پلیدی می‌شود. این بدان معناست که در گاهان، مانتره تنها دعا یا سخن دینی آهنگینی نیست که باعث آرامش روح و جلب نظر خدایان شود، بلکه به تنهایی پدیداری موثر و خودبنیاد است که همچون

^۱ Whitney, 2003: 449.

^۲ Feuerstein, 2003.

سلاحی نیرومند یا جادویی موثر چیزی را در جهان تغییر می‌دهد. این تعبیر از مانتره، در برابر تعبیر سنتی و قدیمی‌تر این کلمه قرار می‌گیرد که در وداها با آن سر و کار داریم و مانترا را روشی برای جلب نظر خدایان می‌داند. این بدان معناست که مانترای ودایی سخنی آهنگین و شعرگونه است که به خاطر کیفیت متمایز و ممتاز خود مورد توجه خدایان قرار می‌گیرد، و دعا‌های پرستندگان را به ایشان می‌رساند. در این چارچوب، مانترا همچنان شکلی از کلام ارتباطی است و همچون هر سخن دیگری ارتباط میان دو موجود را برقرار می‌سازد.

این مفهوم دیرینه‌ی مانترا، همچنان در ادیان گوناگون ایرانی به حیات خود ادامه داده است. مفهوم دعا و نیایش و نماز خواندن کاملاً در این چارچوب می‌گنجد و به سخنی اشاره می‌کند که ارتباط میان انسان و پروردگارش را برقرار می‌سازد و مفهوم و خواست و طلبی را از زمین به آسمان منتقل می‌کند. حتی مفهوم ذکر در سنن عرفانی ایرانی نیز تعبیری از این دست یافته است. ذکر را معمولاً همچون کلامی مقدس در نظر می‌گیرند که یادِ خالق در ذهن مخلوق (تذکر) را دوام می‌بخشد و بنابراین ارتباط قلبی عابد و معبود را برقرار می‌سازد.

در سنت زرتشتی مفهوم مانتره یکسره متفاوت است. در گاهان این واژه به سخنی اشاره می‌کند که دقیقاً در تطابق با اشه تولید شود. مخاطب و گوینده‌ی این سخن اهمیتی ندارند، که خود آن در هماهنگی با قانون حاکم

بر هستی است که اصالت دارد. از این رو نمی‌توان آن را در قلمروی زبان و کنش ارتباطی منسوب بدان رده‌بندی کرد. مانتره در واقع ماهیتی وجودی - و نه ارتباطی - است که از سازگری کامل و بی‌نقص گفتار و اشه بر می‌خیزد و این با گفتار راست عادی و سخنی که محتوای معنایی‌اش درست باشد متفاوت است.^۱

این مفهوم همان است که در جهان باستان در قالب خرافات و روایتهای داستانی تبلور می‌یافت و به قدرت جادویی مغان برای چیرگی بر نیروهای طبیعی دلالت می‌کرد. مغان اصولاً از این رو نامدار بودند که انگار می‌توانستند با به کار گرفتن درست زبان، نیروهای طبیعت را در اختیار خود بگیرند و قدرتهای فراانسانی را مطیع و رام سازند. بازمانده‌ی این مفهوم حتی امروز نیز در قالب دعانویسی یا ورد خواندن همچون عملی جادوگرانه باقی مانده است. شکلی روشنفکرانه‌تر و فلسفی‌تر را در تعبیری به نسبت حاشیه‌ای از ذکر در میان صوفیه می‌بینیم. بر مبنای این تعبیر، ذکر گفتن تنها برای یادآوری خداوند کاربرد ندارد، بلکه به نوعی وی را در وجود صوفی احضار می‌کند. به عبارت دیگر، غرقه شدن ذاکر در ذکر، همتای محو شدن وجود خودش و ظهور خداوند در اوست. بخش عمده‌ی روایتهایی که در متون صوفیه به ذکر منسوب شده، به این تعبیر هستی‌شناختی از آن نظر دارد. این معنی اخیر از مانتره همان است که در هرمزد یشت مورد نظر است.

^۱ Schlerath, 1987: 695.

اهورامزدا در پاسخ به زرتشت می‌گوید که موثرترین چیز و نیرومندترین چیز، مانتره است. بدیهی است که در اینجا مقصود کارکرد ارتباطی یک دعا یا سخن گفتن کسی با دیگری (هرچند انسان و خدا) نیست. بلکه مانتره یا کلام قدسی خود نیرویی است که به طور مستقیم دیوها را از پا در می‌آورد و اشیای نهفته در خود را در جهان مستقر می‌سازد.

در متون متاخرتری مانند بندهش می‌خوانیم که اهورامزدا در سرآغاز نبرد میان خیر و شر، با خواندن مانتره‌ی «اشم وهو» اهریمن را از پا در آورد و او به این خاطر سه هزار سال بیهوش بود. این روایت به نسبت جدید که احتمالاً در منابع عصر ساسانی ریشه دارد، مفهوم مانتره را به معنایی نزدیک به ورد و سخن جادویی به کار گرفته است. اما در هرمزد یشت که احتمالاً در عصر هخامنشی به شکل امروزی تدوین شده و تفسیری کهنتر از مفهوم مانتره را به دست می‌دهد، این مفهوم با نام خداوند مترادف است.

در هرمزد یشت، پس از پرسش و پاسخ آغازینی که در آن به اهمیت و اقتدار مانتره تاکید می‌شود، زرتشت از اهورامزدا می‌خواهد تا او را از نام خود آگاه کند و هنگام اشاره به نام خداوند دقیقاً همان صفاتی را به کار می‌برد که در بند پیشین برای توصیف مانتره استفاده شده بود. آنگاه اهورامزدا نام خود، یا همان مانتره را به زرتشت می‌آموزد. آنگاه تا پایان این سرود، به فهرستی به نسبت طولانی از نامهای اهورامزدا بر می‌خوریم که گهگاه در میانشان بندهایی برای تاکید بر باز خواندن این نامها دیده می‌شود.

نامهای اهورامزدا طبق یشت نخست چنین است:

سرچشمه‌ی دانش و آگاهی، بخشنده‌ی گله و رمه، توانا، بهترین اشه، نشان‌همه‌ی دهشهای نیک اشه نژادِ مزدا آفریده، خرد، خردمند، دانایی، دانا، ورجاوندی، ورجاوند، اهوره، زورمندترین، دور از دسترس دشمنان، شکست‌ناپذیر، به یاد دارنده‌ی پاداش هرکسی، نگهبان همه، پزشک، آفریدگار، نامبردار به مزدا.

نامهای اهورامزدا در دو نوبت فهرست شده‌اند. در بار نخست بیست نام بالا با شماره آمده و یک بار در متن اشاره شده که این بیست نام تاثیر و نیروی بسیار دارند.^۱ آنگاه کمی دیرتر پنجاه و سه نام دیگر اهورامزدا پشت سر هم ذکر شده‌اند:^۲

پشتیبان، آفریننده و نگهبان، شناسنده و سپندمینوترین، چاره‌بخش، چاره‌بخش‌ترین، پیشوا، بهترین پیشوا، اهوره، مزدا، اشون، اشون‌ترین، فرهمند، فرهمندترین، بسیار بینا، بسیار بیناتر، دور بیننده، دور بیننده‌تر، نگاهبان، پشت و پناه، دادار، نگاهدارنده، شناسنده، بهترین شناسنده، پرورنده، فششومنثره، جویای شهریاری نیک، بیشتر جویای شهریاری نیک، شهریار دادگر، دادگرتین شهریار، نافریفتار، نافریفتنی، بر ستیهندگی چیره شونده، به یک زخم بر دشمنان چیره شونده، همه را شکست دهنده، آفریدگار یگانه،

^۱ هرمزد یشت، بند ۱۹.

^۲ هرمزد یشت، بندهای ۱۲-۱۵.

بخشنده‌ی همه‌ی دهشها، بخشنده‌ی بسیار خوشی‌ها، بخشایشگر، به خواست خود نیکی کننده، به خواست خود پاداش رسان، سودمند، نیرومند، نیرومندترین، اشون، بزرگ، برازنده‌ی شهریاری، به شهریاری برازنده‌ترین، دانا، داناترین، دورنگرنده.

با خواندن این نامها نخستین پرسشی که پیش می‌آید این است که چرا این نامها - و نه نامهایی دیگر- به اهورامزدا منسوب شده‌اند؟ بیست نام نخستین که بیشتر مورد تاکید هستند، همگی صفتهایی هستند که در گاهان به اهورامزدا منسوب شده‌اند. پنجاه و سه صفت بعدی اما ساختاری جدیدتری دارند و بسیاری از آنها به سستی جدیدتر و پسازرتشتی تعلق دارند. در کل با مرور این نامها روشن می‌شود که گرانیگاه‌های مفهومی نامهای خداوند که هسته‌ی مرکزی مفهوم مانتره در این یشت را بر ساخته‌اند، پنج رده را در بر می‌گیرند:

الف) برخی از نامها به خرد، اشه و دانایی نسبت به قانون طبیعت مربوط می‌شوند: سرچشمه‌ی دانش و آگاهی، خرد، خردمند، دانایی، دانا،...

ب) برخی از آنها به صفت با نام ایزدان یا فرشتگان هستند: بهترین اشه (اردیبهشت)، بخشنده‌ی رمه (مهر و بهمن)، مزدا، اهوره، و...

پ) برخی از آنها بر تقدس و موقعیت مینویی وی تاکید می‌کنند: ورجاوند، فرهمند، آفریدگار، دادار، و...

ت) دسته‌ای دیگر به ارتباط میان خداوند و آدمیان و سودهای برخاسته

از آن اشاره دارند: پزشکِ همه، چاره بخش، پرورنده، بخشنده‌ی همه‌ی دهشها، سودمند و...

ث) و پنجمین رده به صفت‌های جنگاورانه و سلحشورانه‌ی وی و چیرگی‌اش بر دشمن اشاره دارند: شکست ناپذیر، دور از دسترس دشمن، زورمندترین، پشتیبان، نافرifty، به شهریاری برازنده‌ترین و...

این فهرست هم از نظر محتوا و هم ساختار با آنچه در انومالیش می‌بینیم، شباهت دارد. محتوای آن دنباله‌ی مستقیم خرد گاهانی است و پیش فرضِ مقدس بودن زبان و نام خداوند در آن نمایان است. از این رو آن بستر مفهومی‌ای که به دنبالش می‌گشتیم، در اینجا به روشنی دیده می‌شود. با این وجود ایرادی در این میان وجود دارد و آن هم این که به احتمال زیاد هر مزدیشت از نظر تاریخی دیرتر از انومالیش تدوین شده است.

در مورد زمان دقیق سرایش یشت‌ها اطلاعات دقیقی در دست نیست. با این وجود چنان که در کتاب «اسطوره‌شناسی ایزدان ایرانی» نشان داده‌ام، تحلیل زبان یشت‌ها و ارجاع‌های درونی‌شان می‌تواند دو رده‌ی یشت‌های کهن و نو را از هم تفکیک کند. یشت‌های کهن که طولانی، آهنگین، رنگین، جنگاورانه، و انباشته از نام‌های پهلوانان و ایزدان باستانی هستند، به روشنی ماهیتی چندخداگرایانه دارند و تنها با بندهایی در ستایش اهورامزدا در قالب دین زرتشتی گنجدیده‌اند. یشت‌های نو کوتاه‌تر، ساده‌تر، و فلسفی‌تر هستند و مفاهیمی انتزاعی و پیچیده و گاه فلسفی را شامل می‌شوند و شواهدی هست

که نشان می‌دهد توسط کسانی تدوین شده‌اند که زبان اوستایی را درست نمی‌دانسته‌اند و با پیروی از سرمشق یشتهای کهن آنها را پدید آورده‌اند. تقریباً همه‌ی پژوهشگران در این مورد توافق دارند که یشتهای کهن پیشازرتشتی هستند و به قرن یازدهم و دوازدهم پ.م به قبل تعلق دارند. در مورد یشتهای نو تردیدهای فراوانی وجود دارد، اما چنان که در کتاب داریوش دادگر نشان داده‌ام، حدس می‌زنم شکل نهایی امروزی‌شان را در نیمه‌ی نخست دوران هخامنشی و تا پیش از سال ۴۳۰ پ.م به دست آورده باشند. حدس دیگرم آن است که مرکز تدوین این متون ری باستانی و همان جایگاه سنتی پرورش خرد زرتشتی بوده باشد.

هرمزدیشت به گمان من به رده‌ی یشتهای نو تعلق دارد، هرچند احتمالاً کهنترین متن از این رده است. به هر صورت فکر می‌کنم زمان سروده شدنش را باید به فاصله‌ی قرن هفتم تا آغاز قرن پنجم پ.م محدود دانست. چون به روشنی برخی از یشتهای نوی دیگر بر مبنای آن استوار شده‌اند. این متون از نظر کاربرد زبان اوستایی ابتدایی‌تر، و از نظر سبک هنری و جنبه‌ی شعری از آن فروپایه‌تر هستند، که می‌تواند تحول کاربرد زبان اوستایی در حلقه‌های نخبگان را در یک یا دو قرن واپسین رواجش میان مغان نشان دهد.

هرمزدیشت بر این مبنا کمی دیرتر از انومالیش نوشته شده است، و نمی‌تواند منبع این متن محسوب شود. با این وجود بستر معنایی و چارچوب فلسفی حاکم بر خرد گاهانی و دین زرتشتی همان جریانی است که ایده‌ی نامه‌های خداوند را تولید کرده، و بنابراین مسیر وامگیری را باید از منابع

اوستایی به بابل دانست.

نکته‌ی چشمگیر در این میان آن است که در میان یشت‌های کهن، که قطعا از نسخه‌ی کنونی انومالیش بسیار کهنتر هستند، نشانه‌ای روشن از این مفهوم دیده می‌شود. در رام یشت، روایتی مشابه را در مورد نامهای وای نیز می‌بینیم. در اواخر این یشت، در میان بحثهای دیگری که در وصف زورمندی و اقتدار وای آمده، ناگهان می‌بینیم که ایزد باستانی باد زرتشت را مخاطب قرار می‌دهد و نامهای خود را یک‌یک بر می‌شمارد.^۱ این نامها شباهت فراوانی با نامهای اهورامزدا دارند: اندروای، جوینده، بر همه چیره شونده، نیک کردار، پیش‌رونده، پس رونده، یابنده‌ی فره، تند، تندترین، دلیرترین، سخت، سخت‌ترین، نیرومند، نیرومندترین، یکباره شکست دهنده، دیوستیز، ستیزه شکن، برستیهندگی چیره شونده، خیزاب‌آور، خیزاب فرو ریز، زبانه کشنده، گردّه، نیزه‌ی سر تیز، دارنده‌ی نیزه‌ی سرتیز، نیزه‌ی پهن، دارنده‌ی نیزه‌ی پهن، نیزه‌ی آخته، نیزه آرنده، فرهمند، و بسیار فرهمند. با توجه به چهار نامی که در متن افتادگی دارند، شمار کل این موارد به سی و پنج تا می‌رسد. این فهرست در بندهای بعدی با چهارده نام دیگر نیز تکمیل شده‌اند.^۲

از میان این مجموعه، هشت تای آن با نامهای اهورامزدا در هرمزدیشت یکی هستند. یعنی به نظرم تردیدی وجود ندارد که هرمزدیشت را با الهام از محتوای رام یشت و با توجه به مضمون آن سروده‌اند. در میان بقیه‌ی نامهای وای به ویژه دو خوشه‌ی مربوط به آب (خیزاب‌آور، خیزاب فروریز و...) و

^۱ رام یشت، کرده‌ی ۱۱، بندهای ۴۳-۴۸.

^۲ رام یشت، کرده‌ی ۱۱، بند ۵۶.

خوشه‌ی مربوط به نیزه (نیزه‌ی سرتیز و...) قابل تشخیص هستند و بقیه هم بیشتر به صفتهای جنگاوری نیرومند شباهت دارد. تمام نامهایی که در این یشت ذکر شده‌اند به رده‌ی جنگاورانه تعلق دارند و از چهار دسته‌ی دیگر نامهای هرمزد یشت اثری در اینجا دیده نمی‌شود. در اینجا هم خاطر نشان شده که نامهای اندروای مانتره هستند و کاربردشان در شرایط جنگی توصیه شده است.

در پایان این یشت، فهرست دیگری از نامهای وای وجود دارد که از زبان ستاینده‌گانش بیان شده است: چالاک، چالاک‌ترین چالاکان، دلیر، دلیرترین دلیران، زرین خود، زرین تاج، زرین طوق، زرین گردونه، زرین چرخ، زرین رزم افزار، زرین کفش، زرین کمر، اشون و زبردست^۱. در اینجا نیز وای همچون جنگاوری گردونه‌ران ستوده شده است.

پس به این ترتیب سابقه‌ای پدیدار می‌شود که سرچشمه‌ی فکر نامهای خداوند را به دست می‌دهد. رام یشت به احتمال زیاد به قرن دوازدهم پ.م مربوط می‌شود و سنتی دینی را نمایندگی می‌کند که موازی با بزرگداشت سایر خدایان آریایی کهن، در زمان ظهور زرتشت پیشاپیش وجود داشته است. پرسشی که اینجا پیش می‌آید آن است که حلقه‌ی پرستاران وای که پیش از زرتشت وجود داشته و پس از ظهور وی به تدریج آیین خویش را در دل چارچوب خرد مزدایی گنجانده‌اند، بر چه مبنایی به این مفهوم نامهای

خداوند دست یافته‌اند؟

بازسازی‌ای که اینجا از ظهور این ایده به دست می‌دهم، مبتنی بر حدس و گمان است. با این وجود فکر می‌کنم محتمل‌ترین بازسازی ممکن در مورد خاستگاه این مفهوم را به دست می‌دهد.

تردیدی در این نکته وجود ندارد که شکل پخته و کامل مفهوم نامهای خداوند که در هورمزدیشث و انومالیش دیده می‌شود، بر مفاهیمی فلسفی و پیش‌داشتهایی هستی‌شناسانه مبتنی است که از دل فلسفه‌ی گاهانی برخاسته‌اند. با این وجود متن رامیشث نشان می‌دهد که در زمان زندگی زرتشت و در دورانی که آیین او سیر تحول خود را پی می‌گرفته است، سنت دیگری نیز وجود داشته که شکلی پیشافلسفی و اساطیری از این مفهوم را در خود داشته است. این که چگونه پرستاران وای به پیوندی میان نیروهای مقدس، نامها، و ایزد باد دست یافتند، به نظرم با توجه به سه نکته قابل بازسازی است.

نکته‌ی نخست که این که وای یا باد، دقیقاً همان ایزدی است که در یزدان‌شناسی آریایی‌های پیشازرتشتی، همتای یهوه و مردوک قرار می‌گرفته است. یعنی او نیز خدای باد و هواست و در آسمان خانه دارد. دست کم شکلی از وی به جنگاوری جوان و برومند شباهت دارد و خویشکاری‌اش چیرگی بر نیروهای دشمن خو و آشوبگر است. یعنی اگر یشتها را به دقت بخوانیم، خواهیم دید که در دین کهن ایرانیان، وای ایزدی است که بیشترین شباهت را با مردوک، بعل، یهوه یا زئوس دارد.

کارکرد وای در یشتها، با جنگ پیوند دارد و همین او را به مهر نزدیک

می‌کند. اوست که بوی جنگاوران را به روان نیکوکاران (فروشی‌ها) می‌رساند و ایشان را به همراه مهر و رشن و سروش به شتافتن به میدان نبرد وامی‌دارد و به این ترتیب برنده‌ی جنگ را تعیین می‌کند.^۱ وای همچنین با رخساری همچون جنگاوران بازنموده شده است. در رام یشت او دلیر، زرین خود، زرین تاج، زرین طوق، زرین گردونه، زرین چرخ، زرین سلاح، زرین کفش، و زرین کمر دانسته شده است.^۲ در سکه‌های کوشانی، نقش او را به صورت مردی ریشو و احتمالاً سالمند که مو و ریش بلندش در باد آشفته شده است نمایش می‌دادند، و نام سغدی‌اش «واد» را در زیر آن می‌نوشتند. در یشتها، هنگامی که به محل برگزاری نیایش‌هایش گام می‌گذارد تا خواسته‌ی نمازگزاران را روا دارد، در قالب مردی است کمر بند بر میان بسته، با کمری استوار، گامهایی بلند، سینه‌ای گشاده، تهیگاهی نیرومند، چشمانی بی‌آلایش، که همچون شهریاری یگانه فرود می‌آید.^۳ و جالب آن که در همین متن، او خود را نیزه‌ی سرتیز، نیزه‌ی پهن، و نیزه‌ی آخته می‌نامد. یعنی گویی نیزه در ابتدا نماد این ایزد دانسته می‌شده است.^۴

پیوند میان ایزد باد با فروهرهای نیاکان جنگاور، و ارتباط این دو با آیین مردانه‌ی پرستش نیاکان تا حدودی تقابل این سنت و آیین ناهید را نیز توجیه می‌کند. در آبان یشت آنهایتا به روشنی همچون رقیبی برای باد وانموده شده

^۱ فروردین یشت، کرده ۱۲، بندهای ۴۶-۴۸.

^۲ رام یشت، کرده ۱۱، بند ۵۶.

^۳ رام یشت، کرده ۱۱، بند ۵۳.

^۴ رام یشت، کرده ۱۱، بند ۴۸.

است که کارکردهایش با فروهر/ وای دقیقا یکسان. اوست که قربانی جنگاوران را دریافت می‌کند و اوست که در نهایت ایشان را در میدان نبرد پیروز می‌سازد. اما این بار پیوند او با پیروانش ماهیتی ملی و جغرافیایی دارد و مثلا دوستداران ایران را کامیابی می‌بخشد، اما از بخشیدن پیروزی به قربانی‌گزاران دشمن ایرانیان -مانند آژیدهاک و افراسیاب- خودداری می‌کند. یعنی ایزدبانوی آنها که ماهیتی زنانه و وابسته به زمین دارد، به تدریج جایگزین ایزد بادها شده که تنها از راه پیوند خونی و ارتباط نیاکان با پسران‌شان عمل می‌کنند. احتمالا این گذار و نقش‌گیری جنگاورانه‌ی ناهید همزمان با یکجانشین شدن قبایل آریایی و بازتعریف مفهوم هویت در زمینه‌ای جغرافیایی و ملی بروز کرده است.

کشمکش میان این دو ایزد هم باید در همین بافت فهمیده شود. ناهید که تا پیش از آن ایزدی وابسته به کشاورزی، گیاه و آنها بوده و بیشتر با نیروی زنانه پیوند داشته است، ناگهان در عرصه‌ای به کلی متفاوت و تا حدودی متعارض با سیمای نخستین‌اش مداخله کرده و کارکردهای ایزد باستانی جنگ را بر عهده گرفته است. ایزدان کهن جنگاوران که ناهید رقیبشان محسوب می‌شد، مهر و وای بوده‌اند. مهر به خاطر پیوندی که با زندگی یکجانشینانه و پیمان به عنوان مبنای قرارداد اجتماعی داشت، با دین ناهید ادغام شد و به این ترتیب مثلث اهورامزدا (شاید وای)- ناهید- مهر در عصر اردشیر هخامنشی پدیدار شد. با این وجود کشمکش میان وای و ناهید همچنان باقی بود و به حذف شدن تدریجی وای از صحنه منتهی شد، و این همان است که احتمالا جذب صفات وای در اهورامزدا و جایگزینی اولی با

دومی را نتیجه داده است.

نتیجه آن که در جهان باستان سه سنت ادبی متمایز وجود داشته که داستان چیرگی نظم بر آشوب را در ابتدای خلقت رمزگذاری می‌کرده است. در یک سو، روایت شرق ایران زمین را داریم که در ادبیات اوستایی به جا مانده است، در این سنت، وای و آناهیتا ایزدانی متمایز و نیک هستند که نماینده‌ی آسمان/ باد و زمین/ آب قلمداد می‌شوند و جز ردپایی محو و بسیار کهنسال از کشمکش میان این دو، نشان دیگری از درگیری‌شان وجود ندارد. سنت دوم، انومالیش است که به غرب ایران زمین و میانرودان تعلق دارد و احتمالاً روایت‌های مشابهی را در غرب زاگرس و قلمرو ایلام نیز داشته است. این سنت باد/ آسمان نرینه و جوان و جنگاور را دشمن و کشنده‌ی ایزدبانوی سالخورده و کند آبها می‌داند و نبرد مردوک و تیامت را روایت می‌کند. سومین سنت، در آسورستان رواج داشته و به دو شکل چندخداپرستانه (روایت کنعانی) یا یگانه‌پرستانه (روایت عبرانی) به دست ما رسیده است. روایت توراتی آشکارا جدیدتر است و زیر تاثیر آیینهای ایرانی در عصر هخامنشی تدوین شده است. با این وجود همان کشمکش قدیمی آب و آسمان را در خود حفظ کرده است.

دومین ویژگی مهم وای آن است که با نیروی روانی آدمیان و جریان زندگی جاری در بدنهای زنده مربوط می‌شود. به این ترتیب به همان شکلی که مردوک آفریننده‌ی تن زنده‌ی مردمان دانسته می‌شد، وای نیز با روح و روان آدمیان مربوط است. چنین می‌نماید که این ارتباط از یک آیین باستانی پرستش نیاکان برخاسته باشد. یعنی انگار ایرانیان باستان نیز مانند تمام اقوام باستانی، نیاکان

در گذشته‌ی خود را در قالبی اساطیری با روایت‌هایی پهلوانی یا ایزدی یادآوری می‌کرده‌اند و ایشان را پشتیبان و یاور خویشتن قلمداد می‌کرده‌اند.

بهترین شاهد بر وجود این آیین پرستش نیاکان در میان آریایی‌های قدیم، فروردین یشت است که همین نیروی مقدس و زورمندِ روان نیاکان را در قالب فروشی‌ها یا فروهرها ستایش می‌کند. فروهرها از دیرباز از جنس باد بوده‌اند و این در پیکربندی مفاهیم مربوط به روح و روان در زبانهای ایران زمین باقی مانده است. در زبانهای سامیِ سریانی و عبری و آرامی و عربی، روان انسانی را «روح / روخا» می‌نامند که معنای اصلی‌اش باد است. در پارسی قدیم «بوی» یا «روان» را برای آن به کار می‌بردند که پیوندی روشن با باد دارد. فروهرها هم در فروردین یشت همچون موجوداتی جنگاور که مانند بادی موافق در میدان نبرد می‌وزند تصویر شده‌اند، و این دقیقاً همان است که در رام‌یشت به عنوان توصیف ایزد باد می‌بینیم. به عبارت دیگر، می‌توان پذیرفت که انگار سیمای وای و بادِ نیرومند در متون اوستایی، از انتزاعی شدن و الاهیاتی شدنِ تصویر باستانی و کهنِ روح / باد جاندار گرفته شده باشد، که در آیین پرستش نیاکان به صورت باد / روح نیاکان در گذشته ستوده می‌شده است.

سومین نکته‌ای که پیوند وای با نامهای مقدس را روشن می‌سازد، پیوند میان وای و کلام و خرد است. از متن اوستا بر می‌آید که وای یا باد هم با روح انسانی ارتباط داشته و همه جنبه‌ی هوشمندانه و سخنگوی روان آدمی را تشکیل می‌داده است. داده‌های تایید کننده‌ی این سخن را می‌توان در توصیفی که از روح انسانی وجود دارد یافت، و مدلی که از زیرسیستم‌هایش

و ورجاوند ستوده شود. باید به این نکته دقت کرد که در این بخش از یسنه، روان افراد مقدس و رهبران دینی در گذشته‌ای که به آواتار یا بودیساتوا تبدیل شده باشند، ستوده نشده، بلکه بر خودِ روح انسانی با بخشهای پنج‌گانه‌ی مشهورش نماز برده‌اند. در این بخش، همه‌ی نیکوکاران زنده و درگذشته و هنوز زاده نشده، چه زن و چه مرد، چه آموزگار و چه آموزنده ستوده شده‌اند، چه در کشور زندگی کنند و چه در خارج از کشور باشند.^۱ به عبارت دیگر، این هات، سرودی در ستایش انسان است. در چند جای دیگر اوستا نیز عبارتها و بندهایی مشابه با آن دیده می‌شود که این متن را به کهنترین و صریح‌ترین بیانی‌های دینی درباره‌ی تقدس انسان تبدیل می‌کند.

گذشته از پافشاری روشن بر اعتقاد زرتشتی انسان- خداگونگی، آنچه که در این هات اهمیت دارد، پنج بخش روان است که عبارتند از:

جان (𐬀𐬎𐬎𐬎: Ahûm) که نیروی حیاتی مشترک در بدن آدمیان و جانوران است و گرمای تن و جنبشهای زیستی و حرکت عضلانی را پدید می‌آورد. این کلمه از ریشه‌ی ha (آه) به معنای هستی داشتن و وجود داشتن گرفته شده و می‌توان آن را تن نیز ترجمه کرد.

دین یا دئنا (𐬀𐬎𐬎𐬎: daênām) که مترادف است با وجدان و نیرویی درونی است که اشته را تشخیص می‌دهد.

بوی (𐬀𐬎𐬎𐬎: baodhas) که هوشیاری و ادراک و حس است و

^۱ یسنه، هات ۲۶، بندهای ۶-۱۱.

بقیای آن در عبارت فارسی «بو بردن» به معنی درک کردن و فهمیدن باقی مانده است.

روان (𐎠𐎡𐎹𐎡𐎹𐎡𐎹: urvānem) که عبارت است از بخش خودآگاه و خودمختار هستی فرد. این همان بخشی است که صاحب اراده و اختیار است و کردارهای خود را با نادیده انگاشتن یا رعایتِ اِشه انتخاب می‌کند. این همان بخشی است که پس از مرگ از بدن جدا می‌شود و به آسمان می‌رود.

فروهر یا فروشی (𐎠𐎡𐎹𐎡𐎹𐎡𐎹𐎡𐎹: fravashîm) که گویا تنها در نیکوکاران و کسانی که اشون هستند وجود دارد و آن سویه‌ای از روح انسان است که وی را با اهورامزدا و سایر موجودات مقدس همسان می‌سازد. فروهر گویا آن وجه الاهی‌ایست که از رعایت اِشه بر می‌خیزد و در آدمیان نیز همچون ایزدان وجود دارد. تفاوت در آن است که گویا ایزدان تنها فروهر دارند و فاقد روان و بوی و جان و دئنا هستند. یعنی گویا در سطحی مینویی، تنها سازگاری یا نقض قانون طبیعت (اشه) است که اهمیت دارد و آن هم به صورت فروهر تجلی می‌یابد.

این پنج بخش تشکیل دهنده‌ی انسان، تا دیر زمانی در فرهنگ ایرانی اعتبار خود را حفظ می‌کنند و حتی برخی از متون دوران اسلامی نیز در این چارچوب نوشته شده‌اند. مشهورتر از همه آثار پزشکی زکریای رازی است که اصولاً بر مبنای بخش‌بندی پیکر و روان انسان به خوشه‌هایی پنج‌تایی استوار شده است.

پیوسته‌اند) یا با کلام مقدس (که با فروهر پیوند خورده) بیماران را درمان کند. یعنی پنج ابزار کار پزشکان و پنج واسطه‌ی درمان بیماری کالبد انسانی (عالم اصغر) یا کلیت گیتی (عالم اکبر) با پنج نیروی درونی نفس پیوند برقرار می‌کند.

پس تا اینجای کار سه نکته را در مورد وای دریافتیم: ایزد باد در ایران باستان ایزدی جنگاور و درهم‌شکننده‌ی آشوب بوده، با روح و روان و به ویژه نیروی معنوی نیاکان پیوند داشته، و با خرد و دانش و نیروهای درونی روح پیوند می‌خورده است. هر سه عامل یاد شده از سویی او را به ایزدان آسمانی اقوام همسایه یعنی مردوک و بعل و زئوس نزدیک می‌کند، و از سوی دیگر صفات مشترکش را با اهورامزدا نشان می‌دهد. روح یا بادی که در خدمت مردوک ماهیتی ویرانگر داشت و تیامت را نابود می‌کرد، دقیقاً با همان کارکرد و با همان ساز و کار، یعنی با دمیده شدن در اندرون انسان، به وی جان بخشید. یهوه که همتای بعل کنعانی بود و نماینده‌ی آسمان و باد تلقی می‌شد، در ابتدای آفرینش همچون بادی بر فراز ژرفا وزید، با دم خویش در آدم ساخته شده از خاک دمید، و به این ترتیب باد/روح خداوند در بدن انسان نیز به جریان افتاد. این روایتی سامی از همان ماجرای ارتباط وای و فروهر مردمان است که در ایران شرقی رواج داشته است. البته در این میان تفاوت‌های چشمگیری وجود داشت. چنان که در میانرودان خون کینگو که بذر آشوب را در خود نهفته بود، در ترکیب با این روح مقدس، زمینه‌ی مادی وجود انسان را فراهم آورد، اما این قالب مادی با تباری مشکوک و نکوهیده در آمیخته بود و بازمانده‌ی تن سپهسالار ارتش آشوب بود. چنین

مقدمه‌ای درباره‌ی گناه نخستین انسان آغازین در روایتهای آریایی اولیه دیده نمی‌شود و به طور خاص در اسطوره‌ی نخستین انسان زرتشتی یعنی کیومرث کاملاً غایب است. هرچند بعدتر در داستان گناه جمشید یا گناه مشی و مشیانه نسخه‌هایی بازسازی شده از آن را می‌بینیم.

جمع‌بندی تمام این شواهد به این نتیجه می‌انجامد که همزمان با پرستش ایزدان آسمانی سامی در غرب ایران زمین، آیین پرستش وای نیز در ایران شرقی وجود داشته است. این دو شاخه‌ی سامی و آریایی از بزرگداشت ایزد فعال و جنگاور باد و آسمان، به نوعی اسطوره‌ی آفرینش دامن می‌زده که غلبه بر آشوب محور اصلی‌اش بوده است. در ایران غربی سنتهای بابلی، کنعانی و عبری این ایزد آسمانی موجودی کاملاً فرارونده و متمایز از انسان پنداشته می‌شده و به همین دلیل آدمی در برابر وی خدمتگزاری چاکرمنش و بنده‌ای فرودست پنداشته می‌شده است. در ایران شرقی و سنت اوستایی پیشازرتشتی، وای تا حدودی با آدمیان هم‌سرشت بوده است، چون هم با روان نیاکان ارتباط برقرار می‌کرده و هم با نیروهای روانی درون روح مربوط بوده است.

نامهای پیاپی وای که در رام یشت می‌بینیم، صفتی بوده که از پیوند ایزد باد با فروهرهای پرشمار نیاکان آریایی‌ها، و ارتباط میان وای و زبان و مانتره بر می‌خاسته است. آیین زرتشتی که نخستین و کهن‌ترین دستگاه نظری انسان‌خدا محورانه به شمار می‌آید، بخش مهمی از نمادها و علایم وای را وام‌گیری کرده و آن را به اهورامزدا منسوب ساخته است. این ادغام و بازسازی تصویر وای در قالب اهورامزدا، همان بود که نامهای وای در رام یشت را به سیاهه‌ی نامهای هرمزدیشت پیوند زد. اهورامزدا که بزرگترین

جنگاور مینویی محسوب می‌شد و هم‌اورد اصلی اهریمن بود، به تمام نشانه‌ها و داستانهای ایزدان باستانی جنگاور نیاز داشت. پس به همان ترتیبی که راستی و اشونی و مبارزه با دروغ را از مهر وامگیری کرد، نامهای وای را نیز از آن خود کرد و این به ویژه با توجه به نوآوری فلسفی مهم زرتشت و تاکیدش بر زبان‌مداری از بستری مناسب برخوردار بود.

بازخوانی متن انومالیش به کمک این شواهد تازه، و گنجاندن پنجاه نام مردوک در بستر معنایی ایران زمین، برداشتی نو و فهمی عمیقتر از معنای این نامها را ممکن می‌سازد. پنجاه نام مردوک که با هدف متحد ساختن وی با ایزدان کهتر فهرست شده، دقیقا همان ترفندی را نشان می‌دهد که پرستندگان اهورامزدا در برخورد با ایزدان باستانی آریایی به کار بستند. ایشان با وامگیری نامهای خداوند که به شکلی ابتدایی در رام‌پشت وجود داشت، و از پیوند میان باد و روان و کلام بر می‌خاست، اهورامزدا را موجودی فراگیر و جهانشمول باز نمودند که تمام نامهای مقدس را در خود گرد آورده بود و گرانیگاه تمام اشکال تقدس بود. چنین شکلی از یکتاپرستی در انومالیش ناشناخته است، و دستگاهی نظری که تقدس کلام و زبان با این کیفیت را به دست دهد، در میان‌رودان باستان غایب بوده است. از این رو می‌توان پذیرفت که نویسندگان پنجاه نام مردوک، که به موخره‌ای بر تن کهتر انومالیش می‌ماند، در این بخش وامدار فرهنگ اوستایی بوده‌اند.

بندهایی از انومالیش هست که وامگیری یاد شده را به روشنی نشان می‌دهد. چنان که دیدیم، کهترین اشاره به قدرت پنهان شده در نامهای خداوند در رام‌پشت وجود داشت، که بسی از نسخه‌ی انومالیش در دسترس

ما کهنتر بود. احتمالاً پیوست پنجاه نام مردوک، که در نیمه‌ی نخست هزاره‌ی اول پ.م به متن کهنتر جنگ خدایان افزوده شده، رونوشتی از سنتی دینی بوده که همان الگوی رام یشت را در دستگاه فلسفی زرتشتی بازتولید می‌کرده و کمی دیرتر هرمزدیشت را نیز پدید آورده است.

در واپسین بندهای فصل ششم، درست پیش از آن که شرح آفرینش مردمان آغاز شود، می‌خوانیم:

از مردوک، نخست‌زاده‌شان این پرسشها را پرسیدند:

«از همه‌ی آنان که آفریده‌ای، کدام یک از همه زورمندتر خواهد بود؟»

از میان همه‌ی زمینهایی که آفریده‌ای، کدام یک از همه نیرومندتر خواهد بود؟

بابل، که او را نامی نیکو بخشیده‌ای، را جایگاهمان قرار بده برای همیشه!

این بندها آشکارا برای بزرگداشت شهر بابل سروده شده‌اند و همان

لحظه‌ای را روایت می‌کنند که مردوک قصد خود برای اقامت گزیدن در بابل

را به خدایان دیگر اعلام می‌کند. این قصد محدود و داستان خرد، با عبارتی

شروع می‌شود که در رام یشت کهنتر سابقه دارد و در هرمزدیشت نیز با

قالبی فلسفی و فراگیر یافت می‌شود. اگر این بخشها را در پیوند با متون

اوستایی بخوانیم، تازه معنایشان و کارکردشان در کاستن از تنش میان خدایان

میانروانی و مشروعیت بخشیدن به مردوک/ بابل روشن می‌شود.

بند یاد شده را باید با آغازگاه هرمزد یشت مقایسه کنیم. جایی که زرتشت از

اهورامزدا درباره‌ی نیرومندترین، پیرومندترین و بلندپایه‌ترین چیز در روز پسین

پرسش می‌کند و می‌خواهد بداند آن کدام قدرتی است که راستی را بر دروغ

چیره خواهد کرد. پاسخی که اهورامزدا می‌دهد، چنین است:

۳. ۴. ۵. ۶. ۷. ۸. ۹. ۱۰. ۱۱. ۱۲. ۱۳. ۱۴. ۱۵. ۱۶. ۱۷. ۱۸. ۱۹. ۲۰. ۲۱. ۲۲. ۲۳. ۲۴. ۲۵. ۲۶. ۲۷. ۲۸. ۲۹. ۳۰. ۳۱. ۳۲. ۳۳. ۳۴. ۳۵. ۳۶. ۳۷. ۳۸. ۳۹. ۴۰. ۴۱. ۴۲. ۴۳. ۴۴. ۴۵. ۴۶. ۴۷. ۴۸. ۴۹. ۵۰. ۵۱. ۵۲. ۵۳. ۵۴. ۵۵. ۵۶. ۵۷. ۵۸. ۵۹. ۶۰. ۶۱. ۶۲. ۶۳. ۶۴. ۶۵. ۶۶. ۶۷. ۶۸. ۶۹. ۷۰. ۷۱. ۷۲. ۷۳. ۷۴. ۷۵. ۷۶. ۷۷. ۷۸. ۷۹. ۸۰. ۸۱. ۸۲. ۸۳. ۸۴. ۸۵. ۸۶. ۸۷. ۸۸. ۸۹. ۹۰. ۹۱. ۹۲. ۹۳. ۹۴. ۹۵. ۹۶. ۹۷. ۹۸. ۹۹. ۱۰۰.

۱. ۲. ۳. ۴. ۵. ۶. ۷. ۸. ۹. ۱۰. ۱۱. ۱۲. ۱۳. ۱۴. ۱۵. ۱۶. ۱۷. ۱۸. ۱۹. ۲۰. ۲۱. ۲۲. ۲۳. ۲۴. ۲۵. ۲۶. ۲۷. ۲۸. ۲۹. ۳۰. ۳۱. ۳۲. ۳۳. ۳۴. ۳۵. ۳۶. ۳۷. ۳۸. ۳۹. ۴۰. ۴۱. ۴۲. ۴۳. ۴۴. ۴۵. ۴۶. ۴۷. ۴۸. ۴۹. ۵۰. ۵۱. ۵۲. ۵۳. ۵۴. ۵۵. ۵۶. ۵۷. ۵۸. ۵۹. ۶۰. ۶۱. ۶۲. ۶۳. ۶۴. ۶۵. ۶۶. ۶۷. ۶۸. ۶۹. ۷۰. ۷۱. ۷۲. ۷۳. ۷۴. ۷۵. ۷۶. ۷۷. ۷۸. ۷۹. ۸۰. ۸۱. ۸۲. ۸۳. ۸۴. ۸۵. ۸۶. ۸۷. ۸۸. ۸۹. ۹۰. ۹۱. ۹۲. ۹۳. ۹۴. ۹۵. ۹۶. ۹۷. ۹۸. ۹۹. ۱۰۰.

"آنگاه اهورامزدا گفت: ای زرتشت سپیتمان، نام من و امشاسپندان در
 مانتره‌ی ورجاوند تواناتر از هرچیز، پیرومندتر از هرچیز، بلندپایه‌تر از
 هرچیز و برای روز پسین کارآمدتر از هرچیز است.

آنگاه زرتشت از اهورامزدا می‌خواهد تا او را از این نام مقدس بی‌گانهاند.

کمی بعدتر می‌خوانیم:

۱. ۲. ۳. ۴. ۵. ۶. ۷. ۸. ۹. ۱۰. ۱۱. ۱۲. ۱۳. ۱۴. ۱۵. ۱۶. ۱۷. ۱۸. ۱۹. ۲۰. ۲۱. ۲۲. ۲۳. ۲۴. ۲۵. ۲۶. ۲۷. ۲۸. ۲۹. ۳۰. ۳۱. ۳۲. ۳۳. ۳۴. ۳۵. ۳۶. ۳۷. ۳۸. ۳۹. ۴۰. ۴۱. ۴۲. ۴۳. ۴۴. ۴۵. ۴۶. ۴۷. ۴۸. ۴۹. ۵۰. ۵۱. ۵۲. ۵۳. ۵۴. ۵۵. ۵۶. ۵۷. ۵۸. ۵۹. ۶۰. ۶۱. ۶۲. ۶۳. ۶۴. ۶۵. ۶۶. ۶۷. ۶۸. ۶۹. ۷۰. ۷۱. ۷۲. ۷۳. ۷۴. ۷۵. ۷۶. ۷۷. ۷۸. ۷۹. ۸۰. ۸۱. ۸۲. ۸۳. ۸۴. ۸۵. ۸۶. ۸۷. ۸۸. ۸۹. ۹۰. ۹۱. ۹۲. ۹۳. ۹۴. ۹۵. ۹۶. ۹۷. ۹۸. ۹۹. ۱۰۰.

۹. ۱۰. ۱۱. ۱۲. ۱۳. ۱۴. ۱۵. ۱۶. ۱۷. ۱۸. ۱۹. ۲۰. ۲۱. ۲۲. ۲۳. ۲۴. ۲۵. ۲۶. ۲۷. ۲۸. ۲۹. ۳۰. ۳۱. ۳۲. ۳۳. ۳۴. ۳۵. ۳۶. ۳۷. ۳۸. ۳۹. ۴۰. ۴۱. ۴۲. ۴۳. ۴۴. ۴۵. ۴۶. ۴۷. ۴۸. ۴۹. ۵۰. ۵۱. ۵۲. ۵۳. ۵۴. ۵۵. ۵۶. ۵۷. ۵۸. ۵۹. ۶۰. ۶۱. ۶۲. ۶۳. ۶۴. ۶۵. ۶۶. ۶۷. ۶۸. ۶۹. ۷۰. ۷۱. ۷۲. ۷۳. ۷۴. ۷۵. ۷۶. ۷۷. ۷۸. ۷۹. ۸۰. ۸۱. ۸۲. ۸۳. ۸۴. ۸۵. ۸۶. ۸۷. ۸۸. ۸۹. ۹۰. ۹۱. ۹۲. ۹۳. ۹۴. ۹۵. ۹۶. ۹۷. ۹۸. ۹۹. ۱۰۰.

۷. آنگاه اهورامزدا گفت: ای زرتشت اشون؛
یکم: منم سرچشمه‌ی دانش و آگاهی
دوم: منم بنخشنده‌ی رمه و گله
سوم: منم توانا
چهارم: منم بهترین اشه
پنجم: منم نشان همه‌ی دهشهای نیکِ اشه‌نژادِ مزدا آفریده
ششم: منم خرد
هفتم: منم خردمند

هشتم: منم دانایی

نهم: منم دانا

۸. دهم: منم تقدس

یازدهم: منم مقدس

دوازدهم: منم سرور (اهورا)

سیزدهم: منم زورمندترین

چهاردهم: منم دور از دسترس دشمن

پانزدهم: منم شکست ناپذیر

شانزدهم: منم به یاد دارنده‌ی پاداش هرکس

هفدهم: منم همه را نگهبان

هجدهم: منم همه را پزشک

نوزدهم: منم آفریدگار

بیستم: منم نامبردار به خردمند (مزدا)^۱

در هرمزد یشت چند بار دیگر به این نامهای بیست‌گانه‌ی
(𐬨𐬀𐬎𐬌𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀) اهورامزدا اشاره شده است و
هر بار همین ویژگیهای جادویی به این نامها نسبت داده شده است. با این
وجود، سیاهه‌ی دیگری از پنجاه نام دیگر کمی بعد ذکر شده که تقریباً تمام

^۱ هرمزدیشت، بند ۳.

نامهای فهرست نخستین را در خود گنجانده و بسی اسمهای دیگر را هم دارد. این نامها عبارتند از:

پشتیان، آفریننده و نگهبان، شناسنده و سپندترین مینو، چاره‌بخش، چاره‌بخش‌ترین، پیشوا، بهترین پیشوا، اهورا، مزدا، اشون، اشون‌ترین، فرمند، فرمندترین، بسیار بینا، بسیار بیناتر، دوربیننده، دور بیننده‌تر، نگاهبان، پشت و پناه، دادار، نگاهدارنده، شناسنده، بهترین شناسنده، پرورنده، رمه‌دار کلام (فشوشومنتره)، جویای شهریاری نیکی، بیشتر جویای شهریاری نیکی، شهریار دادگر، دادگرتین شهریار، نافریفتار، نافریفتنی، چیره‌گر بر ستیهنگی، به یک زخم بر دشمن پیروز شونده، همه را شکست دهنده، آفریدگار یگانه، بخشنده‌ی همه‌ی دهشها، بخشنده‌ی بسیار خوشی‌ها، بخشایشگر، به خواست خود نیکی کننده، به خواست خود پاداش‌رسان، سودمند، نیرومند، نیرومندترین، اشون، بزرگ، برازنده‌ی شهریاری، برازنده‌ترین برای شهریاری، دانا، داناترین، دورنگرنده^۱.

در میان این نامها آنچه که جلب نظر می‌کند، تکرار مضمونهایی است که بر قدرت سیاسی و نیروی جنگاورانه از یک سو، و خرد و دانش و آگاهی از سوی دیگر تاکید می‌کند. به جز دو سه مورد که آن هم در قالب قدرت سیاسی قابل فهم است، اشاره‌ای به صفات قهری خداوند وجود ندارد و این که نافریفتاری نیز در کنار نافریفتنی بودن آمده، نشانگر آن است که این ایزد

^۱ هرمزدیشت، بندهای ۱۲-۱۶.

خدایی است که هیچ صفت منفی و آسیب زننده‌ای ندارد. با این وجود در سیمای شهریاری قدر قدرت و نیرومند ظاهر می‌شود که سوبه‌ی دیگر هویتش بینایی و دانایی و خرد است.

آنگاه در بند ۲۸ می‌بینیم که سه نیروی اهورامزدا که با نام پیوند دارند ستوده شده‌اند: نخست نیروی شنوایی (𐎧𐎡𐎴 / 𐎧𐎡𐎴) او که مانتره را می‌شنود، دوم نیروی یادگیری و خردش (𐎧𐎡𐎴𐎧𐎡𐎴 / 𐎧𐎡𐎴𐎧𐎡𐎴) که مانتره را از بر می‌کند، و سوم نیروی گفتار (𐎧𐎡𐎴𐎧𐎡𐎴 / 𐎧𐎡𐎴𐎧𐎡𐎴) اهورامزدا که بر زبان آوردن مانتره را ممکن می‌سازد. در مورد این سه، عبارت سپند (𐎧𐎡𐎴𐎧𐎡𐎴𐎧𐎡𐎴 / 𐎧𐎡𐎴𐎧𐎡𐎴𐎧𐎡𐎴) به کار گرفته شده که نیرگ آن را مترادف با تاثیر و اثر مقدس درک کرده و دکتر دوستخواه آن را به نیرو ترجمه کرده است.

نکته‌ی تکان دهنده در مورد روایت انومالیش و تمام سنتهای دیگر یاد شده، غیاب دستگاه اخلاقی است. یعنی در هیچ یک از این روایتها نیروی آشوبگر زمینی که نماینده‌ی آب و ظلمت است، موجودی پلید و از نظر اخلاقی شر دانسته نشده است. صراحتی که در گاهان وجود دارد و یک مینوی دشمن‌خو را با صفت انگره (پلید، بد) و دروغ مشخص می‌کند، در متون یاد شده به کلی غایب است. به عبارت دیگر در این اسطوره‌ها با داستانهایی سر و کار داریم که پیش از ظهور مفهوم اخلاق به معنای دقیق کلمه، شکل گرفته‌اند و بنابراین مرزبندی اخلاقی روشن و یا دلالت دقیقی برای مفهوم نیک و بد ندارند. این غیاب دستگاه اخلاقی در رام یشت نیز دیده می‌شود. اگر این الگو با بندهای نقل شده از هر مزدیشت سنجیده شود،

انقلاب نظری زرتشتی در سپهر معنایی جهان باستان را به خوبی نشان می‌دهد. مردوک، احتمالاً واپسین شکل از ایزدان آسمانی جنگاورِ چیره‌گر بر آشوب در ایران زمین است که همچنان در سپهری پیشازرتشتی تعریف می‌شود، هرچند که برخی از سویه‌های ایزدان آریاییِ زرتشتی شده را وامگیری کرده است. فصل هفتم و انتهای فصل ششم انوما الیش به این ترتیب نشانه‌ی مهمی است که گذاری معنایی در ادیان باستانی ایران زمین را نشان می‌دهد و چیرگی تدریجی ادیان ایران شرقی بر ایران غربی، با پشتوانه‌ی خرد گاهانی را باز می‌تاباند.

کتابنامه‌ی بخش اول

(ترجمه‌ی انوما‌الیش)

Heaven and Hell in Mesopotamian Mythology, N.K. Sanders, Penguin Classics (June 6, 1971)

“Mesopotamian Creation Stories”, W.G. Lambert, Brill Academic Publishers, 2007

The Seven Tablets of Creation, L.W.King, London 1902

Enuma elish, Translator: George Smith

The Enuma Elish known as THE SEVEN BABYLONIAN TABLETS OF CREATION, Rewritten and Revised by Denny Sargent

Enuma Elish: "When on High..." The Mesopotamian/ Babylonian Creation Myth, Dennis Bratcher

Myths from Mesopotamia: Creation, the Flood, Gilgamesh, and Others, Stephanie Dalley, Oxford World's Classics, 2009

Wikipedia, The free encyclopedia

بهشت و دوزخ در اساطیر بین‌النهرین، ن.ک. ساندرز، ترجمه‌ی دکتر ابوالقاسم

اسماعیل پور، انتشارات کاروان، ۱۳۸۷

اسطوره‌های بین‌النهرینی، هنریتا مک‌کال، ترجمه‌ی عباس مخبر، نشر

مرکز، ۱۳۸۶

تماشاخانه‌ی اساطیر، نغمه‌ی ثمینی، نشر نی، ۱۳۸۷

کلود لوی استروس، اسطوره و معنا، ترجمه‌ی شهرام خسروی، نشر مرکز، ۱۳۷۶

کتابنامه‌ی بخش دوم

(زند اومالیش)

اوستا، برگردان جلیل دوستخواه، انتشارات مروارید، ۱۳۷۱.

کتاب مقدس، انجمن پخش کتب مقدسه، تهران، ۱۹۷۸ م.

وکیلی، شروین، اسطوره‌شناسی پهلوانان ایرانی، انتشارات پازینه، ۱۳۸۹.

وکیلی، شروین، اسطوره‌شناسی آسمان شبانه، نشر شورآفرین، ۱۳۹۰.

وکیلی، شروین، اسطوره‌شناسی ایزدان ایرانی، نشر شورآفرین، ۱۳۹۰.

وکیلی، شروین، داریوش دادگر، نشر شورآفرین، ۱۳۹۰.

Assmann, J. *Egyptian Solar Religion in the New Kingdom*, transl. by A. Alcock (London, 1995).

Avesta, ed. By Mills, 1918.

Burkert, Walter, *The Orientalizing Revolution: Near Eastern Influences on Greek Culture in the Early Archaic Age*, 1993.

Cancik-Kirschbaum, Eva, van Ess, Margarete, and Joachim Marzahn, *Babylon*:

Coogan, Michael, D., trans. & ed., *Stories from Ancient Canaan*, Philadelphia: Westminster Press, 1978.

Dalley, Stephanie, *Myths from Mesopotamia*, Oxford University Press, 1987.

De Moor, Johannes, *The Seasonal Pattern in the Myth of Ba' lu according to the version of Ilimilku*, 1971.

Driver, G. R., trans., J. C. L. Gibson, ed., *Canaanite Myths and*

Legends, Edinburgh: T. & T. Clark Ltd., 1977.

Fontenrose, Joseph, *Python: a study of Delphic myth and its origins*, University of California Press, 1980.

Gaster, Theodor, trans., *Thespis: Ritual, Myth & Drama in the Ancient Near East* (New York: Harper & Row, 1966).

Ginsberg, H. L., trans., in *The Ancient Near East, An Anthology of Tests and Pictures*, James B. Pritchard, Ed., Princeton: Princeton University Press, 1958.

Harms, Dan and John Wisdom Gonce III. 2003. *The Necronomicon Files*. Boston: Red Wheel Weiser.

Jacobsen, Thorkild, "The Battle between Marduk and Tiamat", *Journal of the American Oriental Society*, 88.1, January–March 1968.

Kousoulis, P. *Magic and Religion as Performative Theological Unity: the Apotropaic Ritual of Overthrowing Apophis*, Ph.D. dissertation, University of Liverpool, 1999, chapters 3-5.

Matthew Neujahr (2006). "Royal Ideology and Utopian Futures in the Akkadian Ex Eventu Prophecies". *Utopia and Dystopia in Prophetic Literature*. Helsinki: The Finnish Exegetical Society, University of Helsinki.

May, G. *Schöpfung aus dem Nichts. Die Entstehung der Lehre von der creatio ex nihilo*, AKG 48, Berlin / New York, 1978.

Merrill, Eugene, H., Rooker, Mark, and Grisanti, Michael, A. *The World and the Word: An Introduction to the Old Testament*, B and A Publishing Group, 2011.

Seri, A. The fifty names of Marduk in Enuma Elish, *Journal of the American Oriental Society*, 126, 2006, pp: 507-519.

Simon, *Dead Names: The Dark History of the Necronomicon*, 2006.

Smith, Mark, S. "The Origins of Biblical Monotheism: Israel's Polytheistic Background and the Ugaritic Texts", Oxford: Oxford University Press, 2001.

Smith, Mark, S. *God in Translation: Deities in Cross-Cultural Discourse in the Biblical World*, 2010.

Smith, Mark, S. *The Ugaritic Ba'al Cycle; Vol. I: Introduction with Text, Translation & Commentary of KTU 1.1-1.2*, (New York: E. J. Brill), 1994.

The Book of Enoch, by R.H. Charles, 1917.

The Eycyclopedia of Religion - Macmillan Library Reference USA - Vol. 9.

Tsumura, D., *Creation and Destruction. A Reappraisal of the Chaokampf Theory in the Old Testament*, Winona Lake/IN, (2nd ed.)

2005.

Webb, E, Voegelin's "Gnosticism" Reconsidered; Political Science Reviewer, No. 34, 2005

Wissenskultur in Orient Und Okzident / Science Culture Between Orient and Occident, Berlin: de Gruyter, 2011.

Yahuda, A., The Language of the Pentateuch in its Relation to Egyptian , Oxford, 1933.